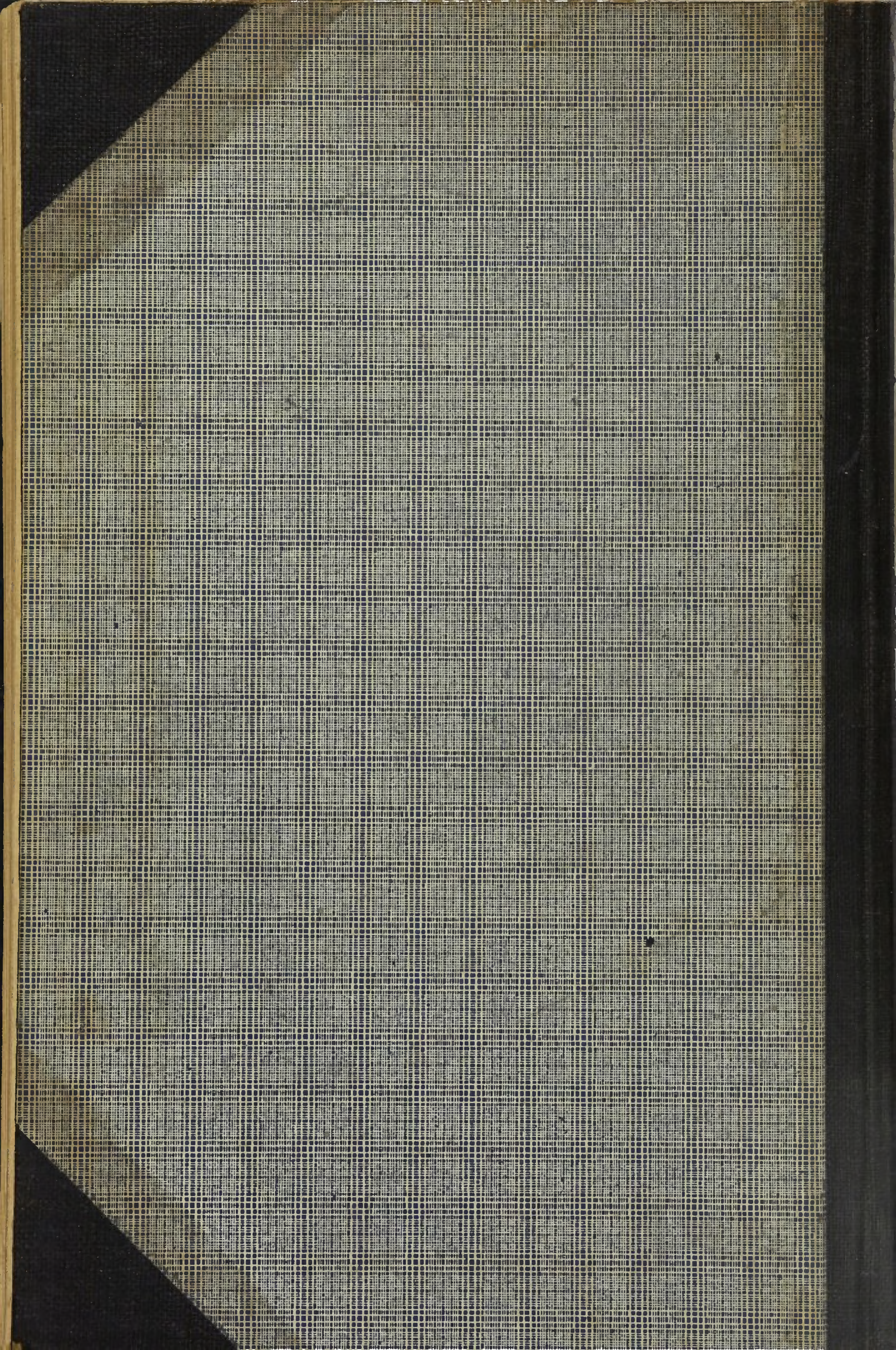


Lithographed copy, made at Lahore in 1925, of an (undated?) manuscript in Persian, containing:-

(a) "Mīzānu't-ṭibb" ; on general medicine ; by Muḥammad Akbar Arzānī (18th cent.);

(b) & (c) "Dalā'ilu'n-nabḍ" & "Dalā'ilu'l-bawl" ; diagnosis by pulse & by urine, resp. ; by Muḥammad ibn Yūsuf Harātī (16th cent.);

(d) "Risāla-i-Buḥrān" ; on delirium ; by Muḥammad Badru'd-dīn ibn Jamāli'd-dīn.

~~Duplicate of~~ #7786 (17) in the Bibliotheca Osleriana. From the collection made in 1926-7 for the donor, Dr. Casey A. Wood, by Mr. W. Ivanow, Librarian of the Asiatic Society of Bengal. This is #11 on Mr. Ivanow's MS. list in the Osler Library, McGill University.

The uncatalogued duplicate was sent, in exchange, to the N. Y. Academy of Medicine in 1943. W. W. F.

وَاَقِیْمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِیْزَانَ

الحمد للہ والمنۃ

کہ درین زمان بتائید یزدان منان کتاب لاجواب استاد مؤدب مسمی بہ



بفرمایش

شیخ الٰہی بخش محمد جلال الدین تاجران کتب لاہور

مطبوعہ گلستان پریس لاہور طبع شد

لِکُلِّ دَآءٍ دَوَآءٌ وَلِکُلِّ مَرَضٍ شِفَآءٌ

هُوَ الشَّافِی

نسخہ متبرکہ مفرح دل محزوران فرحبخش قلب بیماران مفتح سدد دل وجان مطلوب طالب

مُسمّٰی بہ

میزان الطب

سنہ ۱۳۴۳ھ

بفرمایش

صاحب الصدق والیقین شیخ الٰہی بخش محمد جلال الدین تاجران کتب

لاہور بازار کشمیری

در کاشی رام پریس لاہور طبع شد

۳

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اما بعد عبد الله الجانی محمد ارزانی المسمی به محمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در صدد خواندن علم طب بودند مختصری بجهت صبیان اقرب آسان بعبارتی که مشتمل بر فوائد بسیار است تألیف نموده بمیزان الطب موسوم ساختم حکیم مطلق بر آن برکات مبارک و مفید گرداناد بمنه وکرمه و این مختصر مشتمل است بر سه مقاله

مقاله اول در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست

بیان که حرارت را بپارسی گرمی گویند و نشان گرمی بغایت تشنگی است و سوزش و زردی یا سرخی قاروره و زودی حرکت نبض اما اگر سبب گرمی زیادتی خون بود گرانی سر و خمیازه و فزونی خواب و کندی حواس و شیرینی دهن و سرخی رنگ بدن و سرخی زبان و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن خون از بن دندان و بینی و کسل و کاهلی و درد دلیل آنست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم و تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان و

قشعریره دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبه سردی نابودن
تشنگی و سوزش بست و سپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد
سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم و آروغ ترش و بسیاری خواب
و کندی حواس و برآمدن لعاب دهن و آب بینی و تبهیء نشان دلیل آنست و اگر سبب سردی
غلبه سودا بود و لاغری و سیاهی بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی فکر و غلبه معده
و اشتهائی کاذب دلیل آنست و نشان غلبه رطوبت یعنی تری سستی عضو است
و هر آنچه ضد یبوست بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط
حرارت بود و خواه از ماده خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز گفته شد خواه
برودت فقط یعنی ساده بود و خواه از ماده بلغم و نشان غلبه یبوست یعنی خشکی و
درشتی و لاغری ست و نیز تفتی و خشکی بدن پس اگر با ماده صفرا بود علامت صفرا
گفته شد و اگر با ماده سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار است
خون و بلغم و سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض از
زیادتی و کمی آنهاست خون گرم و تر است و صفرا گرم و خشک و بلغم سرد و تر و سودا سرد
و خشک اما با ده خون بیشتر که از اخلاط متولد میشود بیشتر از بلغم و سوداست شود
اما در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بسبیل بخار متولد
میشود اما بقائی حیات بدن موقوف بر آن است و مزاج بدنست مقاله دوم در بیان
ادویهٔ مفرده و مرکبه حسب حاجت و اغذیه مناسب حال و درین مقاله چند فصل است فصل اول در
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد
و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود ان شاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

برچهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغییر باید و هر یک از آن گفته آید انشاء الله تعالی ادویه که جوش خون را بنشاند نبیت تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز گلسرخ آب لیمو سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت کدو مانند آن و هر چه سرد باشد ادویه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره ماء العسل و هر چه مخرج سودا ست غلظت خون را دور میکند و غلظت خون بیشتر از آمیختن سودا بخون می شود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون از بلغم بود مسهل بلغم بدهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از نضج ماده بلغم و سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون بسپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد بسیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون بسپیدی زند و تدبیر وی برآوردن بلغم است بمسهل وی و هلیله کابلی درین باب اثر تام دارد و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد و ملینها و ریاضت نمودن نافع است و اگر سبب رقت آمیزش صفرا بود کفهای زرد بالائی خون پدید آید تدبیر وی برآوردن صفرا ست بمسهلاتش و هلیله زرد درین باب اثر تام دارد و شربت عناب آب عدس و همه آنچه سرد است و در جوش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را گویند و هر خلط که گرم شود تب آورد لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت زیاده در آن پیدا نیاید یعنی سبب عفونت حرارت است پس درین حالت اصلاح

بربوئی گرگی

مے باید کرد بد آنچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از
جوش خون که در اینجا گفته ایم گرم شدن خونست بی آنکه گنده شود حاصل آنکه گنده
شدن را حرارت لازمست گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تلخ صفرا بر پنجگونه است یکی آنکه
رطوبت رقیق باوے آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ باوے آمیزد سوم آنکه سودا با طبعی
قدری با صفرا آمیزد اول را مرهٔ صفرا گویند دوم را صفراء محیه سوم را صفراء
محترقه چهارم آنکه مره صفرا و صفراء محترقه باهم مرکب شده باشند و این را صفرا کراثی گویند
پنجم آنکه مره صفرا و صفراء محترقه که کثیر الحرارة بوده باشند باهم ترکیب شوند و این صفرا را
زنگاری گویند فرق در کراثی و زنگاری همین قدرست که حرارت در آن کمترست و
درین بیشتر والا فی الحقیقت هر دو واحد اند و معدلات صفرا گوشته میشود حسب حاجت
توان داد و آنجا که حرارت بیشتر است دوائے که بسیار سرد است باید داد و در روزے دو
یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود ادویهٔ مفرده معدل صفرا
اسپغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور حسب
حاجت باید داد و بطریقیکه برائے هر یک مخصوص است مثلا اگر اسپغول و بهدانه را لعاب از ان
بگیرند یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که زهرست خوردن آن بیول کوفته در بعضے
مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند با
استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند و الا از سبزی آنها آب
افشرده بگیرند و کاسنی سبز را نباید جوشانید که تاثیرے میرود و اگر آب آنرا در سه جوش
دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق بدهند تنها یا به نبات یا شربتی
آمیخته که از تمام تر باید و تصفیه چون سبیل است از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین نیز باید

وآنچه در دور کردن بیماری خرفه مبالغه میکند سکنجبین ساده فائده ندارد و کثیرا خشناک
وآب ترا باید که به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است و صندل
با آب سوده میدهند حرارت قوی را فرو می نشاند و سپیدار تخم بهتر است و کافور بقدر
دو حبه حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است جز جوانان گرم مزاج ندهند
و فواکه سرد چون تربزه امثال آن و ترشیهائے همه معدل صفرا اند و بدانند که
زنان و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد و ادویه مرکبه مشهوره
که در تعدیل صفرا مخصوص هستند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور شربت
صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال آن و بوئیدن و طلا کردن
ادویه سرد نیز معدل است مر صفرا را و ساکن است حرارت را اما انواع بلغم غیر طبیعی چند گونه است
یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزه آن شیرین گردانند و این قسم را بلغم حلو گویند
یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند
و طبع وے نزدیک بصفرا است سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را
بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدرے از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص
یعنی بلغم زمخت گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی مزه گویند و
بدترین اقسام بلغم ست از غیر طبیعی و معدلات بلغم انیست حسب حاجت دهند و ادویه
مفرده معدله بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمون دارچینی قاقله
زنجبیل سنبل الطیب مویز و طریق استعمال هر واحد بر رای طبیب است و مطبوخ در بلغم
بهتر است و هرگاه بلغم عفن شده باشد دوائے بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که
بلغم شور بود و تخم کشوث در بر آوردن بلغم عفن که در رگهائی باشد مخصوص است

وهرگاه که ماده بلغم عفن باشد حسب حاجت آنچه در صفرا گفته شد قدری گرفته باین
چیزها مرکب باید ساخت ادویه مرکبه مسهله بلغم معجون فلاسفه معجون زنجبیل
معجون سیر جوارش جالینوس و مانند آن این همه وقتی است که بی عفونت یعنی تپ
باشد اما اگر تپ بود قرص گل قرص غافث سکنجبین بزوری معتدل حار و گلقند و
شربت بزوری موافق است اما تغیر سودا نیز چند گونه است یکی آنکه سودای طبعی ماده بر
مقدار طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سوداء اسود حاصل شود سوم آنکه از
احتراق خون چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلط که
سوخته شود بسودای غیر طبعی بدل گردد یعنی سوختن لطافت آنست که اجزای لطیف رقیق از خلط
تحلیل رود و باقی کثیف گردد و بوعی از تغیر که بر او پدید آید که سوخته خاکستر گردد
و تحلیل جهت آن نمودیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزاء وی
ویرا در عرف عام سودا گویند چنانچه در بلغم حقیقی بدانند که اگرچه در حقیقی وجه تسمیه وی
بجهت سیاهی نیست باعتبار نکست نیز ذکر انجمه باعتبار قوام نیز جایز داشته اند
ادویه مفرده مسهله سودا بسفایج گاوزبان تخم خربزه بیخ کبر تخم
وانجیر و مویز و مانند آن هرچه گرم تر بود پس اگر سودا از اخلاط گرم پیدا شده باشد سرد
تر باید داد چنانچه تمر هندی و بیدانه و خیارین و مانند آن الا اگر بتری و اعتدال
حرارت و برودت باشد ادویه مرکبه مسهله سودا سکنجبین افتیمونی افتیمون دی و
معجون بقراط یاقوتی لولوی مفرح دلگشا شربت گاوزبان شربت انگور و امثال آن
و بارگفته شد که در هر باب غایت مزاج دریافتی برای تجویز دارند اگر سودا عفن
شود این مطبوخ نفع دارد تخم خیارین تخم کاسنی تخم کشوث هریک سه درم بیخ کبر
در اول گرم و در دوم خشک است

زرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش ازین باید که
نضج و تنقیه شده باشد تا اثر زود کنند در امراض سوداوی اکثر اوزان دو چند دهند و در مبحث
تپها تدبیر ازاله عفونت گفته شد بتمامها ان شاء الله تعالی فائده در بیان چیزهایی که
تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی واحد بی وارد شدن
در معده و آن اقسام است شموم لخلخه نفوخ سعوط وجور سنون قطور نطول سکوب
انکباب کماد تدهین تمریخ کحل برود ذرور تبخیر طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول
فرزجه آبزن باشوییه و درینجا معنی هر یک گفته آید شموم آنچه بویند خشک یا تر لخلخه
آنکه چیزی تیز خوشبو از ورقشینه نهند و بویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه در
بینی دمند وجور آنکه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سایند بر دندان مالند قطور آنچه
در گوش و دیگر شگافها چکانند نطول آنچه از مایعات بر اعضا بر بدن ریزند از فاصله بی
توقف و گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزهایی سائل از فاصله بر بدن
ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند باز ریزند انکباب بخار آب گرم ببدن رسانیدن
خود را بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه متعارفست که برای آوردن عرق میکنند یا بخار
ادویه بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون سرد شود باز گرم نموده بگذارند
خواه آنچیز خشک بود خواه رطوبتناک تمریخ آنکه چیزی تر بر بدن بمالند تدهین آنکه روغن بمالند
حقنه آنکه چیزی سائل در محقنه اندازند و در روده رسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم
رسانند از راه قبل و طریقش معروفست شافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل بر نهند یا آب سایند
در چشم کشند فتیله آن که دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت در آرند
حمول آنکه لته را بادویه آلوده در قبل یا در دبر بر دارند فرزجه حمولیکه مخصوص بفرج

زن باشد کحل آنکه بمیل در چشم کشند برود ادویه سرد که آنها را ترتیب کرده باشند
و بچشم استعمال نمایند ذرور آنکه ادویه خشک را بسایند و در چشم یا بر جراحت پاشند بخور
آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بعضو دهند بطریق مخصوص
ضماد آنکه چیزی ترکه تن دار باشد بر بدن گذارند طلا آنکه چیزی ترکه تنک باشد
بر بدن گذارند آبزن آنکه در وی ادویه پخته باشند در ظرف کلان اندازند و
بیمار را در آن نشانند پاشویه آنکه در آب گرم یا در آبیکه در سبوس گل خطمی بنفشه بابونه
برگ بید و امثال اینها تنها یا مرکب جوشانیده باشند پایهای بیمار بگذارند بنوعیکه
تا زانو در آب بود و در تپهای گرم که برای ازاله صداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر
را بطرف پشت مائل دارند تکیه داده و حجابی درشت در پیش گذارند تا بخار آن
بدماغ نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان عارض شده
شمومیکه بیماریهای گرم را نفع دارد صندل سپید سائیده و سرکه و آب کشنیز تر و گلاب
باهم آمیخته بویند و اگر نخلخه سازند بهتر است و آنجا که بیخوابی باشد سرکه نباید آمیخت
و اگر گرمی بسیار باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن خیار پاره کرده و میوهای دیگر
و گلهای سرد اثر تمام دارد و آنرا که بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تربز یا آب کدو
پخته گیرند شمومیکه بیماریهای سرد را نفع دارد مشک عنبر دار چینی جند بیدستر قرنفل
زعفران شونیز است حسب حاجت هرچه خواهند بکار برند سعوط باردکه امراض گرم
و خشک دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختران دو جزو
و اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند می شاید و آنجا که بیخوابی باشد
روغن خشخاش بهتر از همه روغنها است سعوطیکه امراض سرد و تر دماغ را

سوددارد ضماد کنند حضض جندبیدستر زعفران بآب ریحان یا بآب مرزنجوش
یا به آب فقط بکار برند نفوخے که سکوت را بهوش آرد و سده دماغ را بگشاید
کندش خربق سپید کوفته و بیخته اندک در بینی دمند وجور که ام الصبیان
را نافع است صعتر جندبیدستر زیره کرمانی مساوی الوزن در شیر
حل کرده در گلوی طفل بریزند وجور که مصروع را بهوش آرد حلتیت جندبیدستر
در سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد سورنجان
قرنفل سعد گزمازج پوست هلیله زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند و بکار
برند و اگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور که درد گوش را که از گرمی باشد سود دهد
روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری ده درم بر آتش نرم جوشانند
تا سرکه رود و روغن بماند قدری در گوش چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون
نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب و سوزش بول را مفید است سفیدآب کندر انزروت
صمغ عربی نشاسته دم الاخوین جمله مساوی کوفته و بیخته با شیر دختران در احلیل
چکانند نطول که خواب آورد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک پنج درم
پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هر یک ده درم کشک جو پنجاه
درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند نطول که امراض سرد سر را نفع دهد
بابونه اکلیل الملک تمام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله مساوی
بجوشانند و بر سر بریزند و انکباب سازند **فائده** در امراض گرم دماغی تا امکن
بنطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل برد
بابونه اکلیل الملک برگ کرفس رازیانه تخم کرفس زیره کرمانی

مرزنگوش شبت صعتر در آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر ازین ادویه انکباب سازند صداع ریحی را نفع دهد کماد خشک که باد از عضو به تحلیل برد گاورس و نمک در لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و به تابه گرم کرده و سبوس گرم کرده و خشت گرم کرده همین عمل دارد کماد تر که عضو را نرم کند و تسکین درد نماید بنفشه بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در مثانه گوسپند یا گاو اندازند و گرما گرم بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و کحل و برود و ذرور حسب احتیاج از آنچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست بخور که مقوی ذهن و دماغ ست و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع ست عود قسط شربین صندل سپید هر یک یکدرم مشک کافور هر یک نیم درم کوفته و بیخته بگلاب سرشته و گلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد چون پشته بیکدیگر وصل باشند عنب غیر خالص و تبهای بلغمی را بکنند اما بجهت تحلیل ماده پوست بیخ بادیان و تخم آن به جمر سوزند و دود آن بگیرند جامه بپیچیده تا عرق آید طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا دانسته هر یک در محل لایق گفته آید انشاء الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تپ دق را سود دهد و دیگر خواص کاهو تر بوگل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر حلبه یا هر چه ازینها بهم رسد در آب بجوشانند و در ظرفی که چون بیمار در آن نشیند آب او تا بگلو رسد انداخته بیمار را بنشانند و ساعتی بماند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنها که برای هر مرض مخصوص ست در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی پاشویه که در جذب ماده از سر اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دست‌ها در آن داشتن نیز سود دارد **فائده**

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب ماده از سر قایم مقام پاشویه است بلکه در بعضی وقت ازان نافع تر امّا باید که بستن از بن ران آغاز کنند و کشادن از طرف قدم و هنگام کشادن پای را در آب گرم نهند تا نجاره منجذبه باز صعود نکند **فصل ۲ در فصد** بدانکه فصد استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط درین بهمی آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط ست یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده پس هرگاه رگ زنند هرچه در رگهاست بالضرور مستفرغ می شود و غایت آنکه خون بسیار می آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه دیگر که این نفع ندارد پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاریست هرگاه رگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن اگرچه ماده غیر مقصود برآید حبس نتوان کرد پیش از عمل دوا و اگر کنند ضرر دهد سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج دران شرط است و باید دانست که پیش از دوازده سال منع ست بعد ازان تا تمام عمر مجوز بشرط ارتفاع مانع بخلاف حجامت که بعد از شصت سال منع کرده اند **فایده** گاه باشد که غلبه خون محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر برآید و بدان سبب ماده در حرکت آید و تپ آرد و درین وقت زود فصد باید کرد و هرگاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرر بالای دماغ رسد و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر در ماده باشد یا جانور زهردار گزیده باشد فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره که قسمی از کژدم ست که هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان میبرد و از خواص است که چون کسی را بگزد از سر ناخن پا مثل خون آید و شود فصد بعد لدغ وی البته باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما آنچه بتجربه رسیده اگر ماده دم کثیر باشد در مبتدا

وسمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت باعضای
رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویداست در بیان اوقات فصد آنکه اکثر
و کراهة از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند مردود است
اکنون آنچه لابدیست مذکور میشود کسی را که از فصد غشی می افتاده باشد پیش از فصد شربت
لیمو یا شربت انار ترش و مانند آن دهند گلاب آمیخته و بعد از فصد چون اندکی خون برآید دست
جراحت گذارند تا خون بایستد و مفصود را راحت داده وقدری حرکت فرموده بار دیگر همین سان
دو سه بار وقفه کرده بگیرند اغلب که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه قی
کنانیدن است و پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دواء المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آنانکه فصد کنند غذا غلیظ ندهند و آنچه در عوام مشهور است
که حریره و تنبول بعد فصد بهر کس میدهند و همچنان آنچه در بعضی اطبای جهال رواج
یافته که البته سرد بنوشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد تا صفرا را
که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را
مدد دهد و حاجت هیچ نباید داد و در نوادرگاهی بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال
اکحل باسلیق حبل الذراع اسلیم ابطی صافن عرق النسا چهار رگ قیفال را
سر و گوشه و سه بار ابهام یعنی نر انگشت ست و علتهای سر و رو را نافع
اکحل را هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع ست علتهای
همه بدن را مفید باسلیق برابر وسطی ست علتهای فروتر از گردن را که تنوره بدن
گویند سود مند و امراض جلین را مفید و بدانند که زیر این شریان ست و جهیدنش محسوس
می شود باحتیاط باید گشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی دستها رگ

باسلیق ست و در بعضی بارگ اکحل آمیخته و گفته اند که منفعت وی چون منفعت قیفال ست اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته اسیلم برابر خنصر ست و آنرا اسلم نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشاء امراض سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم است و از ابطی متصلست گویا شعبه آنست و آنرا ابین خنصر و بنصر میزنند و بعد کشادن دست در آب گرم میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و دل را نافع است و ششش را هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل بیشتر می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن پشت تا لنگ واقع ست برابر انگشت حیض بکشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب را سود دهد و ماده را از سر فرود آرد و بواسیر را نافعست و نافع تر از صافن ست و درد احشا و پشت را مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا رگیست گره دار که از لبسی پای معلوم میشود اگر به ساق پای یابند بهتر و الا ابین بنصر و خنصر پشت پای بکشایند از برای عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قریب بمنافع صافن است چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که دو بر لب زیرین و دو بر لب بالا واقع اند در باطن لبها میکشایند از برای بثره و امراض دهان و لثه را نافع ست و دیگر رگها که زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و در گوشه چشم واقع اند چون کمتر میکشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسد نشانش آنست که خون سرخ خالص برآید و بدفق خارج شود ضعف دل ناقابل تدارک کند چون چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لازوق بر آن گذارند و رفاده نهاده محکم ببندند و دست بر بالش بزرگ راست بدارند و اصلاً حرکت ندهند تا ده روز بسته دارند و پس از ده روز رفق باید گشود و باز باید بست و همین سان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شده

... که نه قبض شود نه اسهال ۱۲

درین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین انزروت
شب یمانی قلقطار اقاقیا جلنار صبر کندر هر یک یک درم صمغ عربی دو درم همه را کوبند
و بحریر بیزند و بسپیدهٔ بیضهٔ مرغ بسرشند و یا پشم خرگوش یا با خانهٔ عنکبوت پاک
کرده باشند بیالایند و در جراحت فروگذارند و در میان پوست بامیل در کرده و بالای پوست
نیز بگذارند و گرداگردش ببندند بعصابه و پایها و دست و دم را بسته دارند تا خون آن جا
مائل باشد **فصل سوم در حجامت** و ارسال علق بدانکه حجامت و علق کردن
را بجائے فصد است و بے ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند
و پیش از دو سال نیز جایز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند
بهترین ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یک پاس
روز بر آمده و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام بر آید یکساعت بیاساید
باید که وضع محاجم نماید و هر گاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده یا تنقیه نفس عضو
ننماید حجامت نکند پس سر را پاک کنند و نقره گردن خلیفه قائم مقام باشد اما نسیان آرد بهتر آنست
که فروتر از نقره کنند و میان شانها خلیفه باسلیق است لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد
اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صافن است حجامت بلا شرط بهر جذب بخار بکار آید و ازاله
ماده نیز نماید اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و محل شرط زدن نباشد **فصل چهارم در نضج**
بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا
زود تنقیه وی بدو آسانی بر آید پس غلیظ را که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از آن غلظت فروتر آید و خلطیکه رقیق است چون صفرا و بلغم مائی نضج
وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

۱۵

اخلاط است فی حد ذاته و غلظتی که دران محسوس می شود بعد خروج آن بسبب کثافت
لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی هوای بخار است
ضرر آنکه گرمی معتدل باعث ترقیق ست و برودت موجب کثافت ست اگرچه اندک
باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا در تپ خونی روز اول فصد
میکنند اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر در وی بوده باشد احتیاط است
که موافق غلبهٔ خلط منضج داده بعده فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون
تمام برآیند بی تصابیع و ضرری نرسانند خصوص آنجا که سودا مرکب شود با خون تقدیم
نضج ضروریست بعده فصد کردن منضج صفرا عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر
دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی نیمکوفته سه درم بیخ کاسنی نیمکوفته دو درم گل سرخ از
پوست سبز که زیر گل می باشد و از تخم پاک کرده ده درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ
نقوع آنست که ادویه را در آبیکه موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانروز پس مالیده و صاف کرده
بنوشانند فقط یا همراه سکنجبین یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معدلست منضج ست
و ذکر منضج جدا بنابر فوائد چندست که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست که ادویه را در ان
قدر آب بجوشانند که بعد سوختن سه حصه آب قدر آب که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا
تمامتر برآید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی پیدا
میکند پس آنجا که حرارت در مزاج بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و بر نقوع و شیرهٔ تخمهای سرد
که مذکور شد اکتفا باید کرد و ازین ادویهٔ منضجه هرچه بهم رسد توان داد و از انکه صفرا اقسام است
در نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه اندازهٔ ان ادویه نوشته
شد بنظر شخص معتدل العمر و معتدل القوا فراست پس اگر مریض طفل باشد

موافق همان و در اوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر فرمایند و
این تصرفات بر عقل طبیب ست فائده صفرا در سه روز پخته میشود اگر منضج داده
شود بشرطیکه صفرائے خالص بود و اگر صفرائے غیر خالص بود در پنج روز یا
زیاده بر آن حسب ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه بر آورده یازده دانه بادیان نیمکوفته
دو درم و اگر بادیان رومی بجائی بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک
گویند از پوست که بالائی ویست خراشیده و جوکوب نموده سه درم شکاعی نیمکوفته دو درم
پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد گلقند
عسلی هفت درم با آن اقرده تناول کنند و اگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو توله اعانت تمام
کند در نضج اما آنجه که سرفه باشد سکنجبین نباید داد و هر گاه بلغم شور باشد و شوری بلغم از آمیختن
صفرا میشود و لهذا بعضے آن را صفرا شمرده اند باید که در منضج وے نیز رعایت کنند
و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع مرکبات یاد
دارند و نخود آب در منضج بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تپ باشد نتوان داد مگر
آنگاه که تپ کهنه شود و هر چه معدل آن ست منضج آنست فائده بلغم در سه چند ایام
نضج صفرا نضج میبابد یعنی در نه روز پخته میشود از داون دوا بشرطیکه از جمله اقسام غیر
غلیظه و غیر رقیقه باشد و الا ممکن ست که در پنجروز پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج یابد
حسب ماده و کم و زیاده کردن ادویه برائی تجربیت منضج سودا بستان بیست دانه عناب
ده دانه گاؤزبان دو درم بادرنجبویه دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم پرسیاوشان
دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد بقند سفید یا
ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته و این دوا منضج سودائے خالص است

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با دویه که برای نضج هر خلط مخصوص ست آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزای رقیق وی بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده از نوع خود بر می آید آنرا سودای غیر طبعی میگویند و مراد از سودای دموی سودای صفراوی و سودای بلغمی همین ست سودای طبعی که بسوزد آن نیز مسمی بسودای غیر طبعی میگردد پس واز هر خلط که شده باشد در نضج وی علامات آن خلط بحسبت **فائده** ماده سودای خالص را پانزده روز نضج میباید و نضج گر تقدم و تاخر کنند مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط در مدتی که مذکور شد برای هر وجه شائسته آن میشود که مسهل بایه یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه ماده مزدور نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از مرض مزمن ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر نضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و اوقات مدت ظهور نضج در ماده آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر نه دهند و بدانند که آنچه از تعیین ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوای منضج پخته میشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است وی همیشه در کار خود ست لهذا می بینیم که اکثر امراض بلا علاج نیز زائل میشوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین

فصل در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضای دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در فضای معده و امعا ولوحی آن بود بیرون آرد و در مسهل اول شرط ست که اول نضج دهند بخلاف ملین که در وی منضج در کار نیست لهذا اکثر ادویه منضجه تلیین دارند کما لا یخفی اما اگر در

بلیلین دادن هم رعایت منضج خورانیدن نمایند بهترست بلیلین مبارک که اکثر امراض
باطنیه و ظاهریه را مفیدست و با بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله را نیز
میدهند و طفلان و پیران را بد نشود تنها و بهمائی احشا را بغایت نافع و با همه
مواد موافق بود صفت آن مغز فلوس خیارشنبر بقدر حاجت بگیرند و در گلاب یا آب
گرم بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیرهٔ تخم کاسنی یکجا
باید داد و اگر ورم در احشای بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که شائبه نضج بود شیرهٔ
بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیارشنبر بادیان است و گلاب هرگاه
خواهند که بلیلین مذکور قوی شود شیرخشت اصیل و ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب
و سپستان و گل بنفشه و مویز و گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ
او مغز فلوس حل کرده دهند اولی است و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود و هیچ و دائی
مطبوخ نباید داد و باید دانست که کسی را که روده وی ضعیف باشد و بیمار پیچش بود
مغز فلوس را با روغن بادام بخورانند که از آن زنان حامله و پیران را با روغن بادام نباید داد
تا ایمن باشد از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن بادام نیست
زیرا که در شیرخوارگی که سطح روده بدان ملاست دارد و مغز فلوس نشست و جرمی نمی تواند کرد
تا محتاج بروغن باشد و مقدار فلوس در حق مردم کالطبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری
و هر فلوس چهار درم هر درم سه ونیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر دارد خصوصا
در معتدل مزاج **فائده** چون مقدمه اسهال مذکور میشود چند چیز که درین باب
نفع تمام دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای ضرورت قوی دهند چنانچه در قولنج
و جز آن آنجا منضج حاجت نیست جلاب ابرو با دیانع نه و هر مسهلی که مطبوخ

باشد بالفوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکند اگر شکم بپیچد اندکی
آب گرم باید داد و بالای دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها لازم است که آب گرم بدهند
تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع است اما اگر تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه جرعه
توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست و همچنان
در بعضی ادویه را آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با قرص گل هر چه در وی
حب الملوک باشد و کذا انک بر سفوف و حب که از ترید و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن
بهتر است زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد در بین ترکیب چنانچه ترتیبی نوشته و آن را که از
خوردن دوا نفرت باشد هر دو بار و لیسته و بینی گرفته بنوشند و بغرغره دهن پاک نمایند
و قدری لیمو و به بخایند و آنجا که رواج تنبول باشد مضغ وی بهترین اشیا است و
خوردن تنبیه لوای دستور و هرگاه بیخ تدبیر سود ندهد و بدانند که مسهل را به قی خواهد برتافت
باید که بجنبش قصداً قی فرمایند بعده دوا نوشانند و اغلب آن است که بعد یکبار قی مسهل
نخواهد برتافت و چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و تخلی مخوط با پاشت
و استنجا بطبیخ ریشه خطمی باید کرد تا مبرز از ضرر دوا محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد و نه
گرم و چون مسهل عمل نکند منع است که بالای وی مسهل دیگر خورند بسان روز بلکه بیشا فرمند و
کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه آب آلو تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بدهند باک نیست
تا مدد کند و مغز فلوس نیز مجوز است و مصطکی کوفته و بیخته یک نیم درم همراه نبات آمیخته در
آب گرم مدد تمام کند و هرگاه مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد و قی فرمایند
اگر کفایت نکند و مانع نیز و فصد باسلیق یا اکحل نمایند که و نفع بخشد و هرگاه عمل کم ده باشد
و حرارت در معده و امعا پیدا نیوه و لعاب لعاب بهدانه و اسبغول دهند

ومعتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب بعد ازان چون سلیقه رود غذای ملائم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص پس اگر قوت کفایت کند هم مسهل دهند تا مادهٔ مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد تنغاریق باید داد یک دو روز درمیان داده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال بدحال نسازد و هرگاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب شود و حرارت و تپ نباشد ماست و برنج نیکو چیز است و اگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیرهٔ خرفه بریان و بارتنگ بریان دهند آنچه در باب اسهال گذشت عمل آید **مسهل صفرا** این ادویه اند هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افتیمون سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گل سرخ شیرخشت بعضی قوی العمل اند و بعضی ضعیف هرکدام ازینها که خواهند تنها یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی نسازند بعمل نیارند **مسهل مرکب** که باخراج صفرا مخصوص است پوست هلیله زرد شش درم آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنای مکی هر یک سه درم عناب نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت هر واحد از دو درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن مقدار ادویه برای طبیب است و آنجا که طبع باین دوا نیک نیاید مغز فلوس باید آمیخت خواه مطبوخ سازند خواه نقیع مختار اند و باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر یک درم یا زیاده درین مطبوخ آمیزند خصوص وقتیکه مغز فلوس ممزوج باشد **فائده** هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط خلط دیگر از اخلاط اندرون بیرون نیارد و آنچه مخصوص گردانند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنا بران است که وی بیشتر آن خلط را بیرون می آرد اقتضا

در تپ نوبتی قبل از دو هفته طبیله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی می آرد پس اگر ضرورت بدادن وے افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین بالقوع اشیائیکه مزلق و مقوی جگر باشد بدهند که ضرر نخواهد کرد انشاء الله تعالی **مسهلات بلغم** شحم حنظل قنطوریون ماهیزهرج غاریقون حب النیل تربد حرمل خشک دانه بسفائج شونیز شکاعی

مسهل مرکب که اخراج بلغم نماید ایارج فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک درمی غاریقون افسنتین هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگ و نیم بکوبند و بآب بادیان بسرشند جمله یک شربت مردکلان را و بدانند که غاریقون نباید کوفت زیرا که در وے چیزے درشت مانند ناخن باشد و او زهر است اگر کوفته شود ضرر میرساند لهذا آنرا بغربال موئین میمالند تا اجزائے صحیح غاریقون مستخرج شود و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند بالائے غربال و در استعمال نیاید

نوع دیگر که بلغم بیرون آرد در تنهائی نیز میتوان داد و بسرفه کهنه نفع دهد عناب سپستان هر یک بیست دانه زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان رازیانه نیمکوفته هر یک سه درم مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت دانه اصل السوس خراشیده نیمکوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل ماند صاف نمایند خیار شنبر ترنجبین گلقند هر یک ده درم در آن بمالند و مکرر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند **سفوفیکه** بلغم برآرد تربد سفید بروغن بادام چرب کرده و کوفته و بیخته سه درم زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم با آب سرد بخورند و اگر بحبہائے

نمک سنگ سپید آمیزند هم چند دو اخنا یاند واگر مصطگی افزایند نیز رواست امّا
آنجا که نمک یا تربد ممزوج نباشد بآب گرم دهند **مسهلات سودا**
هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد حجر ارمنی آلو
مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنجدرم افتیمون ده درم لاجورد شسته
هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا تخم حنظل خربق سیاه هریک دو درم سنبل الطیب
انیسون هریک یکدرم کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند شربتی دو نیم درم
نوع دیگر که بازاء امراض سوداوی مخصوص است هلیله سیاه ده درم بسفائج
نیمکوفته پنجدرم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هریک هفت درم
گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هریک سه درم انیسون بادیان
هریک دو درم خربق سیاه دو دانگ تربد سپید خراشیده یک درم زنجبیل
نیمدرم چنانچه رسم است بجوشانند وصاف نمایند وغاریقون و حجر ارمنی و
حجر لاجورد وملح نفطی هریک دو دانگ نرم کوفته و بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند
واگر قوی تر خواهند تخم حنظل و قشر سقمونیا قدری اضافه نمایند **فائده** در مطبوخیکه
افتیمون افتد باید که افتیمون را در لته بسته بدارند و بجوشانند و چون خواهند
که فرود آرند افتیمون بسته بنیدازند و دو جوش داده فرود آرند و در آن بمالند و
پوشیده نماند که حقنه وشافه در باب اسهال اثر تمام دارد امّا از آن که عمل حقنه درین
دیار کمتر مستعمل است و چون مطابق ماموره واقع نه شود ضرر میرسد
درین مختصر بیان آن نمودیم و بذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار کردیم
هرگاه که مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و کواکب

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشد مسهل نشاید داد وهمچنان هر وقت
که اندک قبض محسوس شود و شربت ملین و مسهل خود مهلت نخواهد درانجا نیکوترین تدبیر
شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف
احداث بواسیر میکند و درینجا چند شافه مجرب مذکور نموده میشود شافه که قولنج را بگشاید
و طبع را نرم کند و در تنها توان بکار بست گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای مکی
پنجدرم نمک هندی یکدرم عسل خیارشنبر شکر سرخ هریک ده درم شیاف سازند
و هر شافه در طول شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا از آن بقولون
برسد شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر دوا سهال تقصیر شده باشد و گرم مزاج
را موافق است ترنجبین پنجدرم صابون رقی در خطمی و نمک طعام هریک دو درم
شکر سرخ پنجدرم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بمثل خسیه
خرما تراشند و بردارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند بی اذیت باشد
شافه که طفلان و ضعیفان را سود دهد تخم آب نادیده دو درم نمک بوره ارمنی
هریک نیم درم هر دو را کوفته در موم لبسرشند و شیافها سازند و بروغن گل چرب
نموده استعمال نمایند و هرگاه شافه زود برآید اعاده نمایند

فصل ۶ در مقیات

چون ادویه قی آور مذکور می شود نخستین تدابیری که پیش از قی لازم است بیان نموده می آید
بدانکه هرگاه که خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از آن غذاهای نرم خورند اگر حرارت و تبی
دیگر نباشد روغن خوشبو بر بدن بمالند و روز قی چیزی نرم چون و گرامی ماش برنج بنوشند
و بعد زمانی مقیات بنوشند حسب حاجت و قی کنند اما رطوبی مزاج را حاجت بنوشانیدن
او گرانیست بلکه آن را قی تنها بس است کسی را که قی بآسانی نباید سه در حمام دو

وتدهین نماید و شوربای چرب غذا سازد و طعامهای مختلف خورد پس در حمّام یا در خانهٔ
گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفادهٔ بر پشت چشم نهاد و بعصابه بربندند
و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملایم و مدد کنند و بعضی گفته‌اند که قی استاده و سر فرود آورده
کردن اخلاط را از قعر معده بر می آرد بدین هیئات قی بآسانی می آید و باید که بدفع
قی کند باندک فصل تا تنقیه معده تمام شود اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد و قی کننده
گرم مزاج بود چشم و روی با آب سرد بشویند و دهان با آب گرم و سکنجبین تنهی یا با آب کامه
غرغره نمایند تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده اما در وقت سردی یا مردم سرد مزاج
چشم و روی را نیز با آب گرم باید شست و غرغره بسکنجبین عسلی باید کرد و اگر با آب گرم و نمک کنند
کافیست و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود عود بقدر یک مثقال یا مصطکی یک درم با یک حبّه
بشکر آمیخته یا با شکر بخایند و در آب سیب بشر نمد و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل صغیر
و هر روا است و هرگاه از مقیّات شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ فربه آنرا
زائل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه باید نوشید و عطسه آورند و اگر در سینه و
پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه مانند آن بمالند و با آب گرم تکمید نمایند
و منافع و مضار قی و آنکه شناخته بدانست بایست در مطولات و در شرح قانونچه
مفصل گفته ایم و درین جا همین قدر اکتفا کردیم لیکن و تا شکر بعض اطبای آنچه باقدام
گفته شده بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد
آنکه چیزی نرم خورده باشد پس اگر قی بنابر امتلای معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک
شود از طعام فاسد و اگر عیاذا بالله بواسطه شرب سم باشد هرچند معده خالی باشد اما چیزها که
مناسب آن شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است نوشیده قی بهم کنند

بدفعات اکنون بحسب هر سه خلط مقی مرقوم میشود مقی که صفرا بقی دفع کند سکنجبین قندی ده مثقال در چهل مثقال آب اسفاناخ یا آب کشنیز یا آب نان کلاغ حل کرده بگرم بیاشامد و بدستور قی کند مقی که بلغم برآرد تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم بوره نان نیم درم همه را بکوبند و با عسل بسرشند و بدهند پس اگر خود بخود قی آید فبها و الا آب نیم گرم مدد کنند مقی که سودا برآرد بگیرند ترب و بشگافند و خربق سیاه در وی پر سازند پس آن ترب را در سکنجبین تر نمایند یک شب بعده آن ترب بخورانند و سکنجبین عسلی با آب لوبیه آمیخته عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی شود مقی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین عسلی ده مثقال نمک دو مثقال آب چهل مثقال بهم آمیخته نیم گرم بنوشند مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشنیز جو هر یک سه مثقال همه در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال شربت افتیمون شیرین نمایند در بستر که انگوری ترش کرده نیم گرم بیاشامند و بدستور قی کنند فائده تا ضرورتے قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد که سمیت دارد و گاہے خناق می آرد و ایضا بی ضرورت قوی غیر معتاد یقی را قی نباید فرمود **فصل ۷** در مدرات بدانکه مدر آن نیست که ماده را از راه بول دفع کند و بر آنچه آورد ماده عرق و ادرار نفع تمام دارد اما آنجا که خلط بیشتر باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار نفرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده در جگر باشد ببینند که مائل بجانب ست یا بمقعر اگر بحدبه مائل باشد ادرار بهتر ست و الا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول اسهال و در عرق باز میدارد و کذلک اسهال یا در عرق مانع ادرار بول میشود برای توجه ماده بطرف مخالف و شک نیست

که بادرار آنچه رقیق ست منفع میگردد پس تا مرض رطوبی نبود مدرات ندهند از انست
که در استسقا و فالج و وجع المفاصل ملاک امر ادرار بول دانسته اند و ایضا قبل از نضج
تشرب مدرات نیز منع فرموده اند و درینجا مدرات بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت
خون مفصل مرقوم میگردد حسب حاجت صرف نمایند **مدرات** بارد انیست تخم کاسنی
تخم خیارین سکنجبین ماء القرع تخم خرفه خسک کاکنج ماء البطیخ و امثال آن و
مدرات حار انیست تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف زوفا خشک کباب به نخواه
سداب تخم گندنا و امثال آن **مدرات** معتدل پرسیاوشان و تخم خربزه است و آنگاه که
بارد و حار با هم ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا بدهند دوای معتدل که ادرار بول کند
انیسون بادیان هریک دو درم نیم کوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن
بماند صاف نمایند تخم خیارین و تخم خربزه هریک سه درم کوفته در طبیخ مذکور شیره از بهنا
بستانند و بقند سفید شیرین سازند و بنوشند ماده بار در ادرار آرد و بول بسته بگشاید
و اگر انیسون و بادیان کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی
خیارین و خربزه مدد کنند همان عمل کند دوائیکه حیض را بگشاید سلیخه شونیز هریک
دو مثقال جند بیدستر ابهل هریک دو درم همه را کوفته و بیخته بدو چندان عسل کف گرفته
بسرشند و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن ابهل
درم عرق بادیان بنوشند حیض بسته بگشاید و اگر کم می آمده باشد فراغت آرد بشرطیکه
سبب احتباس حرارت و قلت خون نبود و الا مضر ست طبیخ که حیض براند و منی مردان
که از جای خود لغزیده باشد و در میان بند شود و یا در جای خود افسرده منجمد شده باشد
بیرون آرد افسنتین درمنه ترکی نرمس سداب رازیانه تخم کرفس

هریک دو درم انجیر پنج عدد و گلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و گلقند را آمیزند و بدهند سه روز پیهم و سه روز مهلت داده بعد سه روز دیگر بدهند تا دوراتمام کند و مدات حیض در ایام حیض باید داد تا موثر باشد **فصل** در مقویات اعضاء اربعه یعنی دماغ و دل و جگر و معده و هر یک جدا گفته شود حسب حاجت بگیرند مقویات دماغ مروارید آمله بهار نارنج بهار سیب بهار امرود گل سرخ بادآورد نارنج بلادر بیخ قرق بادرنگبویه زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر سعد روغن عنبر دماغ حیوانات گوشت ماکیان و دراج و شیر میش **مقویات دل** مفرحات آن امرود انار شیرین آمله ترنجبین سیب صندل طباشیر گل مختوم ریباس بسد کهربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ مروارید نیلوفر نارنج هلیله یاقوت ورق نقره ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس ابریشم بهمنین بسفایج بادرنگبویه درونج جدوار دارچینی درونج زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک فاوانیا قاقله قرنفل لسان الثور (ماء البقر مع الادويه) **مقویات جگر** کاسنی انار شیرین اظفار الطیب جوزبوا حماما حب بلسان دارچینی غافث قرفه قرنفل کشوث مصطکی سعد رومی ناردین و بدانند که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری میباشد لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حار اند **مقویات معده** آمله انار دانه هلیله سماق سفرجل طباشیر گل سرخ هلیله خصوص مربای آن خیره پوست ترنج بادرنگبویه جوزبوا دارچینی زرنباد سعد سلیخه سنبل اسارون هندی قرفه قرنفل قاقله کندر کروایا مصطکی مشکطرامشیع نعناع عود و بدانند که هرچه مقوی معده است تقویت مری و امعا نیز نماید و هرچه مسهل است مضعف معده است مگر هلیله و در سنا هی اختلاف است بعضی برانند که

سنای مکی نیز مقوی بست **فائده** ادویهٔ مقویه سر اول مرقوم شده اند و عقب
آن گرم و جهت اندیانه دوائی گرم از انجا که شروع شده اند نخستین دوا
بشنگرف مسطور شده است **فصل ۹** در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حاجت
اسفیدباج طعامی ست که بهر دوی مزاج نیز دهند و طریقش آنست که گوشت را با مصالح
گرم دبی از نخود پزند و شوربای او بکار برند ماء الشعیر غذا بسیار موافق ست امراض حاره
توان داد که هم دوا است و هم غذا طریقش آنست که آب چهار چند جو باشد و بطبخش معروف ست
و اگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا ماء الشعیر محمص گویند
و اگر در ماء الشعیر عناب و سپستان و مانند آن چیزهای حلو بپزند ماء الشعیر مدبر نامند
آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در ماء الشعیر توان پخت و قطعاً با ماء الشعیر سکنجبین
جمع نه نمایند و در معده قریص گوشت که همراه سرکه و بقول و ابازیر پزند قریب
باعتدال ست مصوص بالفتح قریصی ست که از کبوتر بچه پخته باشند زیرباج شوربای
گوشت که از سرکه و از فواکه خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند دزیره و چیزی شیرین
آمیزند امراض مرکبه را سود دارد **مقالهٔ سوم** در بیان امراض علاج آن این مقاله مشتمل
ست بر چند باب و هر باب متضمن ست بر چند فصل **باب ا** در امراض راس یعنی بیماری سر
فصل ا در صداع یعنی درد سر دموی اگر خون باشد فصد قیفال کنند یا پس سر حجامت
نمایند و شربت لیمو نوشانند و بعد بر آوردن خون اگر طبع قبض باشد منقوع تمر هندی
یا پیمان مبارک طبع بکشایند و معدلات خون بکار برند و اگر از صفرا باشد مدرات صفرا دهند
و منضجات وی داده بمسهلات تنقیه کنند و صندل سفید با آب کشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل
نمایند و بادیان بقدر حاجت جوشانند و شهد آمیخته دهند و روغن قسط بر سر مالند و بعد نضج مسهل
در بحث فالج مذکور خواهد شد

بلغم خورانند و بیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن با آب سایئیده سود مند ست و اگر از سودا باشد بتعدیل و انضاج و اسهال وے کوشند و روغن بابونه و بادام طلا نمایند **فائده** پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزهاست و در درد سر زنهار سر را نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر میرساند بلکه پایها را باید کوفت و کفها مالند که نافع ست و اگر سر را بگیرند بدست بے مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیه بابستگی مالیدن هم مضائقه ندارد **فائده** صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض شود بی غلبه خلطے آنرا ساذج گویند و درینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافی ست اگر از گرمی ست سردی نوشند و بویند و اگر از سردیست گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با تپ باشد بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد بتدبیر آن مرض کوشند قسمی ست از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر میباشد و دیرپای ست طریق علاجش بحسب بطون ست که در صداع مطلق گذشت و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران ربع درم باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند در کاغذ نهاده بر بناگوش چپ پا نهار خصوص بد رگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند که بعد استحکام بتصدیع تمام میشود **فائده** عوام در درد سر اکثر مخدرات را طلا میسازند چون افیون و مانند آن و شک که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی بهلاک مے انجامد و عند الضرور اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا بابونه که مصلح افیون ست و آنجا که گلاب بر سر ریزند در درد سر باید که بسیار ریزند تا سر تر دارد و اگر چنان کنند ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع بر آید بند نکنند که علامت نیک ست مگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار بر آید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

و برآمدن ورم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمود است **فصل ۲** در سرسام یعنی آماس که
در پرده‌های سر یا در جرم دماغ واقع شود و اگر از خون باشد بیمار خندان بود و اگر از
صفرا باشد بدخو و تیز شر بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود
و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بجمله مخصوص است شاهد بر آنست و دموی را
قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند و باید دانست که در دموی
(یعنے در ورم حادث از خالص صفرا)
و صفراوی تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله
لازم و علامتش از مبحث صداع روشن شود و چون تپ لازم این مرض است تدبیر تپ نیز
در نظر دارند و حجامت ساقین با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدابیر است
و استعمال نخلخه اربع در اثر و مالیدن و بستن پایها در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع
امراض دماغیه با شوبه بدستور و فی الجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب
باشد انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفراء سرسامی کم
با خون میباشد و بعضے محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر مانعی قوی
نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند **فائده** هذیان و یاوه گوئی و جز آن
که از لوازم سرسام است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبه و جز آن
مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام تخفیف هیچ نمی باشد و
اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیراکه ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا انقضای آن علاج
این سرسام که عارض مرض است تدبیر مرض است و بتقویت دماغ کوشیدن **فصل ۳** در جمود و این مرضیست
که یکبارگی واقع شود و آدمی بیحس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلیکه بوده
باشد وقت حدوث علت و سبب این ماده سوداوی است که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

علاج در حالت بی شعوری اشیاء گرم بکار برند یا حقنه منضج سودا و روغن خیری و روغن
بادام و زنجبیل در آن آمیخته بمالند و اگر جند بیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شعور منضج و مسهل
سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و آنجا که خون
نیز غالب باشد رگ زنند و بساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر
برآرند و جمود را شخوص و آخذه و مدرکه نیز نامند **فصل ۴** در سکته و این مرضیست که حس و
حرکت باطل کند و بیمار بر پشت افتاده بود و بمرده ماند و اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی
سده تامه است که در سائر بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لا محاله رگ قیفال زنند
و الا حقنه و شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط
بکار برند و اگر بلع تواند آورد اثر تام دهد و مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع
دارد و اگر بر تارک سر شرط زنند و محاجم بر آن مالند یا مشک که مستعمل میشود باریک ساخته
بر آن مالند خوب است و بعد افاقت تعدیل و نضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه
نفس زدن محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر
علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس چشم صحیح دیده میشود
و در میت نه و بدانند که مسکوت را تا هفتاد و ساعت که سه شبانه روز میشود کسی
که دفن نکنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت درین مدت زنده
می باشد گاهی میتواند که بفضل الهی بگشاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ کند یا
کبود گردد مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد **فصل ۵** در سبات و آن
خوابی ست غیر طبعی در غایت گرانی و سبب آن استیلای رطوبت ست بر دماغ
خواه ساذج بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب

در سرکه بویانند و هرچه مجفف باشد خورانند و اطریفلات سریع الاثرست و آنجا که سبب سُبات بخار معده باشد سبوق تخمه و خفت در حالت جوع پدید بود و تدبیر وے تنقیه معده است و اطریفل کشنیز نفع تمام دارد و کشنیز خشک کوفته و بیخته بالائے طعام سود مند بود

فصل ۶ در سُهر یعنی بیخوابی و سبب آن غلبه یبوست دماغ ساذج بود یا مادی و مادهٔ سهر آور سوداست و صفرا لامحاله و بلغم شور نیز علاج ساذج ترطیب دماغ کوشند با شربه و اغذیه و نطول و سعوط و همه محلله مرطبه و در مادی حسب ماده تنقیه نمایند و سرکه نشاید که بو کنند که سهر افزاست و ادویه خواب آور اینست تخم خشخاش زیر بالین نهند و در بلغمی بر سر نیز پچند و ریحان بگلاب افشانده بویند و لخلخه بیشتر بکار برند و افیون بروغن بنفشه حل کرده بر تارک سر مالند فایده هرگاه باعث سهر تپ باشد یا بخارات گرم بهترین تدابیر پاشویه است و دلک اطراف و از مالیدن روغنهای پر سر و در بودن و در قطع سبب کوشیدن

فصل ۷ در سبات سهری و این مرض از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود و بعضے برانند که ورمیست دماغی مرکب از صفرا و بلغم فی الجمله نشان علت مذکور آنست که گاهی خواب طویل باشد و ثقل و کسل و گاهی بیدارے مفرط بود و آنانکه ورم میگویند هذیان و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری سهر تقدیر اگر جهت خواب غالب شد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی نامند و تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب مساوی بود بجهت بیدارے و اگر یافته شود مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه در سهر و سبات مذکور شده است حسب اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند وقت غلبه بلغم مشمومات حاره خفیفه و هنگام غلبه صفرا مشمومات بارده بکار برند و کذالک

دیگر تابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی و بلغمی نمایند و حق انیست که ورم لازم این مرض نیست اما میتواند که از ورم مرکب نیز واقع شود

فصل ۸ در کابوس و این مرضی ست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بر آن افتاده یا کسی آنرا بخشش می کند پس نفس او تنگ شود و آواز بگردد علاج اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن خلط باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکند که بصرع می انجامد

فصل ۹ در صرع و این مرضی ست که آدمی بیهوش بیفتد و دهن و دست و پای کج و تشنج گردد و اضطراب کند و گاهی بسر و سبزی رگهای زیر زبان لازم و نیست و بنوبت حادث میگردد و آنچه زود زود آید مهلک ست مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یکسه روز هفت هشت بار واقع شود باز زائل گردد چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه در غشی گفته اند بکار برند و گرهی در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و وقت افاقت تنقیه ماده نمایند حب المخلط و از میوه های تر و گوشت بد و شیر و امثال آن پرهیز نمایند و عود صلیب در گلو آویزند و وجور بکار برند

فصل ۱۰ صرع که اطفال را افتد اکثر آنرا ام الصبیان خوانند و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و افراط تسخین یا تبرید بی تحقیق سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیر ست و فساد شیر محدث آفات در طفل و هر گاه طبع طفل قبض باشد بشافه تنقیه کشودن اسرع النفع ست در رفع این حالت

فصل ۱۱ در مالیخولیا و این مرضی ست که آدمی را از فکر مستقیم و ظن سالم باز دارد و بو همی و ردی متصف سازد که متی تخمیر شد در بعضی افزود و از این قبیل ست حمق و رعونت و عشق فساق علاج حسب المخلط

تنقیه نمایند و مفرحات خورانند و نوشدارو نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند
و اغذیه لطیفه دهند و تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید و قوت نگاه دارد
و از آنکه اثر تنقیه و تعدیل دیر ظاهر میشود در امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند و بعد
تحقیق سبب تدبیریکه درخور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد ان شاء الله تعالی و در عشق
بهترین تدابیر وصل معشوق است اگر ممکن باشد و الا بطریقیکه باز دارنده اندیشه آن باشد
متوجه باید بود و جماع را در ازاله عشق اثر تمام است خاصة اگر با محبوب بود **فصل ۱۲** در جنون یعنی دیوانگی
پوشیده نماند که جنون اقسام است اگر با غضب و ایذا بود مانیا گویند و اگر با خنده و بازی ایذا بود
داء الکلب و اگر با ترشروئی و فرار از مردم بود قطرب هر جنونیکه باشد مرتبه جنون بالاتر از
مرتبه مالیخولیا است و بعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقة وی غیر آنست زیراکه در اسباب
جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط است چه خلط طبعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه
جنون علاج وی در مالیخولیا گفته شد بکار برند و در ترطیب بیشتر کوشند و بدوشیدن
شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن روغن بنفشه و بادام بر سر و بدن و استحمام
و نطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد و معجون نجاح اکثر سود مند بود بعد از نضج
تمام **فصل ۱۳** در سدر و دوار هرگاه آدمی برخیزد و یا حرکت کند چشم تاریک شود آن را سدر
گویند و چون اشتداد کند و سر بگرداند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج
حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در
دماغ توان دانست و اگر ماده در معده از غثیان و دیگر آفات در معده مهیا بود
و همچنان هر عضویکه مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و تنقیه
عضو مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

که از نقاهت میشود اغذیهٔ لطیفه و مفرحات مناسب مزیل آنست و مرواریه صلایه کرده
با شربت لیمون و صندل یا شربت انارین و امثال آن مفید و اگر رینه سر یا بر سر باعث
دوار بود تکمید و تضمید باشیای گرم نمایند و اغذیه که دران توابل گرم باشد بخورانند

فصل ۱۴ در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبهٔ بلغم بر دماغ و بسبب سودا و بواسطهٔ
سوء مزاج حار ساذج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد
نضج خصوصاً بحب قوقایا و امثال آن که در تنقیه سر معین ست و معجون فلاسفه و نیز مربای
زنجبیل و مربای کندر با شکر مفید ست و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب بادیان
در سوداء واجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافی ست

فصل ۱۵ در فالج و این مرضیست که نصف بدن در طول بحس و حرکت شود و این
بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه تورم ام دماغ مبدأ اعصاب
را علاج در بلغمی تا چهار روز ادویهٔ قویه ندهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد کی آب
گوشت باز بره و دارچینی توان داد و بجای آب ماء العسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم
منضج بلغم دهند و نخود آب گوشت کبوتر بچه با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز
تا چهارده روز که ماده نضج یافته باشد مسهل دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند
آن تدهین نمایند و جوارش بلادری و تریاق کبیر و مثرودیطوس نافع ترین ادویه است و
مشک و کندش و قلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر ست و آب گرم به
بدن نرسانند که مضرتر از آب سرد ست و اگر در فالج نیز خون غالب باشد فصد جایز ست
و آنجا که فالج با حرارت باشد ادویهٔ گرم نشاید داد و نخستین ازالهٔ حرارت باید کرد و بعده
بمعالجهٔ فالج باید پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدأ اعصاب از ماده

خون تنقیه دم نمایند و بمعالجه ورم توجه فرمایند فائده بطلان حس و حرکت
اگر بعضوی افتد بی تخصیص وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخائی گویند بلفظ مطلق
و فالج باسترخای نصف بدن مختص ست نزد جمهور **فصل ۱۶** در خدر و این مرضی ست که
حس عضو باطل یا ناقص شود علاج اگر غلبه خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر
از غلبه بلغم باشد تنقیه بلغم نمایند اگر بسبب یبوست بود علامت و علاجش از تشنج یابس جویند و اگر
سبب ضغطه ورم یا بستن عضو باشد ازاله سبب باید کرد **فصل ۱۷** در لقوه یعنی کج
شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان
استرخا کدورت حواس و نقصان ذائقه و فروهشتن پلک زیرین و کام نشان تشنج تمدد پوست
پیشانی است و ثلث آب دهن علاج در استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج تشنج کوشند فائده تا
چهار روز بلکه هفت روز نگذرد هیچ علاج نکنند و از غذا باز دارند و از آب نیز اگر ممکن
باشد و در خانه تاریک نشانند و آئینه چینی پیش نظر دارند تا بتکلیف در آن پیوسته همی
بینند و جوز بوا در دهن دارد و پوست بیخ کبر در ماءالعسل جوشانند و تغرغر همی کنند و آنرا
که غلبه خون بود فصد مجوز و در تدبیر تسهیل نمایند که چون سه ماه بگذرد کجی دور نشود و آئینه
چینی عبارتست از آئینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون روی دران بتکلف
دیده شود کثرت نظر دران باعث استقامت معوج میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی درهم
کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست که یک
بارگی افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حلول یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان
وی آنست که بتدریج افتد نخستین استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیداری و غم
مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود علاج در امتلائی بعلاج فالج

کوشند و در یبسی بتر طیب ظاهر یا باطنه از آنچه بهر سوء مزاج یابس در معدلات ذکر یافته و موم روغن و روغن بنفشه و بادام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان استنشاق نمایند **فائده** تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا زخم آن حادث میشود بتدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت عصب کوشند و تشنجیکه در صرع افتد غرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد و اگر باوجود کشودن صرع تشنج بماند روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیم گرم بمالند و بعضے مردم را که وقت فاژه دهن کشاده میماند بسبب تشنج شدن کوزه دهن تدهین کافی ست و اگر کفایت نکند بعلاج امتلای باید پرداخت **فصل ۱۹** در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از هر دو جانب کشیده شود **فصل ۲۰** در کزاز یعنی تشنجیکه در چنبر گردن افتد و مانع تمایل شود علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب و در معالجه مبادرت نمایند که اینها قویتر از تشنج اند **فصل ۲۱** در رعشه یعنی لرزیدن عضو اگر از مادهٔ بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه آنست و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب نمایند و در رعشه جماعی شیر تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن و بیضه نیم برشت خوردن مفید است **فصل ۲۲** در اختلاج یعنی پریدن عضو دوام او در وجه منذر بلقوه و در شکم مقدمه صرع و در پهلو بورم سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در عضله شکم به مفاصل یا بالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه بلغم فرمایند و آنجاکه احتباس طمث و نابر آمدن خون باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد فوراً **فصل ۲۳** در لوی که ویرا فنجدج نیز گویند و این حالی باشد که اعضای گران و رنگ روی و چشم سرخ شود و فاژه و خمیازه بسیار آید و آدمی

خود راهی پیچد گویا مقدمهٔ حمی ست و حال آنکه تپ نیاید و بعد از چندے آن حالت رفع
گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آن حالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیه خون و صفرا
باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و اگر مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل بدان کردن فجاءة (ناگهان)
نفع میدهد و تخم گشنیز سفوف ساخته یا منقوع کرده همراه شکر سود مند است **فصل ۲**
در حبس و این مرضی ست که دماغ غارستش کند یعنی درد علاج و بتبرید و
ترطیب کوشند زیرا که مادهٔ این بخار صفرا است و اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا
باید داد و آنجا که خون غالب باشد فصد توان کرد **فصل ۳** در عصابه و این دردیست
که در ابرو پیدا آید و سببش اگر گرمی ساذج بود که دران محل افتد بمجرد طلوع آفتاب
شروع کند و نمایه میکند تا دوپهر پس تا زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثری
ازان نباشد باز صبح شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی
چکانند و از خارج تفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر سرے افتاده
باشد و پیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن است بخار بدان و در بینی انچیزے خشن و
اگر رعاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف بمالند **فصل ۴** در زکام
و نزله بدانکه فضلهٔ دماغ اگر از بینی بر آید بطریق مرض آنرا زکام گویند و اگر بجانب حلق
ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان برودت غلظت یا رقت بی
حرقت علاج بتعدیل مزاج کوشند و در مادی تنقیه نمایند حسب او فی الجمله در زکام قبل
از تنقیه تمام چیزیکه ماده را از بر آمدن باز دارد نباید داد و طبع نرم باید و اکثر سر پوشیده چادر
تا در حجره در باید بود و در خواب عرق و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و
سرنگون کردن و حرکت عنیف و خون منع باید کرد و اگر [illegible]

ما شری و باد شنام که در ردی می افتد به تنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب در امراض
متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی باب ۲ در امراض عین روشن باد که چشم
مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور است در وسط
آمده و تا جلدیه رسیده و اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند در عصبه منادی میشوند
و باصره درک آن می نماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش اینها
پناه مانند و واقع اند اکنون بدانکه آنچه مماس هواست و بلمس می آید طبقه ملتحمه و طبقه
قرنیه است تا آنجا که سپید است ملتحمه است و آنجا که سیاه قرنیه هر دو با هم ملتحم شده اند و بعد
اینها طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین است و تلون حاصل از دست و اما قرنیه شفاف
و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح بر
جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است
و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلدیه است و بعد او رطوبت
زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس مقعر کاسه چشم است
بهر طبقه و رطوبت مرضهاء کثیر مختص شده آنچه نام دارد و درینجا مذکور میشود فصل ۱
در رمد و آن ورم ملتحمه است اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و
چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند باد رد و چرک بسیار نیاید و
اگر از بلغم بود ورم سپیدی زند و منتفخ باشد چرک اشک بسیار آید و اگر از سودا بود
ورم صلابت زند و منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک بر هم نرسد و چشم گران
باشد و باصداع بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب
آن ماده نماید و غیر از فصد و مسهل و دوا چشم رساند اما آنجا که سبب خفیف باشد

دوسه روز بعد ازو و اما الیدین بی تنقیه مجوز ست و بهترین اطلیه درد رماد گرم حضض

مکی ست با شیر دختران حل کرده در چشم و بالای او طلا کنند و آنجا که درد

شدید بود افیون اندکی نیز ضم نمایند و ذرور چشخام در همه اقسام رماد نفع تمام دارد

پس از چند روز استعمال باید کرد و اجتناب از گوشت و هر آنچه بخار انگیز و لازم داند

صفت ذرور چشخام که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و در سرگین خمیر پخته یا بدون آن

دو حصه بگیرند و از نبات مصری و از مامیران چینی یک حصه و همچنین غبار سازند و

در چشم اندازند بطریق ذرور و اثر روت مدر با شیر خر اگر بدل مامیران کنند می شاید

فائده رمد عظیم که در چشم اطفال افتد مسمی ست بور دینچ و حجامت پس سر و زلو

چسپانیدن بر بناگوش اثر کلی دارد و ذرور ندکور سودمند **فصل ۲** در طرفه و آن

نقطهٔ خونست که بر ملتحمه افتد علاج قطرهٔ خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته

بچکانند و کندر بسوزند و دود آن برسانند اما اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و حجامت نمایند

و مسهل دهند **فصل ۳** در ظفره یعنی ناخنه علاج از نمک طبرزد که نمک هوری مشهور ست

میل بسازند فقط همان را در چشم روزی چند بار میگردانیده باشند و اگر ماده موجب کثیر بود قیفال

کشایند و حب ایارج تنقیه نمایند و از مولد بلغم بپرهیزند و اگر ظفره غلیظ باشد بدستکاری بردارند و

بهر این کار دستکار هوشیار در کار ست تا آفتی دیگر لاحق نشود **فصل ۴** در بیاض و آن بیاض سپید ست

که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم غریب بر قرنیه علاج کف دریا با آب بسایند و در چشم رسانند

در چندی زائل نشود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و بیاض بیاض بزبان

ناشتا اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضی ست که رگهای چشم سرخ و ممتلی

می شوند بتاریج و چشم بخار و پس اشک اگر سیلان کند و پلک تر باشد

٤٢

سبل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند و بهترین منقیات
مرفصیصم زرگب . قیفال ست بعده رگ پیشانی و رگ ماق زدن پس آنجا که سبل
رقیق بود شیاف دینار کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر و باسلیقون دوا یابس
قبل از اکتحال و بعد او استحمام لازم شناسند و اگر رمد با سبل لاحق شود نه ادویه گرم استعمال
نمایند نه ادویه سرد و بر استفراغ و جذب ماده قناعت کنند و زرده بیضه مرغ بر پشت
چشم گذارند که بر دوام نفع دارد و اگر با وجود این زائل نشود لقط نمایند یعنی بر دارند و به
جز نمایند بطریق که معروفست نزد کحالان **فصل ۶** در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه
عفرق در ورم و انتفاخ آنست که ماده ورم در جرم عضو سرایت میکند و انتفاخ در
خلل عضو پیدا آید و بس لیکن بر سبیل مجاز ورم را انتفاخ نیز اطلاق میکنند فی الجمله
انتفاخ اگر از ریح باشد علامتش آنست که دفعة پدید آید نخست در گوشه چشم سوزشی
مانند آنکه از گزیدن پشه یا مگس میشود ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد نه دیر افتد و در چندان
نکند و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر ماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر مائی بود اثر غمز
بماند علاج تنقیه حسب الماده نمایند و بنا بر رمد بار در رجوع نمایند و در ریحی سه روز
ناهیچ دوا نکنند که در اکثر خود بخود زائل میشود **فصل ۷** در حکة الملتحمة یعنی خاریدن ملتحمه
و این بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود یا ریش گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیز نمایند
و تنقیه بفصد و مسهل نمایند و جهت رقت بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و چشم در و
با آب گرم می شسته باشند **فصل ۸** در توثه ملتحمه و آن گوشتی نرم ست که
اکثر در موق اکبر پدید افتد علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس دستکاری
نمایند **فصل ۹** در ودقه ملتحمه و آن بثور صلب ست سرخ یا سیاه که در

چشم پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بسیار باشد که ماده و رفقه
سبک بود و چون رنائد بگلاب تر کرده بر نهند زائل شود و بی تدبیر دیگر **فصل ۱**
در دمعه یعنی سیلان اشک گر از گرمی بود سر به کشند و اگر از سردی باشد باسلیقون
و اگر از ضعف عضو اعنی چشم بود خسته هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی
کوفته و بیخته بکشند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک بر آید و منقطع گردد آنرا
بوالتین نامند تدبیر او تنقیه بدنست پس ادویه اشک آور و محلل چون باسلیقون اکبر
فصل ۱ در رقت جفن سبب رقت چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بی ماده باشد
توتیا در غوره پرورده بکشند و کاسنی تر بکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن
اثر تمام دارد **فصل ۲** در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هر گاه باشد که چیزی در چشم افتاد
قطعا چشم را نمالند زیرا که اگر شیء درشت بود در چشم فرود آویزد از مالیدن تدبیر آنست که
چشم بآب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و آنچه مرئی باشد به پنبه یا لته بردارند و اگر
غائص بود و بدین تدبیر بر نیاید نشاسته باریک سازند و در چشم پر کنند و زمانی بدارند
تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد و پس به پنبه بگیرند و اگر قذی جانوری
باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین فارسی سرخ که بفارسی
آن را گل سرشوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند و یکساعت چشم بسته دارند
تا جانور بدان آلوده شده از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بانبوبه که سرش
پهلو دار بود بایستد در چشم و بعد از آن چشم بآب گرم بشویند تا جانور جدا شود از پهلوی
انبوبی بجان تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن تشبث
کرده باشد در چشم به آلتیکه مخصوص باین کارست یا بهر حیله که توان برآورد

برآرند پس ازان شیر زنان یا سپیدهٔ مرغ چکانند تا از مضرت تشبث ایمن سازد

فصل ۱۳ در ضربه که در چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع نرم دارند بنقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیاری و زردی بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال ورم کبودی اگر بماند کشنیز و فودنج و سنگ پلپل یعنی سنگے که در خریطهٔ پلپل یابند و زرنیخ طلا نمایند تا کبودی او دور شود و اگر به تیغ یا از سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد و تلیین ست و بر آن اندک مدت و زردهٔ تخم مرغ نهادن و با صلاح جراحت کوشیدن بنوعیکه در قرحه آید

فصل ۱۴ در قرحهٔ عین بدانکه ریش در سائر طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود و کم درد باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده مے شود بخلاف قروح دیگر طبقات که بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمی شود مگر بعد غلیان ماده علاج بزودی رگ قیفال زنند و هر هفته خون قدرے همی گیرند و طبع نرم دارند و اگر درد کند شیر زنان چکانند و اگر زود پخته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را در آب شیرین دو پاس بدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که بست چند باشد و چون نصف بماند بیالایند غسل اول این باشد و بعد از پختن و شگافتن شیر با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعدهٔ شیاف کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند آنچه برای ذهاب آثار قروح و جاری مخصوص ست بکار برند و استخوان بوسیده بگلاب بسایند و در ازالهٔ اثر مجربست

فصل ۱۵ در گمنه بدانند که این لفظ مشترک ست زیرا که گرانی پلک را که زیاد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشمش ریگ افتاده است و ورم حوالهٔ پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف بصر شود و اشیا

غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص به پلک است گفته آید
جدا اما آنچه بقرنیه مختص است تدبیرش نضج است باستعمال لعاب حلبه
کتان و کثرت استحمام و بعده جهت نشف تار قیشیناء فضی باریک ساخته
کشیدن پس اگر سود ندهد و مانع ابصار بود دستکاری باید کرد و الا تعرض نکنند
تا آفتی دیگر پیدا نکنند و آنچه بملتحمه خصوصیت دارد در معالجه رمد سوداوی که دور شود و بطبیخ
حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد **فصل ۶** در عشا یعنی شبکوری
علاج شهد با آب بادیان در چشم کشند و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو کنند
و آنرا بر آتش نهند و رطوبتیکه از آنجا بر آید بمالند و در چشم کشند که سریع الاثر است و اگر ماده
کثیر بود مسهل و فصد بر آرند **فصل ۷** در جهر یعنی روزکوری علاج هریسه و کله
پاچه و گوشت گاو و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و در بینی چکانند
و در آب سرد چشم بکشایند غوطه زده و شربت عناب نوشند **فصل ۸** در صداع
حدقه و شقیقه عین و این مرضی است که در عمق چشم ضربان شود و وجع مسمی یا ضاغط
بود و گاه ساکن شود و ضربان و درد مانند شقیقه سر باز عود کند و آثار رمد هیچ نباشد
علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر آنست و در بتر شریان صدغ مبادرت
نکنند تا آفتی دیگر نیارد **فصل ۹** در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم سببی ورم
علاج تنقیه ماده نماید و بعده بلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست
فصل ۱۰ در نتوء القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط
غلیظ و بعده ذرور اصفر کشیدن و با بهای گرم روشستن و بر بخار آن انکباب نمودن و
و خاصه نتو آنست که سخت نمی باشد و بمیل منغمز نمیشود و معرا از دمعه

پشت ۱۲ خال ۱۲ اشک ۱۲

فصل ۲۱ در ضربان می بود بخلاف بثره که در قرنیه افتد نرم و دوی غمزه باد رومی باشد در بثور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد و گاهی در جملهٔ آنها بثور حادث میشود و گاهی در بعضی فی الجمله در بعضی قرنیه سپید مے نماید بسبب قرب نور بهمان موضع و در بعضے سیاه وجهش در مطولات گفته ایم علاج فصد و مسهل بعمل آرند و ابتدا روادع و انتها شیافهٔ ابیض کندری و اخطاط شیاف احمر لین کشند

فصل ۲۲ در موسرج هرگاه قرنیه بشکافد و عنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عموماً خواه آن بقدر سر مور بود یا زیاده باشد و اگر نه بقدر حجم نامش مختلف نهاده اند چنانچه راس النملی و راس الذبابی و عنبی و تفاحی و مسماری و لولوی و فلکی نیز خوانند علاج پیش از آنکه کنارهای شق قرنیه منطبق شود در مراجعت نتوکوشند و محافظت نمایند از کثرت خروج و این چنان باشد که نشاوه مغسول و اقلیمیا سے نقره و صندل سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند و اگر اکسیر ترین اندازند بهتر باشد و بالاسے آن رفادہ بند و بقدر نشانه چشم بر چشم بگذارند و قطعه اسرب یا اسرب سوهان کرده در خریطه نهاده بر نهند و اگر سرمه سیاه باریک سائیده در خریطه کرده بگذارند بهتر باشد و بعصابه محکم به بندند و هرگاه کنارهای قرنیه منشقه غلظت گرفته باشد علاج سود ندهد لهذا امر مبادرت نه کرده اند و تدبیرش

فصل ۲۳ در حول یعنی هر چیز دو نمودن از هر دو چشم این مرض اگر مولودی بود علاج نپذیرد اما غیر مولودی آنچه با طفال افتد از صرع یا از خواباننیدن دایه آنرا بر یک پهلو یا از صیحه و آواز مهیب که یکبارگی طفل را بجنبش آرد علاجش آنست که چیزے سرخ بدان جانب که خوابیده چشم را بگردانند آویزند تا طفل نظر پیوسته بدان دارد و سیات چشم بحال آید آنچه بزرگان را افتد اگر از تشنج عضله مقله بود نظر کنند که سببش یبوست یا امتلای نشان یبسی تقدم امراض حاده است علاجش ترطیب چنانچه به تشنج یابس مقرر ست

وشیرخره وشیر دخترز دوشیدن انفع ونشان امتلا تقدم صرع ست وجزآن که به تشنج امتلائی لازم ست وعلاجش تنقیه واگراز استرخای عضلات مقله بود بعلامت وعلاج استرخای رجوع نمایند چنانچه درامراض راس گذشت واگرزوال طبقات ورطوبات بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی وعلاجش تنقیه دماغ ست بایارجات وتنقیه معده نمایند واگراز امتلای ماده دانند تجویز بهضم فرمایند **فصل ۲۴** در اتساع وانتشار بدانند که اتساع کشاده شدن ست خواه عصبه مجوفه کشاده شود خواه ثقبه عنبیه وانتشار پراگنده شدن نورست در اجزای چشم واین لازمه اتساع عصبه ست او دراتساع ثقبه عنبیه نمی باشد ودر اکثر باتساع عصبه اتساع در ثقبه نیز باشد فی الجمله اتساع عصبه متعذر العلاج است اما اتساع ثقبه راحسب سبب تدارک توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند وتدارک فرمایند مثلا اگر از ضربه افتد امالۀ ماده کنند واگراز خلط افتد تنقیه نمایند واگراز زیادتی رطوبت بیضیه افتد واین بصبیان بیشتر افتد یا ازتورم طبقه عنبیه افتد ایضا تنقیه نمایند واگر از خشکی عنبیه افتد علامت وعلاجش از ضعف بصر یبسی بجویند **فصل ۲۵** درضیق یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه اگر جبلی ست محمود باشد وباعث قوت بصر واگر عارضی ست ضعف بصر می آرد نظر کنند که سببش رطوبت عنبیه ست یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه یاکیموس ردیه که در ثقبه گراید آثار رطوبت ویبوست از اسباب ما تقدم پوشیده نیست ونشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم ست ومبصرات تشخیص نمودن علامت کیموس صلب فقدان ثقبه ست یعنی سرمک نماید علاج در یبوست عنبیه وقلت بیضیه ترطیب ودر کثرت رطوبت عنبیه تنقیه ودر ردائت کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس صلب قابل برآمدن ساخته باید کرد **فصل ۲۶** در تخیلات یعنی شکلها وخیالها در چشم

آید چون پشه و مگس و جز آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمهٔ نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء بقاے آنست و ایم و هر روز افزودن و اکثر در یک چشم بودن علاجش با فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات از تلون اجزاے چشم و تقادم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیهٔ مادهٔ اجزاے چشم حسب سبب و نشان ذکاے حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ ست و این فی الحقیقة مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است و بخارهاے بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث است می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش میشود جهت تکدر هریسه و کله پاچه دهند

فصل ۲ در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبهٔ عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد و تمام ثقبه را او گیرد بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضے از ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگرچه همه ثقبه را در گیرد لیکن منع رویت تمام نمیکند بنا بر رقت و این قسم را منتشر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تام از تغیر مردمک و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت علاج در ابتدای توقف داغ دهند بر زیر بناگوش و داغ پخته با پارهٔ تارک بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آمیخته گذارند و هر چند که داغ تیز آید بهتر باشد و از چیزهاے غلیظ و جماع پرهیزند و بعد نزول چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم منسح نمیشود دستکاری باید

یعنی مسهل ۱۲

گردد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد. فائده خیالات چون از شش ماه
ماه در گذرد و نزول ماء نشود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد و بدانکه
که تخم نیل باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتداء منع نزول میکند و رگ
پس گوش کشیدن نیز مانع میشود و داغ بیشتر جائیکه بر شریان افتد و پخته شود البته
منع نزول الماء مینماید بامر الله تعالی و بعد نزول آب و داسود میدارد و نه داغ نه قدح یعنی
دستکاری طریقش معروفست بعضی جا دیده شده که صاحب نزول الماء را صدمه قویه بر سر
افتاده و بعد باصره بکشاده و اقسام این مرض بسیار است عاجی زیبقی حقیقی آسمانجونی منتشر
رقیق زجاجی اخضر ابیض برده اصفر احمر ذهبی ازرق سود و ازینها هیچ یکی قابل قدح نیست
مگر بعد اصلاح و آنچه قابل قدح است سپید صاف است که از مالش چشم منتشر گردد فصل ۲ در سده
عصبه مجوفه که بی نزول الماء بود نشان وی سالم بودن مردمک است و منع ذالک بعلت باطل
شدن دو آثار در هم و ضعف آن نمودن علاج تنقیه و داغ کنند و رگ گوشه چشم زنند و دیگه
بر صلاح غ چسپانند و قدر بمالند و حجامت ناری بر ساق نهند فصل ۳ در زرقه یعنی ازرق
چشمی آنچه اصلی بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد
آن حسب سبب تدارک توان کرد و اگر سبب قلت رطوبت بود تنقیه باران و چشم نمایند و اگر
یبوست بود ترطیب کوشند و نشان زرقه صبی بطلان بصارت است و فرق بین

بهر جا که باشد ۱۲

و نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در صبی لاغری در
چشم پیدا شود و قدح سود ندارد. فائده زرقه که در صبی شده باشد بعارضه بعد بلوغ
زائل شود و این زرقه را برص العین گویند فصل ۴ در ضعف بصر اگر بواسطه
غلبه خون بود رگ زنند و تصفیه دم نمایند و توتیا بغوره پرورده بکشند و اگر از بلغم بود

تفضیح وتنقیه بلغم نمایند و باسلیقون درچشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن رگ
کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیر نیست علاج
نپذیرد اما جهت حفظ باقی در ازالهٔ رطوبت کوشند و کحل جواهر بکار برند **فصل ۱ ۳**
در غشاوهٔ بصر در جلوس مظلمه یعنی تیرگی بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج
اگر نور پراگنده شده باشد یا بیضه سیاه گشته باسلیقون بکشند و ادویه و اغذیه ملطفه بکار برند و اگر
دفعتاً برآمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون برروی آویزند و بروشنائی
آفتاب ننگرند و تجوید غذا نمایند **فصل ۲ ۳** در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف
شود و اگر این مولود است علاج نپذیرد اما جهت تسوید اجفان و طبقات تا چشم را
قوت دهد دخان روغن بنفشه میکشند **فصل ۳ ۳** در قمور یعنی کلالی ضعف که در بصر افتد
از کثرت نظر کردن بر برف یا بر درخشانی علاج خرقه سیاه بر وجه آویزند و لباس و فراش همه سیاه
دارند و شیر درچشم دوشیدن و بادام خاصه تلخ کوفته برچشم نهادن و در قمور نیز اثر تمام
دارد **فصل ۴ ۳** در سبل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمه اوست علاج در ترطیب
کوشند و اگر رسیده باشد تنقیه و تضیح نیز بعمل آرند **فصل ۵ ۳** در بغض العین یعنی دیدن بجانب
شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید است و اگر بعارضه
رمد و جز آن افتد بازالهٔ سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج چشم باید که مزاج اصلی
خاصهٔ چشم گرم و تر است دگر چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان گرمی چشم سرعت حرکت
و ظهور رگها و حرارت لمس و حمرت لون اوست و نشان سردی ضد این و نشان تری چشم
بسیاری حرکت اشک است و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این و گرمی و تری چشم سیاه
افزون از همه لونهاست لهذا ازرق و لما و دیگر علتهای بخاری درچشم سیاه اکثر افتد

باب ۳ در امراض جفن و هدب. بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک
و هدب بضم ها موی پلک است یعنی مژه فصل ۱ در گمنه پلک و نشانش آنست که
بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم است پس از زمانی زائل شود و علاج بعد از تنقیه عام
بعد تنقیه پلک بمسحات در چشم کشند چون احمر لین و احمر حاد و استحمام نمایند فصل ۲
در انتشار الجفن بعد از تنقیه و تضمید صبر و اقاقیا و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود
علاجش تشمیر است یعنی بریدن پلک بوجهیکه معروفست و رگهای در دل بینی گشادن
نفع دارد فصل ۳ در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد یا
قرحه یا پس از قطع سبل و ناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بحد قصد
چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خائیده آب و آب اندازند و پنبه
بروغن گل آلوده در میان گذارند و زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند
فصل ۴ در شتره یعنی کوتاه شدن پلک اسباب او ضد اسباب استرخاست و دیگر
امور واقعه بر پلک که از قطع ناخنه و جز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب سبب
تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد بدستکاری
رجوع نمایند فصل ۵ در شرناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان
سبب پلک سطبر شود و پوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعده مسحات کشند و اگر نفع
نشود و ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و تا نفع [illegible] حتی که
خنازیر و سرطان از پیش نیز واقع تحلیل پذیرد فصل ۶ در بحقار که فزونیست سخت
بر پلک بالا پدید آید علاج چیزهای نرم گشاینده پس جهت تحلیل مرهم و اقلیمیا
نهند و آنچه قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدان توجه نمایند

٥١

فصل ۷ در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که از گون شده در چشم خلد آن را شعر منقلب
گویند و از آنکه در غیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی زاید بکنند و آنجا را
بنوشادر بخارند و بیضه مورچه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب
اسبغول مالیدن منبت را حذر کنند و اگر موی منقلب باشد بعد سل وثق با موهای راست
از بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن آن موها را با آلتی سوزن مانند داغ دادن آخر علاج است
و خیاطه و تشمیر نیز تدبیر و بیست فصل ۸ در انتثار الاهداب یعنی ریختن علاج اگر فساد
غذا باشد بواسطه غلبه سودا تنقیه خلط مفسد نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن
موضع بود و این عقب قرانیطس و تپهای گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند
باسلیقون و روشنائی کشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن
نمایند و در تجفیف کوشند و اگر بسببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی کنند
فصل ۹ در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج بعد تنقیه بلغم برگ لاله دشتی
بروغن زیت بمالند و روشنائی بمیل بر مژه کشند فصل ۱۰ در جرب الاجفان یعنی
قروحهای ریز با خارش که در باطن پلک پدید آید علاج حسب الحاجه تنقیه نمایند و برود و
تنقیه کشند فصل ۱۱ در برده و آن رطوبتیست غلیظ ژاله مانند که اکثر بر ظاهر پلک افتد
علاج بقیروطی و داخلیون تلیین و تحلیل آن نمایند و الا بمبضع آن را بردارند فصل ۱۲
در صلابت جفن غلظت آن سختی چون در پلک افتد گشادن و پوشیدن چشم دشوار
میشود علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند و بالکماد باشد
مرخیه و این را جسا العین نیز خوانند و آنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود
مسمی میشود به یبوست العین فصل ۱۳ در شلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص از کناره

بضم الاول ۱۲

یعنی جالب النوم

بیشتر سبطر شود علاج در ابتدا اما الفوا که کافیست و سماق در گلاب خیسانیده آب او چکانیدن و شیب و خرفه و برگ کاسنی با روغن گل ضماد کردن اولی و بعد ازمان و غلظت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه شیاف احمر لین کشند

فصل ۱۴ در قمل الاجفان یعنی سپش که در مژگان افتد آنرا که بسیار خرد بودن و آنرا که بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که آگنده باشد قردة خوانند علاج بعد تنقیه بدن پلک پاک سازند از قمل اگر ممکن بود و گرنه بگیرند والا بآب که شبت و نمک جوشانیده باشد بشویند و میل بسر زیبق گذارند تا بوی سیماب به شود و اثر کند پس بآهستگی سر میل دست گردانند تا جزوی از سیماب بآن بماند پس آن میل در پلک کشند یا بخاصیت قمل بکشد

فصل ۱۵ در شعیره که دریست بشکل جو در کناره پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا رادع و بعده شمع گرم و داخلیون بنهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند بناخن یا بمقراض ببرند و خون بر آمدن بدهند زمانی و زرود بند کنند و بعده ذرور اصفر باشد

فصل ۱۶ در توثه الاجفان و آن فرد نیست بر شکل توث اکثر در باطن پلک پیدا شود علاج بعد فصد و مسهل قطع نمایند یا استیصال و بعد قطع زیره و نمک خایند و آب او بچکانند

فصل ۱۷ در تحجر جفن و این از رده غلیظ تر باشد علاج تنقیه نمایند و بقیروطی نرم کنند و اگر تحجر بشابه و لی بود آنرا بکد نامند

فصل ۱۸ در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشکریشه زرده بیضه با زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود

فصل ۱۹ در تهیج اجفان یعنی انتفاخ پلک علاج اگر بسبب ضعفی احشا افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن تقویت احشا کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند

فصل ۲۰ در ثولول

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسیار بندند و بسه که طلا نمایند و اگر زود زود
بجوشند گرفته بناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده بر جراحت زاک پاشند
تا خون باز ایستد **فصل ۱** ۲ در شری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک
بخارد و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا
دهند و بشادنه عدسی مغسول الکحال نمایند **فصل ۲** ۲ در نمله پلک آن بثور خرد سوز
آنست که اندک ورم کند و ریش شده پهن گردد علاج تنقیه صفرا کنند حضض و مرطلا
نمایند **فصل ۳** ۲ در سعفه پلک یعنی سبوسه باشد که ریش کند علاج زنگار اگر اغبر بود
مسهل سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه باشد
شرط زنند و باشکر بخارند تا خون بر آید و سرمه روشنائی کشند **فصل ۴** ۲ در ثلعه پلک و این
جسمی فزونی از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند **فصل ۵** ۲ در زرد
و خضرت بغش یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند
و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب طلا نمایند و الا سفال نو با هم سودن آب
انداخته طلا کردن از ان کبودی ببرد **فصل ۶** ۲ در غرب یعنی ناسور گوشه چشم که جانب
بینی است علاج بعد فصد و مسهل شیاف اغبر چکانند و در وقت چکانیدن اول
باید که قرحه را از پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بر دارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ
دهند بطریق معروف و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه که بسته
بسته شود ورم کند تخم مرد کوفته بشیر زنان یا خر کنند و زعفران قدری آمیزند و گذارند تا
سر وا کند **فصل ۷** ۲ در حکه ماقی و اجفان یعنی خارش پلک بطوری که در گوشه چشم و در
پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بروغن گل ضماد کنند و اگر

لسیب ۱۲

تنقیه نفس عضو مطلوب باشد باسلیقون و کحل عزیزی کشند **فصل ۲۸**
در غلسه یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی ست علاج بعد تنقیه
اقاقیا و شیاف زنگار یا مرهم او نهند و اگر سود ندهد قطع نمایند بچو لفره لجه قطع
در و راصغر باشد تا باقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه بروغن
گل طلا نمایند و بمراهم سندل باید کرد بعون الله تعالی **باب ۴** در امراض
اذن یعنی گوش باید دانست که وی عضوی شریف ست زیرا که آله شنوائی ست
و حس شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند که نخستین تنقیه
نشود داروی گوش در امراض مادی بکار نبرند و هرچه در گوش چکانند نیم گرم
باید زیرا که برد بالفعل عصبه سمع را ضرر دارد **فصل ۱** در وجع الاذن یعنی درد
گوش اگر درد بسبب ورم یا قرحه بود بیانش علیحده میکنیم و اگر بسبب سوء مزاج حار
یا بارد بود تنقیه در مادی وایضا در ساذج حار باید کرد و تعدیل در ساذج بارد
کافی ست و در مادی بعد تنقیه نیز و اگر سبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند
بهر وجه که ممکن بود و جهیدن بر یک پای ست بر گوش ماوف نهاده سر پایان فر گوسفند
آب را و دیگر اشیای سیاله را که در آمده باشند بردن می آرد اگر از اسفنج فتیله سازند
و در گوش مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانی در از تمام آب را نشف
کند و اگر بسبب تولد کرم در گوش بود بخار دود عفص کنند و احیانا بر آید علاج
برگ شفتالو را جوشانیده آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر که بچکانند تا کرم بمیرد پس
فتیله سازند و بسیر لش بود در گوش ازند و کرم که باو آویزد بیرون آرند و آنجا که قرحه باعث
ورم بود تدبیر قرحه کوشند **فصل ۲** در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

که آماس درون ثقبه است یا برون اگر درون است فتور در سمع و شدت در درد و لزوم تپ میباشد نزد که دوائی مرکب است آب کشنیز طلا نمایند درون و برون گوش و شیر از پستان دوشند تا درد باستد و اگر نایستد ربّ الحلبه با تخم کتان بچکانند تا ریم کند و بیالاید پخته شده و اگر بیرون ثقبه است ورم بنظر می آید و تپ لازم نمیباشد و درد شدید نمی بود و درین استعمال روادعات منهی است و عند شدت درد پارچه در آب گرم ترکرده تکمید توان کرد و نمک گرم نیز بعده وزن برگ کرنب در روغن زرد کرده پخته بر ورم نهند تا تحلیل ماده کند **فائده** آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص است اما ورم بارد در درون صماخ بود یا برون مبطل سامعه نمیشود و درد قوی و تپ مادی نمیباشد اما ثقل و تمدد لازم است و روغن ترب چکانیدن بجای تنقیه نفع تمام دارد در بارد

فصل ۳ در قرحه گوش و نشانش تقدم ورم است و برآمدن ریم علاج شهد و انزروت مسحوق در فتیله آلوده بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت دم الاخوین و کندر و زنگار بند یا بروغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون و قدری جند بیدستر جهت اصلاح افیون بهم آمیخته ذرور سازند یا بآب حیوان آمیخته بچکانند **فصل ۴** در طرش و وقر و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی یکی مرادف دیگری آید علاج حسب سبب تدارک کنند و درینجا تنقیه بتفاریق نمایند اگر تنقیه مطلوب باشد و آنچه روز بحران می افتد محتاج تدبیر نیست و آنچه از کبر سن افتد یا مولودی بود علاج نپذیرد و طفل را گوش گران شود صعتر و نمک بسایند و یک قطره در گوش چکانند نفع دهد **فصل ۵** در دخول الحصاة یعنی در آمدن سنگریزه و مانند آن در گوش علاج روغن در گوش بچکانند و عطسه و حرکت دهند و چون خواهد برآید

دهن وبینی بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود وآنچیز مندفع گردد واگر آب درآید چوب بادیان بقدر وجب گرفته بر یکطرف او پنبه بندند وبروغن آلوده بر فرو برند وطرف دوم او در گوش باشد آب همه منجذب شود وطریق دیگر در درد گوش گذشت ودخول حیوان صغیر را آنچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل واخراج تدبیر نمایند

فصل ۶ در طنین ودوی آواز که درون گوش میشود اگر سخت و باریک بود طنین و اگر نرم وبزرگ بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند وازاله آن فرمایند و اگر از ذکای حس بود کله پاچه وهریسه خورانند

فصل ۷ در انفجار الاذن یعنی بر آمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا بود فصد کنند وخون بسیار گیرند واگر بسبب صدمه وضربه قویه بود خون از فصد اندک گیرند وهرچونکه باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند وبچکانند خون بند شود ودر بحرانی تا که خوف غشی نشود بند نکنند واگر از سعه جبه را تقافند بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند

فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند وتلیین نمایند وصبر ومقل وآقاقیا در آب بیخ وحنا ضماد سازند بجانب مایل کسر تا عضو را بهیئت اصلی آرد

فصل ۹ در انقلاع الاذن یعنی بر آمدن گوش از بیخ علاج بعد فصد تلیین نمایند وگوش را بر موضع او نهاده برفاده وعصابه محکم به بندند واگر در باقی باشد پیه بط گداخته وآب برگ خطمی وآب پوست کدو مالیده بمالند

فصل ۱۰ در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش این اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شانه وبن بیخ گوش حجامت کنند یا زلو چسپانند وآن موضع را بشیر زنان بشویند ومرداسنگ وقنبیل نرم سائیده بپاشند

فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج افسنتین در سرکه بجوشانند وسرکه مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند

فصل ۱۲ در ضرب الاذن

یعنی گرنجتن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج تبقویت دماغ کوشند باغذیه

واودیه مقویه و شموم **باب ٥** درامراض انف یعنی بینی بدانکه ورنیج بینی

دوراه ست یکی بدماغ میرود دیگے بحلق **فصل ١** در خشم یعنی بطلان شامه و

سببش اگر از برآمدن گوشت زائده بود و مجری آن را بواسیر الانف گویند و بعد ابیاید

واگر حدوث ورم یا وقوع سده بود از خلط از انچه لازم از خلط است معلوم میشود

واگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار بارد ظاهر است و با برآمدن ماده ضرر علاج

حسب سبب تدارک نمایند و آنچه بعدامراض حاده افتد بسبب یبوست یا تشنج کمتر علاج

پذیرد **فصل ٢** در فساد شم یعنی در حس بویائی فتور افتد با وجود آمدن بوئے این

سه گونه است یکی آنکه همه روائح را بیک رائحه بوئی کند دوم آنکه از یک چیز

بوهائے مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضے بوها شمیده شود و بعضے نه و

این از دو وجه خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود فقط و بدبو نه یا برعکس

علاج تنقیهٔ دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعد و آنجا که خوشبوئی

محسوس میشود فقط چند تسعیط کنند و آنجا که بدبوئی مشموم میشود مثل که در بینی

چکانند اگر بیماری مبتلا بود و بعد از زمان فراول مشک و ثانی چند **فصل ٣**

در بواسیر الانف یعنی گوشت زائده که در بینی برآید علاج رگ زنند و زلو نهند و

مسهل دهند پس از ان زنگار واشنان قصارین و مرهم سه برابر مرهم ساخته فتیله

بدان آلوده بران گذارند تا بزداید و اگر سود ندهد قطع نمایند با آهن یا بر رشته موئین گره دار

که از بینی بسوئی حلق در می آرند و آنرا میکشند تا ذره فی زوده شود بعده مرهم اسفیداج

استعمال نمایند **فصل ٤** در بخور الانف علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلابت داشته

باشد بموم روغن نرم سازند و اگر تحلیل نباشد شرط زنند و مرہم اکال بروہند پس
بمرہم سپیده مندمل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف علاج ریش بینی اگر تر
بود رگ زنند و مسہل دہند پس مردار سنگ بروغن گل بمالند و اگر خشک بود
موم روغن مالیدن کافیست **فصل ۶** در رعاف یعنی بر آمدن خون از
بینی علاج بازو و ران و ثنتین و اذنین و ندبین بستن و پس سر حجامت کردن
و ہیچنان بر جگر محجمہ نہادن اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپرز اگر از چپ آید و
سرگین تازه خر افشرده دو سه قطره چکانند و خانہ عنکبوت و سیاہی تر کرده و لعاب
الرحی آلوده در بینی در آوردن و سیرش با گل ملتانی بر سر چسپانیدن حبس خون نماید و اگر
خون غالب بود رگ زنند و حسب حال خون بر آرند اندک یا یکدفعه و به تغلیظ
خون کوشند بشربت عناب و امثال آن و عدس برنج خورانند لیمو آمیخته که بغایت
مغلظ است **فائده** اگر رعاف در تپ یا در امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانی
یا نه اگر بحرانی باشد زنہار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتیکه خوف غشی
باشد و اگر بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد **انتباه** ہرگاه در امراض
دماغی بر عیف حاجت شود با لتیکه باین کار مخصوص است درون بیخ بینی بخراشند
و اگر کندش و مویزج و فربیون کوفته و بر بره گاو سرشته فتیله سازند و در بینی در
آرند خون روان کند **فصل ۷** در بخر الانف یعنی بوئے بد از بینی آمدن علاج اگر
سبب بثره یا قرحه بود تدبیری کنند بدانچه گذشت و اگر از تعفن اخلاط دماغی بود
فساد دماغ گواہی دهد و اگر از تعفن اخلاط معده بود که بخارات آن با نف آید تباہی معده
شاہد بود و تدبیر تنقیه دماغ و معده بود و سکنجبین در غوره خردل غرغره کردن

چیزی خوشبو در بینی اندازند **فصل ۸** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی علاج اگر
خوف ورم بود ز ورگ زنند و حیله باصلاح هیئات انف کوشند بنوعیکه مانع
تنفس نشود یعنی انبوبه بطبرزد آلوده در بینی گذارند تا دم همی آید و بعد اصلاح صورت
او بدست سفیده مغاث و اقاقیا و مرداسنگ ساخته با آب لسان الحمل سرشته و بر کاغذ
نهاده بالای بینی چسپانند **فصل ۹** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن علاج روغن گل خوشبوی
در بینی کشند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن نیمگرم در گوش چکانند و دست و
پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را فتد گرده گوسپند بریان کنند و آب
چکیده او در بینی رسانند فائده عطسه معتدل دلیل صحت ست و افراط باعث
آفت **فصل ۱۰** در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند
و اگر از یبوست بود مرطبات دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر نشیت
تحلط نزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند باو هان و جنس آن **فصل ۱۱** در
حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب رسیدن مواد حاره بود
تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود
باصلاح آن مرض مترتب کوشند نه بعلاج حکه که عرض ست **فائده** اگر چیزی از
خارج در بینی درآید و بند شود روغن بچکانند بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و
بسیار باشد که از راه حلق برآید بی تصدیع **باب ۶** در امراض لسان و دهان
فصل ۱ در ورم لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و
بعده غرغره فرمایند و در دموی صفراوی تا که سه روز گذشته باشد بشیره
کاهو و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب بعد سه روز بآب کرنب و عنب الثعلب

و لعاب تخم کتان بهم آمیخته و در انحطاط بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و
مغز خیارشنبر آمیخته و در بلغمی لعسل تنها یا صعتر و ایارج آمیخته و در سوداوی
بطبیخ انجیر و حلبه و روغن بنفشه و مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز اکثر و دهن
دارند تا سرطان نگردد و از استعمال ادویه حاره غرغره که در بلغمی و سوداوی ست مقید
بوقتی از ابتدا و انتها و انحطاط نیست بخلاف غرغره ورم گرم و اگر سبب ورم شرب
سم بود علاج سم نمایند **فصل ۳** در ثقل اللسان یعنی زبان گرانی کند و ادا حروف
چنانچه باید ظهور نیاید و اگر سبب قوی بود اصلا بتلفظ نگراید علاج تفحص سبب نمایند
و تدارک آن فرمایند و آنجا که استرخا بود بنگرند که فتور جوهر فساد دماغ هست یا نه اگر باشد
تنقیه دماغ باید کرد و بعد لوح و غرغره زبان مالند و اگر نباشد آنچه در باب فالج ذکر یافت
بعمل نمایند و آنچه از رستن عصب بعقب تشنج استفراغی افتد علاج نپذیرد و آن که
عقب سرسام افتد و مزمن شود هیچ نبود با انجبار زبان ملح اندرانی و نوشادر بمالیدن
تا لعاب آرد شفا بخشد و حجامت زیر زنخ نهادن در استرخای نفع تمام دارد
فصل ۳ در عظم اللسان یعنی بزرگی زبان و آن را دلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت
عظم از دهن بیرون افتد علاج اگر دموی بود رگ زنند و نیز شیافها مالند تا لعاب آرد و اگر
بلغمی بود بعد تنقیه بلغم تا سرکه مالند **فصل ۴** در استرخاء اللسان علاج وی در ثقل
گذشت **فصل ۵** در شقاق اللسان یعنی کفیدن زبان علاج اگر بسبب غلبه خشکی دماغ
باشد مرطبات دهند و قیرطی و روغن بنفشه بمالند و بتعدیل دماغ کوشند و کف خیار که
بریده بهم میمالند بر می آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد فساد
معده گواهی دهد و آثار یبوست دماغ و پیچاپی نبود تدبیر دستی تنقیه معده است

وسپستان در دهن داشتن و آنچه در بیهی ست بکار بستن **فصل ۶** در جفاف اللسان
یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و بمالند و لعاب بهدانه
با آب نیلوفر و شکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد و اگر خلط لزج بر سطح زبان گرد آید
خشک شود چوب بید و سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه دور شود
و این قسم فی الحقیقة یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم ست لزوجت آید من خاصه
نیست و همچنان از مبردات افزودن زیرا که سردی مزید غلظت میگردد **فصل ۷** در حرقة اللسان
یعنی سوزش زبان علاج در تبرید کوشند و اگر مادی بود مسهل دهند کافور ریاحی بالیدن
اثر تمام دارد و از العسه مبرده هر چه در دهن گیرند زود تجدید کنند و بدان ملازم باشند
فصل ۸ در حکة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد تنقیه مضمضه کنند بآب گرم
و بعد بشیر شکر آمیخته و بعد سرکه و روغن گل و بدانند که بلیله زرد خائیدن و بر زبان
مالیدن در استفراغ ماده گرم زبان اثر تمام دارد **فصل ۹** در ضفدع اللسان
یعنی افزونی سخت غده مانند که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از
خون که بعد بخنش بینجا اجزائے لطیف او به تحلیل رود علاج بعد تنقیه نوشادر و زاج
سوخته و زنگار و مر با سرکه آمیخته بمالند اگر دفع نشود شکافی نمایند و هنگام
قطع احتیاط نمایند تا آن دو شریان که زیر زبان ست بریده نشود **فائده**
گاه باشد که ماده ضفدع بغایت متحجر شود و چون پوست بالا بشگافند مشابه پاره
سنگ برآید دفع گردد و گاه باشد که فزونی نرم زیر زبان پدید آید و چون بشگافند رطوبت
غلیظ برآید و باز جمع آید و تدبیرش آنست که بشگافند و پوست آن را
بمقراض تمام بردارند باحتیاط تا بشریان آسیب نرسد **فصل ۱۰** در فساد

ذوق و وے آنست که طعمی ناطبعی ہمے آید در ذائقه وقت تناول یا بدن آن
وسبب این غلبهٔ خلطے از اخلاط ست و طعم بران دال علاج تنقیهٔ خلط غالب نماید
بفصد یا باسہال بعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان ذوق یعنی ہیچ
مزه محسوس نشود وگاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت زبان منفعل نه
گردد و سبب این علت نفوذ ماده رطب ست در جرم عصب علاج بعد نضج و تنقیه
دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل اگر حرارت نباشد و الا گل سرخ
وسماق بجوشانند و در طبیخ او سکنجبین یا مری آمیزند و غرغره کنند **فصل ۱۲** در تقشر زبان
و دہان یعنی پوستہائے باریک جدا شود از دہن و زبان چون پخ بیشتر جدا میگردد
علاج بعد فصد و اسہال صفرا آس و گل سرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و
مضمضه کنند **فصل ۱۳** در بثور الفم یعنی دانہائے خرد که در دہن برآید علاج رگ زنند و
مسہل دہند و بسرکه که در و کشنیز و عدس و برگ عنب الثعلب جوشانیده باشند تمضمض
نمایند **فصل ۱۴** در قلاع یعنی جراحت و ریش دہن که از ماده باطنی بود علاج حسب
ماده تنقیه کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی غرغره کنند بدانچه در بثور گفتیم و طباشیر
و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند و آنجا که قرحه خبیث بد بود بسرکه و نمک
تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود و اگر لذع سرکه نترسند زعفران بجائے سرکه
آمیزند و اگر از بلغمی بود مامیران و ہلیله و عاقرقرحا در سرکه جوشند و مضمضه کنند و اگر
سوداوی بود برگ حنا بخایند و مغز سماق گاؤ بالند و گلہے جہت تقویت محل مازو
و کشنیز و پوست انار در سرکه بجوشند و مضمضه کنند فائده شیرخشت و عنب حل کرده قلاع
صبیان را بالیدن اثر تمام دارد و بیشتر گاؤزبان خسته پاشیدن **فصل ۱۵** در آکله الفم و انقلاع

که زود پراگنده شود علاج آنچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زود ایشدن رطوبت فاسد
بعمل آرند و بعد از التیام قرحه از نشاسته فلفل فیلون بگذارند یا سوسنجان تا پاک کند
و هرگاه ازین ادویه حرقت شود بالعبه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه و شکر آمیخته فصل ۱۶ در
کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود
یا از برودت و رطوبت معده بود آنچه از حرارت است در غلو معده زیاده شود و آنچه از برودت
است دیری معده و ایضا ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی دهد علاج
تنقیه معده نمایند از خلط موجب و در جوار کاسنی تازه با قدری نمک نیکوب بخایند
و آب او بلع نمایند و باروکند و مصطگی مضغ فرمایند فصل ۱۷ در بخر الفم
یعنی بدبوی دهن علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند
و اگر از دماغ می آید یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن
دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و مضمضه بروغن گل یا کنجد گاه گاهی صبحگاهی
در ازاله بخر غیر قوی مجرب است فصل ۱۸ در ورم الحنک یعنی آماس کام و این
یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید بی درد علاج
حسب ماده تنقیه فرمایند و غراغره در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند باب
در امراض شفت یعنی لب فصل ۱ در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر
برص است علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین یا خیری
در بینی چکانند فصل ۲ در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ
در باب امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم
بعمل نهند و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و سفیداج و لغانه و کثیرا کوفته

سوداز سیر و پیاز و نمک و ذخیره پرهیز کنند

و بخته در پیه با کبیان کرشته ضماد نمایند که مجرب است و هر دوائی که بر لب نهند بالای پوست درونی تخم مرغ بچسپانند **فصل ۳** در اختلاج الشفه یعنی پریدن لب علاج اگر سببش در آمدن خون بود در رگهای لب و تحلیل بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود غثیان و قولنج باشد و مقدمه قی بود بقی دفع شود و آنچه از دماغ بود مقدمهٔ لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیز است و بمنع حدوث امراض مترقبه کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشفه یعنی خرد شدن و کشیدن شدن لب علاج آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند و آنچه از تشنج یابس افتد تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه مولود بود در ایام طفولیت بکشیدن و راست بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفه یعنی فزونی که در لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند **فصل ۶** در ورم الشفه یعنی آماس لب علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و اضمده مناسبه بکار برند و خصیص با شیره عنب الثعلب طلا کردن از تمام دارد خصوص در حار اما در ابتداء **فصل ۷** در بثور لب و علاجش نیز تنقیه است **فصل ۸** در فروح لب علاج بمراهم پردازند **فصل ۹** در اکلهٔ لب علاج آنچه در آکلة الفم گذشت بکار برند فائده هرگاه سوء مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند **باب ۸** در امراض اسنان و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع الاسنان یعنی درد دندان آنچه از گرمی بود با آب سرد ساکن شود در اکثر و آنچه از سردی بود با آب گرم رسیدن البته بایستد علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار مسهل که

باگلاب و در بارد بطبیخ برنج کابلی تمضمض کنند و در مادی بحسب ماده تنقیه نمایند پس تعدیل
و آنچه در پی معده یعنی ابداز فساد مادهٔ معده بود تنقیه معده و تجوید هضم فرمایند و
کشنیز در طعام بیشتر دارند و قی منبع سرد است در تقسیم آنچه منتقل بود از باد باشد تنقیه
باد نمودن و بطبیخ بادیان و انیسون و زیره تمضمض کردن بغایت سود دهد و آنچه از
تولد کرم باشد تقادم تثقب گواهی دهد تخم گندنا و بذر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته در
آتش سوزند و بواسطهٔ قیف دود آن بدندان رسانند. فائده عرق گوگرد بر دندان
گذاشتن فوراً دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کاه در بارد و نمک
میل زر یا آهن داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا پخته شود با حتیاط کنند
تا داغ بدیگر موضع نرسد و آنچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعالج استقامت کوشند
و اگر بیشتر بود بجز کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او راست کنند
پس برکنند تا چشم ضرر نرساند و دوائیکه تسکین درد کند عاقرقرحا افیون قشار کندر باریک
ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در ضرس یعنی کند شدن دندان سبب
اگر تناول چیزی ترش سخت یا بسیار ترش بود علاج در حار مزاج خائیدن برگ و شاخ خرفه
با تخم او و کباب گرم و بادام گرم بدندان گرفتن است و در بارد مزاج مغز بادام تلخ و مغز
جوز هندی خائیدن و آنچه از باطن بود آروغ ترش و ترشی دهن بسیار و جراق گواهی دهد
علاجش تنقیه بلغم است خاصیتقی زیرا که چون جمع ماده کثرت بر ترش ماده متصوب در
آمدن ماده فم معده بقی و اسهال است **فصل ۳** در ذهاب الاسنان یعنی رفتن دندان و
مراد آنست که دندان از ملاقات اطعمه باید و بر مضغ اشیا قادر نبود علاج به تنقیه و تعدیل
کوشند و طحال بریان ساخته بر دندان نهادن در بارد و بر روغن گل و کافور تمضمض در حار نفع

سه برگ و شاخ خرفه بخایند و تخم خرفه بیکوفته در کردن کاهی او باخذ

بسیار دارد و این نیز قسمی از ضرس است و تدبیر اینست **فصل ۴** در تاکل و نفتت و ثقب اسنان یعنی خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن دندان علاج تنقیه دماغ کنند و حضض و مازو و عاقرقرحا سنون سازند و آنچه از افنای رطوبت اصلی باشد هزال دندان و اسباب ذبول پیدا شود و این زوال نمیگیرد اما جهت بطوء از ذبول ترطیب باید کرد **فصل ۵** در حفر یعنی چیزی مانند سفال در بیخ دندان متکون شود و زرد و ده نگردد و این را قلح نیز نامند علاج تنقیه ماده غالبه نمایند پس بآلت آهنی آنرا برفا و بعده سنون نمک و زبد البحر و شیح سوخته بمالند تا نقیه او دور کند و دیگر متکون شدن ندهد **فصل ۶** در تغیر رنگ دندان صفرا است و سیاهی و بادنجانی نشان سودا و سبزی نشان بلغم غلیظ علاج حسب ماده تنقیه نمایند پس در صفرت آرد عدس با سرکه و در سودا بیخ کبر و روغن گل و در بیاض روغن مصطکی باید مالید **فصل ۷** در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان علاج آنچه در صبیان و شیخان افتد باقتضای طبیعت مزاحم نشود اما آنچه از اسباب غیره افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبه رطوبت و جوش خون و فساد لثه باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد سنونهای مقوی نافع است و هرگاه دوا سود ندارد و حاجت بکندن آید نخست آن را از بیخ سست کنند بدین طریق که بن دندان را بمضغ بیازند پس برگ انجیر باریک کوفته با شیر انجیر خام بمالند و سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد **فصل ۸** در تزاید الشی یعنی آگنده شدن یا دراز شدن دندان علاج اگر غلبه خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این یا دردی باشد و اگر بلغمی بود بی درد باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتی حقیقة نباشد بلکه دندان فی

صلب بود و چون دندانهای دیگر سائیده شود وی دراز نماید تدبیر او قطع آنست
بآلت مخصوص این کار فصل ۹ در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین حالت
باز نمیتواند ماند بیمار و برهم سائیدن دندان و خائیدن اشیا علاج تنقیه بدن و
دماغ کنند و از تیز و ترش و شور (ای از اغذیه تیزه) پرهیز نمایند و بسرکه که در وی بیخ حماض مطبوخ بود نیز مضمضه
نمایند فصل ۱۰ در صر الاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن دندان بخواب علاج اگر
امتلا بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر گردن مالند و الا التعدیل کافیست فائده
در بیان تدبیر که دندان کودکان بآسانی بر آید مسکه و مغز ساق گاو بر کله بمالند و
مالیدن شیر سگ مجربست بر لثه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که خلل باد و نیکو نیست
و عصاره عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیمگرم بمالند و بانگشت آلوده بر بن
دندان مالند و دیگر در روئیدن دندان بیشو باز دارد فصل ۱۱ در ورم لثه یعنی
آماس گوشت بن دندان علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تمضمض فرمایند فصل ۱۲ در
لثه دامیه یعنی بر آمدن خون از لثه علاج اگر بسبب ضعف قوت ماسکه لثه بود مازو
و عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر بسبب غلبه خون بود رگ زنند و بخل راست
تمضمض نمایند فصل ۱۳ در قرحه و ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و
بعد چهل روز ناصور نامند علاج آنچه در علاج القلاع گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ و شکافتن
بمیل باریک فصل ۱۴ در نقصان و انتشار لثه بدانکه کم شدن و سست گشتن گوشت دندان
باعث تحریک دندان میشود علاج گلسرخ و جوز بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم
خرنوب نبطی و سماق و عاقرقرحا هر یک پنج درم باریک نموده بر لثه اندازند فصل ۱۵ در
گوشت زائد که بر لثه بر آید و بیشتر در مرض آخرین افتد لعد درم علاج مرو زاج سبز هر یک یک درم (تا بجرب غبار شود)

برگوشت زاید گذارند تا بزداید

باب ۹ در امراض حلق و لهات و مری و

قصبه ریه حلق مشهور است لهات ملازه یعنی تسمیک آویزانست در حلق مری مجرای آب و طعام و قصبه ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهات یعنی آماس ملازه علاج حب بادام تنقیه نمایند و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه و گلاب و عصاره عنب الثعلب و امثال آن و در بلغمی بمری و سکنجبین خردل آمیخته و در سوداوی بمغز فلوس در شیر تازه حل نموده **فصل ۲** در استرخاء اللهات یعنی سست شود فرود آید و این را سقوط اللهات نیز گویند علاج اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گل سرخ و صندل و گلنار و کافور بمالند و اگر بلغمی بود تنقیه بجا آرند غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ گوزن سوخته و نوشادر باریک سائیده بفچه میل نهاده ملازه را بردارند و بر تارک سر شیر بگداخته در سرکه و اسبغول آمیخته بگذارند یا سپیده بیضه مرغ تا ملازه را بالا کشند و مازو بسرکه سائیده بر تارک طفل نهادن مشتمل بر ملازه افتاده است و همچنان گل سرشوئی سوخته و با سرکه سرشته و تا ضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه بآهن خواه بدوا و استیصال نباید کرد که ابطال بعض مخارج حروف نماید از هیچ بریدن ملازه **فصل ۳** در خناق یعنی تنگی نفس در دن یا در چیزی فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب حدوث آفتی در حلق علاج در دموی و صفراوی نخست رگ قیفال زنند و رگیکه زیر زبانست و باید که خون اندک اندک دفعات گیرند و اگر امتلاء خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون بسیار تقاضا معتدل المقدار گیرند بعده اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود و از پس تنقیه آب ق و دیگر مبردات غرغره باید کرد و جهت تعدیل اثر مطفیه باید خورانید و باش جو اقتصار باید بعد زید اگر قبض بود حمومات بخار لعوق سپستان شربت غرغره و هر گاه ورم بظاهر خارج ظاهر

ـــ و اگر خواهند روغن بادام و لعاب حلبه و اندکی نمک اضافه نموده غرغره نمایند ۱۲

شود و وضع محاجم و ارسال علق بران سود دارد تا ماده از نفس عضو برآید و وردموی
حجامت ساقین مفیدست و چون سه روز از مرض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو حل کرده
وصاف نموده غرغره نمایند که نافعست و هرگاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب
سراو بسته تا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند و هرگاه ماده خناق پخته شود و خود نشود
(پس از گفتنه ابابیل ۱۲)
از بوره و حلتیت و خرخطاطیف که در شیر تازه و روغن ها گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا بانفجار
(نجار معجمه داری ۱۲)
و بعد شگافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام حقنه
که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند فرمایند فایده دهد و در
گلو دوای سرد بر ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد زفت و نطرون و خردل
سائیده بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و بمجری قصبه ریه نریزد و وضع محاجم زیر
زنخ ایها ستوده اند و در بلغمی نیز بحقنه طبع بگشایند یا با دویه مشروبه یا آب تب یا سکنجبین عسلی
غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در سوداوی
رگ باسلیق زنند و شگاف و تشطیب نمایند و حسب حاجت خون بگیرند و بدانچه در بلغمی گذشت
(زیرا که جامع النفع است جهت ... و سفت منفجر ۱۲)
طبع ملایم کنند و بشیر و مغز فلوس غرغره نمایند و ضماد با بابونه و برگ کرنب کوفته بپخته
بروغن نرگس بسیط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند فائده نوعیست از خناق که
آنرا خناق کلبی گویند و این شدیدترین اقسام ست و مریض مانند سگ دهن
گشاید و زبان می برآرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر و تنقیه
چنانچه گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند بدانچه لایق بود
نوعیست از خناق مسمی بذبحه و این صعب ترین اقسام ست و عامه قدرت بر تکلم و برآمدن
نفس ندارند و بنوشند بتکلف از راه بینی خاصه اینست هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید ایشانرا محمود ست تدبیر همانست که

فائده آنجا که بلع متعذر بود بهره و دو میلین گردن فجمه نهاده بکشند که مری قدری
بگشاید و بلع چیزی رقیق متمکن میگردد و آنجا که نفس ممتنع شود حنجره را باید شگافت
بطریقیکه در مطولات مذکور ست فصل ۴ در شوصه حار محرق که در حلق و مری و قصبه و
پدید آید علامت شوصه مری شدت درد ست در محل مری عند مرور غذا خاصته که
طعام ترش تیز بود و نشان شوصه حلق و قصبه ریه ازدیاد وجع ست نزد مس و تکلم و عطاس
و از دود و غبار بسیار و در وقت مرور غذا علاج فصد کنند و بآب فواکه تلیین کنند و از آب
سرد پرهیز کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بانفجار شوصه پخته خواهد
شد بنضج و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در شوصه حلق غرغره خناقی بیشتر بکار برند
فصل ۵ در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن دیوچه بدانند که بسیار آبها ست که در وی
دیوچه های خرد بسیار باشد چون آن را کسی بنوشد آن دیوچه درون حلق یا در بن زبان و قصبه یا مری
بیاویزد و یا بکام برآید سوی بینی و در آنجا آویزد بالجمله آنچه درون مو بود و منظور نشود از
غم و بیقراری توان یافت که غیر ازین مکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهان
اندازد بی سببی دیگر اما آنچه در قصبه آویزد بکلیم از سرفه خالی نباشد و آنچه بحنجره یعنی آویخته
باشد بکام آید پستگی دماغ پیدا بود علاج آنرا که توان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه
سر او در آنجا نماند بهند انگشته اند از منقاش کردن علق بخشش کنند و زمانی گرفته
دارند تا دهن او که در عضو متعلق ست سست شود و جدا گردد پس بیرون آرند و اگر بآلت
توان گرفت یعنی درون باشد گل سیاه در خریطه اندازند و دهن بجای بالای [illegible] نمانند تا
جدا شود و بگلو آویزد زیرا که مألوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد نیز و عطسه
قثاء الحمار و خربق در سرکه پخته در بینی چکانند و سر دیوچه [illegible] کنانند والا مسهل [illegible]
تا بر آید فائده

در شرب آب احتیاط لازم ست بی بدن بار دن پالائیدن نوشند **فصل ۶** در بلع الابرة یعنے فرو بردن سوزن وایذای این ظاهر ست علاج سنگ مقناطیس سوده بیک قاشق شربت انگوری ناشتا بنوشند و بعد از نیم ساعت بخوبی مسهل دهند و بعد خروج جهت اصلاح معده تدبیر که لایق بود توان کرد حسب حاجت **فصل ۷** در تشبث شوک یعنی تعلق خارها و جز آن در حلق و بند شدن طعام مانند آن در آن علاج اگر بر آمدن ممکن بود بیرون آرند و الا اگر چیزی نرم بود چون تخم اند به دست برگردن این الکتفین میزنند تا بر آید یا بمعده افتد و اگر خار یا استخوان بود لقمهٔ بزرگ خورانند تا باشد که فرو رود و اگر نه انجیر خشک در رشته محکم بسته و اندکی خاییده فرو برند و سر رشته بدست خود دارند پس یکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار بر آرد و اگر خراش در گلو شده باشد بعد بر آمدن بلعابها و حسوها اصلاح کنند **فصل ۸** در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و علامت وی آنست که چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمهٔ ثقیل و بزرگ بفراغت خورده شود و بیدار زد علاج تنقیه بلغم نمایند بطبیخ افتیمون کنند و قبل و بعد آن مصطکی تجرع نمایند تکمید و ذرور زنجبیل محمی نارد یا آهک یا یا یا زده چون و سکنجبین مالند **فصل ۹** در انتفاخ حنجره یعنی ستبری حلقوم و نشان و تنفس بلع دشوار است یا بعسر آیدن علاج آنچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و آن واحد ست **فصل ۱۰** در حکاک المری یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند و بکهنه تغرغر نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند **فصل ۱۱** در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدنست و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج آن آنست که گاه گاه نزدد و منعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دایم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران مشهور است علاج بدانچه در رعشه و اختلاج عام ست تدارک کنند

زیرا که دی بسبب ثقل و صلابت انطباق را بر نمی آید ۱۲

و عطر در اینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب آرند و بیهوش بود اما نفس باقی باشد او را نگون سازند و شکم بجنبش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در سرکه جوشانیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود و شیر دهند تا مزاج ششش را اصلاح دهد و آنچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق حیات میباشد چون مسکون را غلط محض است همین که نفس دیده بیند حکم موت می کنند و بتجاذیب تدبیر نپردازند **فصل ۱۳** در تدبیر مخنوق بوتیا یعنی کسیکه گلوی وی بکمند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی بود فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه اگر ندارد رگ قیفال زنند و بحقنه نرم طبع نرم نمایند و پاپهاره انجبر دل سوده بسیار بمالند و چون بهوش آید بغرغره فرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید نبود **فصل ۱۴** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند گذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج مری بود علاجش تعدیل مزاج است بسبب وضع اضمده در بین الکتفین باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه **فصل ۱۵** در ورم المری علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند با شربه موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری و نشان ریش و ورم سوزش و حرقت در حلق و بلعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و عدم تفرر طعام حرارت اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که در اینجا بعکس این باشد بهمین فرق میکنند ورم و قرحه بلکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم می افتد و گاهی بی ورم نیز افتد از ماده حاده علاج موم سپید و روغن گل بگدازند و جرعه جرعه بنوشند بعد از آنکه دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر نوشیده باشد و قرحه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز و اصلا
نیامدن آواز علاج تحقیق سبب نماید که از نزله است یا سوء مزاج حنجره اگر از نزله باشد
شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء مزاج بود حسب
مزاج تدارک فرمایند **فائده** کبابه خائیدن آواز درشت را صاف کند و باقلا و مویز
و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و نیشکر و ماء العسل و تخم کتان هر واحد از ینها مصفی
صوت است اکلا **باب ۱** در امراض ریه و صدر یعنی بیماریهای شش و سینه **فصل ۱** در
ربو یعنی ضیق النفس و این را بهر نیز گویند و بعضی درین هر سه لفظ فرق میکنند بالجمله
مرضی است مزمن فی الذی و علاجش الیسیر هر چند زود تدارک نمایند بهتر ست بدانکه آنچه از بلغم
بود بر آمدن بلغم بنفیر و خرخره سینه گواهی دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت زوفا
با آب گرم آمیخته بنوشند صبح و شام وقت خفتن هر بار دو توله و گاه گاه قی لازم رند
طبیخ زیت و عسل لعوق نبات و گوشت طیور غذا سازند تا توابل آمیخته و بعد غلبه بلغم
تخم کتان نمکوفته نجوشانیده و صاف کرده با عسل آمیخته بر که فور تسکین یابد و با
دوبه گرم سمیه پرهیز دارند که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بروغن بیه گرده بز و روغن تخم کتان
که موم دران آمیخته باشد چرب دارند و آنچه از بخار قلبیه تواتر و عظم نبض و نفس و عطش
گواهی دهد علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ و لعابات و شیافات نوشانند
و اطراف بمالند و آنچه از گرمی ساده بود کشش افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و
عظم نبض نباشد علاجش تعدیلست بمبردات شربا و طلا بر علی الصدر و آنچه از انتفاخ
عضلهای سینه بود لین نبض و نفس بیکجا یعنی نفس منقطع گواهی دهد تا سینه انکند تقمیس
نیاید علاج روغن گل بمالند و بعلاج فالج کوشند طبیخ حلبه و انجیر با عسل تجرع نمایند و آنچه از تنگی ریه

بود وقت آواز و تشنگی و نفع بمرطبات گواهی دهد علاجش ترطیب است و بآب زدن مرطب
نشستن نافع زود شیر زنوشیدن سود مند بود و آنچه از برودت شش بود تضرر از سردی
گواهی دهد و علاجش تسخین است و آنچه از باد بود که در منافذ نفس در آید علامه گرانی و سرفه
بی بلغم و تضرر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد است بتقویه تعدیل و تثبت و بابونه
بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن نافع و آنچه از ورم شش و حجیب و کبد و جز آن ناشی
بود عرض مرض باشد و در امراض مذکور باید و آنچه از خناق بود گذشت و آنچه از
امتلای معده بود و پری معده پدید آید علاجش تنقیه معده است و تقلیل غذا و تجوید
هضم و نوعیست ازین مرض که صعب ترین آلام است و تا بیمار سینه راست نکند دم نیاید و
پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را انتصاب النفس گویند و سبب آن یا ماده غلیظ بود یا ورم که در
مجری نفس افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل** در سعال یعنی
سرفه آنچه از سوء مزاج ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل است و آنچه
از خون بود با گرانی و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد است و اگر گرمی در جگر بود
اطفای او بمبردات نمودن و بنقوع تمبر هندی کردن در همه حال مفید دارد و آنچه از ریختن
ماده رقیق دماغ بود در ریه باشد و شب بی خواب نماکند و علاجش منع نزله است
و بطبیخ کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و آنچه از ریختن ماده بر شش
بود از دماغ و غلیظ شدن و دران در آمدن خلط لزج بسرفه شدید و گرانی سینه عقب
زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش طبیخ زوفا و انجیر حلبه و بیخ کرفس است و رب السوس و
فلفل و شکر سه برابر حب ساخته در دهن گرفتن و آنچه از رطوبت شش و سینه بود بلغم بسیار
بسرفه بر آید و لزج باشد و سینه خرخر کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

علاجش از بحث ربو که بهر ربو بلغمی گذشت بعمل آرند و آنچه از درشتی ریه بود که بسبب غبار و دخان یا صیحه شدید بود علاجش ترطیب است بشرب حسوهای ملین و قنا بین ناف و مقعد مسکه و آنچه تابع مرض بود بمعالجهٔ آن مرض کوشند و آنچه از حدوث بثور در ریه بود و سرعت نبض و حرقت بول و نفع از بردن گواهی دهد علاجش فصد است و حجامت سینه و اسهال صفرا و هرچه در بثور حلق گذشت و آنچه از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه معده و تقلیل غذا است و آنچه از ماده سودا بود بسبب حصول دو در ریه چیزی سیاه و کبود در سرفه برآید و دیگر علامات سودا گواهی دهد علاج حریرهٔ سبوس گندم و قند یا عسل دهند و بعد نضج اسهال سودا نمایند و غذا نخود آب از گوشت مرغ یا گوسپند سازند و آنچه از دفع آب و جز آن در حنجره افتد تا آن جسم غریب برنیاید سرفه نایستد و محتاج بتدبیر نیست و گاه باشد که جسم ثقیل بود و برنیاید و هلاک کند و در این صورت باید سینه و حلق وقی کردن فرمایند تا باشد که از حنجره و قصبه ریه برآید **فصل ۳** در نفث الدم یعنی بر آمدن خون از دهن این یا از اجزای دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن آنچه از اجزای دهن آید بتفل برآید از سر آید به تنحنح برآید و یکی بعد برآمدنش و دیگر آثار گواهی دهد و آنچه از حنجره و قصبه آید بتنحنح برآید و کمتر آید اما در حنجری خون تابه بود و سرفه نباشد و در قصبی خون کف دار بود یا سرفه و درد باشد و آنچه از ششی بود خون ناصع و کف دار و بی درد یا سرفه باشد و آنچه از سینه آید افسرده و قلیل باشد و سرفه شدید برآید و محل جراحت درد کند و چون برپشت خسپد سرفه و درد و ضیق کند و آنچه از مری و معده یا از جگر یا از سپرز آید بقی برآید و خود آن عضو مادوف بتعیین عضو گواهی دهد علاج آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آب برگ تاک و مازو و مانند آن مضمضه کنند و آنجا که تعلق نزله به سبب باشد تدبیرش گذشت و آنجا

که از سر آید فصد قیفال و حجامت نقره و غرغره و مضمضه بطبیخ مذکور کنند و آنچه که از حنجره
و قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و جراحت قصبه
متعسر العلاج است مگر آنکه در غشای وی بود فقط و آنچه که از شش آید فصد صافن و
باسلیق و حجامت بر ساق کنند و طبیخ نرم دارند و حسب حاجت در تعدیل کوشند و کنند
الحاجة قابضات بر سینه نهند خصوصا وقتیکه ورم در شش نباشد و آنچه که از سینه آید
فصد باسلیق کنند و قرص نفث الدم نوشانند کما مر و ایضا بر سینه طلا نمایند و جرح
سینه زود به شود و آنچه که از مری و معده و غیرها آید تدبیرش در محل هریک مذکور است
فایده نافع ترین ادویه در همه اقسام نفث الدم شادنه مغسول است که مثقال آن با رب مورد یا
لسان الحمل بدهند و برگ خرفه خاییدن و خوردن مجرب است و هرگاه خون در شش منعقد شود و
سرفه شدید بود سرکه و گلاب غرغره کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود صعتر با عسل لیسانند
و خاکستر چوب انجیر با آب آمیزند و بنوشانند و اگر حاشا نیز آمیزند بهتر و قوی تر بود

فصل ۷

در نفث المدة یعنی بر آمدن ریم از دهن آنچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل
بود یا دبیله معده بود هریک گفته آید و آنچه از حلق و حنجره و اجزای دهن آید از خناق و
دیگر اورام اینجا ظاهر شود اما آنچه از سینه آید جهت انفجار آماس او علاجش تلطیف خلط است
بدانچه در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند مترشح شده و مرهم دهن بابونه و کتان با موم
بر سینه ضماد نمایند و قطعاً چیزی بارد بالفعل و قابض ننهند و شرب مطبوخ زوفا و حاشا و
انجیر و عسل السوس نفع تمام دارد و در همه اورام که در جنب سینه یا در شش افتد و بکشایند این ضمادها
یاد دارند فایده ماده سینه و در شش در آمده از راه قصبه ریه آید و دیگر بدفع طبعی جهت
بر آمدن ماده صدر واقع نیست و هرگاه مده شش بر آید و رضا سینه پخته جمع شود از احتقان

عه و قلیل الخطر است بسبب جراحت شش ۱۲ طب اکبر

گویند و چد الگفته آید **فصل ۵** در ذات الریه یعنی آماس شُش آنچه بسبب حرارت بود خواه
ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان آن لزوم تپ صعب و شدت ضیق النفس و درد
و ثقل سینه و حمرت وجه خاصّه رخساره ها و تشنگی و شدت و خفت اعراض حسب ماده است موجبه علاج
رگ قیفال یا باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد
فصد مطبوخ ملین یا حقنه نرم ملین نمایند و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بگشایند
فائده جلیله که در اورام ریه و جنب و معالیق و اغشیه سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا
اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که
ماده از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر راست بود هم از دست
راست رگ زنند و اگر بجهت پیچ از چند تا ماده از نفس معلوم آید و بدانند که ورم ریه اگر بایمن بود
وقت تپ رخساره همان طرف سرخ تر بود و گرانی بطرف ایمن لازم بود و چون بر پهلوی
راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا که قوت متحمل
باشد بالفصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد فصد ها تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد
جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید بدادع در ابتدا و محللات بعد آن
باید کرد و ضماد شوصه در تسکین درد اثر تمام دارد بشرطیکه چیزیکه در وی قبض باشد چون آب کاسنی یا
غلیظ باشد چون دباغ و نحوه از ضماد بند شود و کذلک آب سرد دیگر در ذات الریه که از جنس
حمرت باشد و همچنین در آن بکوشند که درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و به تکلیم برای
تپ حاجت بسرد دادن شود با شربه موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز
و آب کدو نیز مجوز است زیرا که در بنها جلا است نه قبض و در بنفشه سکنجبین که بسیار ترش
نبود سخت نافع است و هرگاه نفس نتواند آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب یعنی

ماده که هنوز ثقیل است بجهت البعیده بجذب شود ۱۲ شرح

شربت قند جرعه جرعه بدهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید و درد
بالبته و بدانند حال آماس در هر عضو یکی از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل شود
و یا ماده پخته شده بنفث بر آید یا ریم کند یا صلابت گردد و نشان تحلیل اورام این
اماکن خفت اعراض است روز بروز و سهولت نفث و نشان ریم کردن شدت
اعراض است خصوص روزی که پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد
پس روزی که آن ورم بکشاید باز تپ بشدت کند و بلرزاند و نشان صلابت هم خفت اکثر اعراض
است و شدت ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل و نادر باشد که این ورم بعد صلابت بکشاید بالجمله بعد
انفجار اگر ماده خوب بر آید بهتر و الا مداوا نمایند بدانچه در نفث الماده گذشت بسیار باشد که پیش
از تمامی نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و جز آن ورم بکشاید و خون قیح یا ماده
خام بر آید و چون چنین اتفاق افتد زود رگ زنند و بعلاج نفث الدم کوشند و آنچه
بسبب برودت بود از بلغم ساده یعنی غیر شور یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب و بی شدت
ثقل و ضیق النفس و ترهل وجه اوست و انتفاء اعراض حرارت اما تپ در جمله اورام لازم است لیکن
در حار شدت می باشد و در بارد خفیف و نشان سوداوی قریب یابس و تعسر تپ و افزودن
ضیق النفس بمرور ایام و اگر از استحاله ورم حار که صلابت شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج ورم بلغمی اندر
ابتدا تلیین طبع کنند و در اواسط ضمادها نهند و بعد چند روز که تپ ساکن شود آنچه در سعال
بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و سوداوی را لعاب تخم کتان و خطمی بروغن بادام تجرع
نمایند و کذلک شیر خشت از ملینات ضماد کنند و این کمتر پخته شود و بادا که گاه باشد که در ذات الریه
سنگ تولد شود همچون سنگ مثانه و بعده رفع یا بسته و باشد که بسعال انجامد و یاذا بالله منها فصل
در سل یعنی قرحه ریه و نشان او وجود تپ دق است و برودت اطراف و بعد آنکه ماده بار قوت تمام

بکسر ــ ثابت شدن ۱۲ ــ ۱۲ لازم ــ بیماری ــ یعنی و

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که بدّه در آب فرو نشیند و بر آتش بوی بد میارد بخلاف
رطوبت علاج هر چند که این مرض لا دوا است اما اگر تدبیر نیک باید ممکن است که بیمار دیر
بزید و بو علی گفته که زنی بست و سال با این علت بزیست و جالینوس گفته هر کرا اول
روز با شیم که خون از ششش آید و علاج کردم نفع نشد بالجمله تدبیر کلی آنست که
بمجرد وقوع این مرض باسلیق زنند از انجانب که دردمند بود و اگر بالغ نبود حجامت نمایند و
اگر بازدارد بو قیفال نیز کشایند و ماء الشعیر با شکر پخته و هر چه در تپ دق بباید مناسبت
و بو علی آنچه آزموده خورانیدن گلقند است که همان سیال ساخته باشند اما اسپغول
خورانیدن حتی که نان خورش نیز همین سازند بشرطیکه شکم نبارد فصل در اورام
که در حجب و اغشیه بود و عضلات ... افتد و بدانند که هر ورمی از این
اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب باسمی مخصوص است چنانچه ذکر یابد بطریق
جمهور و اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدام یا در حجابیکه حاجز است در آلات غذا
و آلات نفس باشد ذات الجنب خالص گویند و ذات الجنب صحیح نامند و هر چه
تمام بود یا ... نامند و اگر در عضلها که فیما بین اضلاع واقع باشد
ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح و ذات الجنب مبناطه گویند و ورم غشاء مستبطن
اضلاع را نیز بهمین اسامی خوانند و اگر در حجابیکه بباطن اضلاع ملتصق است باشد شوصه نامند و بعضی
شوصه صحیحه ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابیکه میان معده و کبد حائل است باریسام
نامند و این حجاب غیر حجابیست که در آلات غذا و آلات نفس حاجز است و جمهور این حجاب را دیافرغما
نامند و بعضی ... فی المعده والکبد را دیافرغما خوانند و اگر در غشائیکه متصل سینه
است باشد ذات الصدر گویند و اگر در غشاء سینه که متصل پشت باشد ... نامند

خمه ای ورخیانب بالا منتهی الترقوتین ۱۲ تشریح اسباب ۱۲

بدانکه از برابر عظام القص آنجا که غضروف خنجری است حجابی برآمده است و دو شق شده یکی بطرف سینه و دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و در آنجا بهم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این غشا ضرور بود فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکنند و مترادف میداند بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات همه قوتین مرعی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع و ران پوشیده نیست و ضما و در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در جمله فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام است لهذا بعضی از برسام آنرا ممتاز نمیسازند فائده بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب حجاب و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود بذات الجنب و فرق بینهما آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید انتباه هرگاه ماده این اورام پخته شود و ظهور پختگی از اعتدال قوام و نفث و لون او معلوم است بزودی در آن کوشند که ماده به نفث پاک شود قبل از آنکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و مسکه یا عسل دادن صواب است و بر پهلوی علیل خفتن یاری دهد بر نفس لملاقات الریه تلک الجنبة تنشفها منها بالاستقصاء فائده ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در اغشیه است بواسطه عدم انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت لازمه وجع و صنعت و عدم لزوم حمی در بیشتر جز آن ظاهر است و تضمید محللات کافی و باشد که مسهل بالقصد

فصل ۸

در احتقان مِدّه در صدر آید در نقع فصد باسلیق از دست محاذی اسرع الظهور است یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم آنجا که در ریه بود یا جز آن منفجر شود و ریم در فضائیکه خارج از شش است گرد آید و بسبب کثافت در شش نه در آید و نه بجانب بول و براز بر آید نشان او تقدم ورم عضوی ازین اعضاء است و بعد ظهور آثار مستحیل شدن بمدّه و مدّه نه بر آمدن تپ لازم بودن علاج طبیخ انجیر و زوفای و سپستان و اصل السوس و پرسیاوشان و مویز بدهند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق شود پس هرچه لطیف شده با سانی بر آرد و دهند مدرات نیز مفید باشند تا باشد که از راه بول بر آید و یا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه مثانه و گرده را بشوید دهند و هرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این نادر بود گاهی مدر و گاهی ملین دهند

فصل ۹

در جمود الصدر یعنی افسرده شدن و کرخت شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات مبردات خارجیه یا داخلیه پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول برودت ظاهر است علاج روغنهای گرم بمالند چند آمیخته و تکمید بطبیخ ادویه گرم و تضمید بدان لازم دانند و حلتیت در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حسوهای مناسبه ماء العسل غذا سازند تنها بدانکه شراب افیون و دخان اسرب وقت گداختن و شیوبیز جمود الصدر آرد و تدبیر و استعمال مضادات تکمید بطبیخ حشائش گرم نافع و روغن زعفران و زافیونی بالیدن بسخت نافع و روغن قسط در اسر بی نیز مفید بالجمله وقت تدبیر آنست تدبیرات از وصول و ورش محترز دانند

باب ۱۱

در امراض قلب یعنی دل

فصل ۱

اندر سوء مزاج قلب بدانکه دی اگر ساده است تعدیل کافی است و اگر با ماده است تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی باشد حجامت

بین الکتفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب آن

معه لحاظ بین قبض و بسط طبع مرعی دارند و در جمله از هرچه مقوی دل باشد غافل نباشند و آنجا

که تپ یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تهاون در علاج نکنند که بعد از مان مشکل مگردد فصل ۲

در خفقان یعنی طپیدن دل وی چون قوی شود غشی آرد بدانند که این مرض دو گونه است

یکی آنکه سببی در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شش

و حجب یا در همه تن و بمشارکت آن دل نیز ایذا یابد و آنچه از صرع و لدغ افتد ازین قبیل است علاج

در مشارکت اصلاح عضو ماؤف کنند معه تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده بدانچه

در کلیات گذشت و آنچه از ذکای حس دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه از افراط استفراغهای معتاده

و غیر معتاده شود بادویه و اغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند فائده کسی را که خفقان گرم بود در

شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر است و اکثر فوائد و آثار مخصوصه مزاجها در غشی بیاید

و تعلیق سنگ یشم در فم معده بالخاصیت نفع دارد فصل ۳ اندر غشی یعنی بیهوشی هرگاه

اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفرط گردد هلاک نماید بدان که غشی سه گونه

است یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح مختنق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چه که

بود ضعف می آرد اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع است هر کدام که مفرط باشد

و اسباب خنقان امتلائی مفرط است خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت

تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر

متکون گردد یا غذاهای فاسده که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد فائده ماده که

بدل آید یا در رگهای او می باشد در میان غلاف بالا او و ورم او فی القلب مفصل

بباید علاج در حالت غشی باید که بنض و سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شمامه و بخورها

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و کافور و اگر از برودت بود چون مشک و امثال آن بویانند و کذا اندک چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند محرور را گلاب و آب سرد بر روی و سینه زدن در انتباه از غش نافع است و اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا برآمدن خون مفرط وجز آن که موجب برودت بوده باشد گلاب و آب سرد بر روی و سینه نزنند و در بینی او کباب خصوص از مرغ ببویانند گرم و وجود ماء اللحم یا قدرے شراب ریحانی و فم معده بروغن گرم کافیست و در کثرت عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافع است بشرطیکه سبب کثرت انفتاح مسام باشد بواسطه حرارت و هرچه که باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک کوفته بیخته بر بدن مالیدن و از وجز آن قابضات همین اثر دارد و در وجعی بهر تسکین او فلونیا دهند اگرچه قولنج باشد و آنجا که حالت غشی با غثیان یا فواق بوده باشد قی کنانند و بر انکه قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که مضرست و در لسعی و لدغی تریاق و فاد زهر دهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر قطعا نشاید و در امراض رحم گفته آید که باشد بد بو شمیدن چیزهای خوشبو در رحم مالیدن علاج است و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و معین انتباه این همه تدبیر وقت بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب سبب تدارک کنند مثلا در سوء مزاج تعدیل و در امتلائی تنقیه و در استفراغی احتباس و آنچه از مشارکت باشد تنقیه عضو ماوف کوشند فائده زردی رنگ و برد اطراف و ضعف نبض از لوازم غشی است و اگر وی بود چشم نیز باز نشود و هرچند که باشد غشی علیه آگه ندانند ویرا یا بخلاف مسکوت و فرق بینهما ظاهرست که آنچه لوازم غشی است در سکته نباشد و از سبات نیز همین وجه تمیز هر دو غشی که از قوت حس دل افتد باندک سبب پدید آید و خفیف باشد و زود زائل گردد بیان ادویه که بدل

مخصوص اند آنچه قریب باعتدال ست یاقوتست و فیروزه و زر و نقره و گاوزبان
و آنچه گرم ست درونج ست و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران همچنین
و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او و شاهسفرم و تخم او و قاقله و کبابه و پوست ترنج
و ساذج هندی و راهن و آنچه سرد ست مروارید ست و کهربا و نبسد و کافور و صندل و
طباشیر و گل مختوم و سیب و کشنیز و از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و بهر
رطب یا یابس ازین ادویه حار و بارد و هرچه ضد سبب بود بکار توان بست و بدانند که مبالغه
در تبرید دل اگرچه حرارت قوی بود ممنوع ست ازان ست که قدما قرص کافور بے
زعفران در حرارت دل تجویز نکرده اند با آنکه بندرق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت
زعفران قوت ادویه سردکننده بدل میرسد و طبیعت حرارت آنرا بتقویت روح
صرف مینماید برودت ادویه را با صلاح جرم دل میرساند **فصل** در ورم ذی القلب یعنی آماس
دو گوشه دل و پوشیده نیست که برسر دل دو افزونی ست که نسیم از ان می آید و اینها را اذن القلب
نامند هرگاه روح با طالت امراض تحلیل میابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد و جزو
عضو نمیشود و احداث ورم مینماید لهذا گفته اند که این ورم اکثر سرد میباشد چه ورم
گرم در دل بود یا در غلاف یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوشه دل بود وے
نیز مهلک ست لیکن آنچه در غلاف یا در گوش او باشد صلاح میگیرد اگر زود تدارک نموده
آید و الا روز بروز لاغری سے افزاید تا که بهلاکت می انجامد و نشان وی حس
ثقل ست در سینه نزدیک فم معده و در اکثر حالتی شبیه بغشی پیدا شدن و دل
منبسط ناگشتن و چشمها منتهج و روئی بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه و اکلیل
و پرسیاوشان و سبوس گندم بر سینه و فم معده ریزند و کذا اکثر ادویه محلله ضماد نمایند

دربابجمله بتقویت قلب کوشند و بدانکه وهم بشرکه در غلاف دل افتد نسبت بدانچه در گوش
او افتد قلیل الشده ست و غشی وی سبکتر فصل ۵ در علت دخانیه این آنست که
دریابد بیمار گویا دود از دل بر می آید ببالا چون بسیار شود غشی آرد و فکر علاج
در ترطیب و تنقیه سودا کوشند فصل ۶ در ضغطة القلب یعنی فشرده شدن دل و عند
حصول اینحالت غشی بشود و لعاب از دهن میرود و باز در اندک مدت افاقت می
دهد علاج در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا دهند و مفرحات دل و دماغ را تقویت
نمایند و تریاق کبیر اکثر النفع دانند فصل ۷ در تقشیر القلب و هی آنست که بیابد
مریض که دلش میخراشند و مبتلا شدید بیهوش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بیهوشی
تشنج در روئی می افتد جهت درد و عرق بسیار می آید بهر ضعف ما سکه علاج تحقیق
سبب نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و صلاح غذا نمایند
و تنقیه صفرا و صفراوی شربت خشخاش بعد تنقیه و زنبق نفع تمام میدارد
فصل ۸ در قذف القلوب و هی آنست که پندارد گویا دل بزمین می افتد و این از
ماده خونی افتد یا صفراوی و تغیر لون روی حسب ماده درینوقت لازمست علاج
باسلیق از یمین بکشایند و مسهل صفرا دهند و گلاب و عرق بید مشک و شربت صندل
مداومت کنند و صلاح غذا نمایند و مفرحات دهند فصل ۹ در جذب القلب و هی آنست
که پندارد دل فرو کشیده میشود و سبب این حصول خلط است در معالیق جگر و گاهی
باشد که باینحالت خفیف حالتی شبیه بغشی نیز افتد علاج حسب اخلاط تنقیه کنند
و تلون جسد مریض در آنوقت بر خلط دلالت کند فصل ۱۰ در احتواء الرطوبة علی القلب و هی
آنست که پندارد که دل در آب غوطه میخورد و حرکت کند بحرکت خلاجی و قد ما از انواع خفقان

شمرده اند و سبب این ماده رطوبت ست که زیر غشا که بر دل محیط ست بند شود
علاج ایارجات دهند و گلسرخ و سنبل و زعفران با آب بادرنجبویه بر سینه ضماد کنند
و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم ست فائده
گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد نشان وی آنست که
دل منبسط نشود و نفس مختنق گردد و قوت سافطه غضب ظاهر کند و تدبیرش استعمال
ملینات و فیرو طیات بر سینه تا ازالهٔ یبس کند پس با استفراغ کوشیدن و در جملهٔ تقویت قلب به
نظر داشتن و بدانند که دل شریف ترین اعضاست در علاج او مهلت روا نباید داشت

باب ۱۲

در امراض ثدی یعنی بیماریهائیکه به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق
خاصیتی داده که چون خون دران آید سپید شود چنانکه در خصیتین منی شود

فصل ۱

در قلة اللبن یعنی کمی شیر و آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ
خونست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیراکه چون وی بیشتر آید هاضمهٔ ثدی عاجز در
هضم ان نماید سوم فساد خون از سوء مزاج سازج بود یا مادی و دلائل این از سوء مزاج
ظاهر ست علاج در کمی خون آنچه خون بیفزاید چون شیر و زردهٔ بیضه و گوشتها و جز
آن حسب تقاضای حال دهند و افزونی فصد حجامت نمایند و در فساد مصلح
فرمایند بتوریجه معلوم ست و بدانند که رقت و صفرت و حرقت شیر از صفراست
شدت بیاض و ماییت قوام و حموضت و از بلغم و شدت غلظت و کدرت بیاض و قلت
مقدار بغایت از سودا و آنجا که بلغم یا صفرا مرکب باشد شیر شور بود فائده هرچه مزید منی
ست شیر نیز بیفزاید و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت پوست سخافت یا
مجربست

فصل ۲

در کثرت درور لبن و اسباب و ضد اسباب قلت ست علاج در

تخفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد و این دوا نافع ست اکث و مرداسنگ
هر دو برو غنگل بر پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برگ سبغول کوفته همین
عمل کند اما در غلبهٔ برودت برگ سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند. **فصل ۳** در
اورام و تمدد پستان علاج اگر ماده گرم بود سرکه با آب گرم در مثانهٔ حیوان کرده تکمید کنند
و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بعد سه روز آنچه در تجبن اللبن بگوییم ضماد سازند و اگر
ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و برنجاسف یا بابونه کوفته با آب بادیان سرشته نمایند
دیگر همین اورام مطلق مرعی دارند **فصل ۴** در تجبن اللبن در هندی آن را بستن شیر در پستان
بدانکه چون شیر در پستان بندد ورم آرد و اکثر سبب تجبن یا حرارت مفرط است که
شیر را غلیظ سازد از تحلیل لطیف یا برودت مفرط که شیر را منجمد نماید یا نه بر آمدن شیر که
بسبب دیر ماندن غلیظ شود علاج حسب سبب تدارک نمایند چنانچه در ورم گذشت و
در انجا که نابر آمدن شیر سبب بود خواه از ضعف مصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش
آب گرم ریختن است و مکیدن با آهستگی تا همه شیر بر آید و هرگاه عفونت تجبن باز شود فساد لون
ورم و لون و طعم شیر بر آن گواهی دهند تدبیر مبتلا کنند تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم او
و بابونه جمله برابر کوفته بیخته با آب چغندر یا با آب خالص سرشته در روز سه بار این ضماد تجدید
و بعد پختن اگر بدو ... منفجر نشکافد فیها الا با هن بشگافند قائم گاه باشد که شق
خفیف کنند و بموضع ریم نرسد خون صرف بر آید و عوام دانند که در ورم ریم نکرده پس دید چنین وقت
جراح واثق نترسد و شق عمیق کنند تا ریم بیرون آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت بیان
دو هالست بکنند که علاج ریشهای نازک یکسانست و هرگاه تعقد گره در پستان افتد موم
روغنها استعمال نمایند **فصل ۵** در مرض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج بنوعی بکوبند و آب

برگ سرو لبستر شند ضماد سازند در ابتدا و بعده آنچه مناسب باشد و اگر ورم آورده باشد بعلاج آن کوشند **فائده** در تدبیر یکه پستان را بزرگ شدن نه‌ند هار شب بمانی سوده بروغن زیت در هاون سرب بسایند و همیشه طلا نمایند و هرچه در تعظیم الانثیین بیاید تدبیر اینست

باب ۱۳ در امراض معده

فصل ۱ در سوء مزاج معده علامات حرارت و برودت ظاهر است و همچنان آثار ساذج و مادی با هر لازمه حار ساذج است که غذای لطیف و قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد بسازد بخلاف غلیظ بارد و کثیر که درین چنین ماده خوب میگوارد و بدانند که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از آب گرم نوشیدن ساکن گردد نه از آب سرد بخلاف آنچه از صفرا بود یا از حرارت ساذج که از آب سرد زائل شود علاج در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت و بدانند که قی در اخراج ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد تنقیه آن عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزله دماغ و سوء مزاج جگر یا سپرز گواهی دهد از آن و فصد قیفال در دماغی و باسلیق ایمن یا از اسلیم آن در جگری اثر مند است و کذا لک ابسر در طحال **فائده** بسیار باشد که معده پاک قوی بود و لیکن در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید و این بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع و نایافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند تدبیر ایشان کباب اقسام ترش خورانیدنست و معده را خالی ناگذاشتن است و در سوء مزاج مادی خاصه در ماده جرم طبقات معده نافذ شده با بهترین منقیات ایارج فیقرا است خصوص با شراب افسنتین یا با بلیله زرد و ماده از عمق معده مستفرغ میسازد

فصل ۲ در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود گذشت و اگر ورم یا قروح بود علیحده می آید و اگر از آروغ بود آروغ بسیار آید قراقر و نفخ شکم و بعد استقرار غذا وجع

یعنی آرام و قرن ۱۲

درد بجانب پس زیر پا اشارت گواهی دهد علاج تکمید کنند و خیر لو را در گلاب بجوشانند و بنوشانند و پودینه خاییدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد غلیظ باشد مسهل بلغم خورانند و تجویز هضم در جمله لازم شناسند و محجمه ناری بر معده نهادن فوراً اثر میدهد فائده سکنجبین با آب یا گلاب آمیخته در اکثر اثر تمام میدهد اوجاع معده را از هر سبب که باشد و بدانکه بسیار باشد که ماده درد بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزی خنک داده شود و بنا بر منع تحلیل سکونی در آن دهد و گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد که ماده درد حار بود و چیزی گرم خورده شود و بنا بر تحلیل ابخره دکستر یا ح سکون پدید آید و توهم شود که ماده بارد بود و این هر دو مغالطه است آخر ضرر میدید پس واجبست که با آثار دیگر تحقیق نمایند و با چنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را بکمیت یا کیفیت لاذعه علاجش استخراج آنست بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا کنند و در آنجا که کیفیت سبب شده بوده باشد غذای صالح الکیفیه دهند و اگر ضعیف معده بوده باشد علامتش غلبه درد بعد غذا خوردن و ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوشدارو نافعست و اگر موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین قرص آن و اگر قوت حس معده بود علامتش ظهور درد بهر اندک سبب چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سپرز بر معده و آب سرد نوشیدن و مع ذلک در فعل معده فتوری نبودن علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بشربت کوکنار و تناول تالیا بچه و نوعیست از درد معده که در نهار و خلو معده پدید آید و بغذا ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه بلغم غلیظ لذع کند در شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبات از جوع و تولد بادها دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جگر بمعده ریزد سوم آنکه سودا از سپرز بر فم معده ریزد و در خلو زیاده از آنچه باید بکیفیت حاده تکیف شده نشان

ریح خفت از آروغ ترش و از دیگر آثار معر بودن و نشان صفرا و سودا مکرر گذشت
و سوزش سر معده در سوداوی البته میباشد علاج در ریحی تنقیه و تقویت نمایند و
در صفراوی تعدیل و تنقیه و فصد باسلیق از دست راست و در سوداوی اگر کثرت ماده بود
تنقیه و فصد اسیلم از چپ کنند و اگر ذکاوت حس معده سبب بود تخدیر و تغلیظ نمایند **فصل ۲**
در ضعف الهضم و تخمه اسباب هر سه واحد است لیکن اگر سبب ضعیف است
ضعف هضم آرد و اگر قوی است تخمه و اگر متوسط است سوء هضم یعنی فساد هضم و نشان
ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده بماند پس منحدر شود بر سبیل تمام هضم
یافته و نشان سوء هضم آنست که غذا هضم تام نیابد و با فساد بود و تخمه آنست که اصلا هضم
در غذا تصرف نکرده باشد و همچنان برآید بقی یا اسهال علاج حسب سبب تدارک
کنند **فائده** هرگاه ماندن طعام در شکم کمتر از ده دوازده ساعت نباشد یا افزون تر از
بیست و دو ساعت تندرستی نباشد و بدانند که سکنجبین سفرجلی که مقداری
زنجبیل سوده در وی آمیزند همه علتهای معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد یک
من سکنجبین یک اوقیه زنجبیل سبک نمود و حسب حاجت بیاشامند **فصل ۳** در هیضه این
مرضی است که مواد فاسد غیر منهضم از بدن به معده آید و به اسهال و قی برآید بشدت تمام و
باشد که قی نیاید و کلی ماده به اسهال مفرط برآید لیکن از غثیان خالی نباشد و اگر چه
این مرض علی دست خطر دارد لیکن افراط اسهال و شدت ضعف و سقوط نبض و ظهور تشنج در این
چندان مخوف نیست تا به بیرنگ زرد و همه عوارض زائل میگردند بخصوص در اطفال حاصل آنکه معالج
دلیر باید تا از صعوبت عرض نترسد علاج از هر سبب که باشد توجه کنند تا ماده فاسد تمامه بدر شود
یا با اسهال و زود بند نکنند بلکه اگر دانند که بفراغت نمی‌آید مدد کنند بمقیات و مسهلات مناسب و
عند خوف

۹۱

ضعف حس شود مزاج حبس نمایند و قشر لیمون در دهن داشتن حابس است و آنجا که تشنگی و
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمیها نباید داد و هیچ چیز در همه جا باید داد
بدانکه هیضه از هر سبب باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بخواهد اما از نخوردن گزیر نیست
ضرورت و خفته دارند اگر خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری به از ساکن ماندن و نا
خوردن نیست و جمله تدابیر مذکوره بکار برند تا شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه
تا که قوت بحال آید غذا اکثر و لطیف تر دهند فائده مغالطه در عوام افتاده که هرگاه
آخر شب قریب بصبح قی کنند از ان سخت می ترسند و بلا تحاشا تریاق و فاروق و نقل
و امثال آن گرمیها میدهند و بتپ بحرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی
ست از قی که آن را از نگاری گویند صد شود وی مهلک است و غشی و ضعف لازم آنست
خواه شب واقع شود خواه روز و اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل
سمیت میکند بالجمله قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن داشته باشد تریاق
فاروق مناسب است والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی
افتاده باشد روغن کنجد بجوز بوا سائیده بر بدن مالیدن نیکو است تمام دارو **فصل** در نقصان
و بطلان شهوت طعام سبب سردی و آن حد است لیکن اگر ضعیف است کمی در اشتهای آرد و اگر
قوی است اصلا آرزوی طعام نماند و اسباب وی بسیار است یکی سوء مزاج ساذج حار یا
بارد که در فم معده افتد دوم تجمع اخلاط در معده سوم امتلاء بدن از اخلاط خام باین
سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت مسام درشتی جلد که مانع
تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود و یا در وی یا در باساریقا سده افتد ششم آنکه در منفذی که در میان
سپرز و فم معده واقع است سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات سناج
یعنی بندش ها

ودلیل وجه آن ظاهر است اما آنچه از ریختن سودا بر سر معده واقع شود بنابر وقوع سده
در مجرای و آنچه از بطلان حس واقع شود بنابر وقوع آفت در دماغ سلاً مثبتی افعال معده
بران گواهی دهد و فرق بینهما آنست که آنچه از ریختن سودا باشد چون ترشی خورانند
اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود **فائده** هرگاه اعضا محتاج
بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل امتصاص و رگها همچنان از جگر و جگر از ماساریقا
و ماساریقا از معده و چون فم معده ذکی الحس است متاثر میشود و ازین درخواست
امتصاصی هم درین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفونت و حموضت
خود او دیگر واند و درهم میتابد اجزاء آنرا و اینحالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امر
ازین امور فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید بعلاج در سافح تعدیل دماغ و
تنقیه و تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منفذ و
سپرز و معده تنقیه سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حس تقویت دماغ نماید زیرا
که عصبی از دماغ بر فم معده آمده است **فائده** گاه باشد که ثقالت خون در بدن و
ترک عادات و غم و هم وجه آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال آنچه مناسب
ست توان کرد و اگر دیدن اطعمه مسقط شهوت شده باشد بعلاج آن کوشند و
کذلک از هر وجهیکه باشد حسب تدارک نمایند ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی شربت لیمون و
نعناع سبز بسرکه و پیاز با سرکه ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در
فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله را افتد و این
را وحم نیز گویند زنی را دیدم که خوردن پنبه کاغذ آرزو داشت بالجمله سبب این اجماع خلط
فاسد است در معده و علاجش تنقیه آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد سه

پس طبیعت آرزو کند چیزی را که ضد آن خلط باشد ۱۲

ماه در اکثر خود بخود زائل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن و آب او فرو بردن آرزوی تباه خصوص که بر گل باشد دور میکند از حوامل و غیر حوامل و استخوان دراج و تدرو و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه (زیره) خائیدن و آب او خوردن نافع ست **فصل ۷** در شهوت کلبی این علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب این اگر سوء مزاج بارد مکثف غیر مفرط باشد که بر فم معده بافتد قلت عطش و کثرت نفخ گواهی دهد و علاجش تسخین فم معده است بخائیدن نانخواه و جز آن و مالیدن جوزبوا و سنبل الطیب بر فم معده پس اگر باده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر از سودا باشد که از سپرز بیشتر بر فم معده ریزد و لذع شدید و حرقت فم معده در حالت خلو پدید آید و تا غذا نخورند سوزش نایستد و علاجش تنقیه سوداست و از دست راست باسلیق و اسیلم کشودن و حجامه ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام فتد بسببی از اسباب نشان او تقدم سبب ست و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده ریزد و دیجا ترش گردد ترشی آروغ و تقدم نزله گواه آنست و علاجش منع نزله نمودن و اگر دیدان در معده ورود باشد که هرچه آدمی بخورد آنرا او باید و غذا باعضا نرسد علامت و علاجش از فصل دیدان جویند **فصل ۸** در جوع البقر و این را بیونانی بولیموس گویند و مرضی ست که گرسنگی اصلا نشود حتی که بیک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند مع ذالک سایر اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه او بجوع ازین جهت ست و الا جوع که عبارت از انصار فم معده ست چنانچه گفته شده درینجا ضد آن متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا تزائل بدن و سقوط قوت بی سبب و مرضی دیگر و چون دیر ماند غشی آرد علاج در حالت غشی تبدا بر افاقت کوشند بنوعیکه در غشی گذشت بعده حسب سبب علاج نمایند

وتا قوت نباشد زنهار جراحت و تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک امر دانند

فصل ۹ در جوع المغشی و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن است و تقویت فم معده کوشیدن باغتذیه نان در آب انار منجوش و آب سیب ترکرده

فصل ۱۰ در عطش مفرط یعنی غلبهٔ تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت و عوض رطوبت طبع را رغبت بآب شود و نشان وی انقطاع بشرب آب سرد است و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم جصی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب نماید و نشان وی عدم انقطاع از آب سرد نوشیدن است و حسب ماده مزه دهن متغیر بودن و خاصیه وی است که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند تشنگی فرونشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس بتبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت شش و سینه و دل را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن آب در اثر اسرع تر و بهمین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس یا در اعضای غذا و آنجا که آثار مواد بارد بود بآب گرم و سکنجبین قی فرمایند و آب بادیان دهند و گوشت مرغ و نخود آب (و بحب ایارج اسهال کنند ۱۲) خورانند و ثوم یعنی سیر همراه عسل خورانیدن مجربست اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر نتوان داد و هر جا که ثانیه یبوست بود تر طیب کوشند و روغن بادام انجح المطالب است و آنچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجهٔ تپ یا ورم باید کرد فائده بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار تشنگی مفرط پدید آید بواسطه غلبهٔ صفرا یا بواسطهٔ خوردن ماهی پیدا شود جهت از وجهت اول را تبرید حرارت و ثانی را

(دهر لیمو دکلو و پایچه ۱۲ — قی کرد ۱۲)

بتدبیر بهر بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و در سبیش اطبا اختلاف دارند بالجمله شربت لیمون مزیل آنست و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید و کذلک بسیار چیزهاست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین توان کرد

فصل ۱ اندر ورم معده و آن از هر ماده که بود باید دانست که اگر از حار بود تپ و درد باشدت باشد و اگر بارد بود بخفت و دیگر آثار که مخصوص بهر واحدست پیدا باشد علاج در حار فصد کنند و از مسهل قوی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عنب الثعلب و تخم هندبا و گل سرخ بدهند و در ابتدا صندل با امثال ضماد سازند و بعد سه روز آرد جو و خطمی و زرد ورد با گلاب ضماد نمایند و در بارد افسنتین نضج کوشند حسب المادة و خاکستر درخت انگور و سعد و اذخر و سنبل بسرکه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و اگر تلیین حاجت آید مغز فلوس در طبیخ زوفا نوشانند و در سوداوی صلابت لازم ست و آن اگر بحرارت بود روغن بید انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود قرص سنبل باید داد

فصل ۲ اندر دبیلة المعدة هرگاه ماده بتحلیل نرود و جمع شود و ریم گردد آن را بدین نام خوانند پس اگر آماس گرم بوده باشد خراج نیز نامند و نشان پختن ماده معده و علامت انفجار او همانست که در ذات الجنب و ریه گذشت علاج چون ماده رو بتجمع آرد حلبه و تخم مرو بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر سرشته ضماد نمایند تا پخته شود بعده اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم نوشانند و دبیله را منفجر سازند تا بشگافد و بعد انفجار شیر و ماء العسل با جلاب شکر دهند تا پاک کند و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا به کند

فصل ۳ اندر قروح و بثور معده نشان وی غلبه درد است بتناول چیز ترش و تیز و قرق و رانکه در فم معده باید قرحه از قی مایل ظاهر

علاج رگ زنند و بعده دا بنه آنچه در ورم گذشت بکار برند و دوغ ترش گاو سیاه با قدری طباشیر و گل سرخ و تخم حماض دهند که مفید ست و ثبوت منقیحه را پایه آنچه در ورم گذشت از جلا بعده اندمال تدارک توان کرد و هیچگاه از تنقیه غلوت نباید کرد گاهی منقی دهند و گاهی مدمل و بهتر تلیین خیار شنبر با شیره کاسنی نافع ست و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض و پست جو مفید **فصل ۴** در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب این یا سوء مزاج سادج بارد ست یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامتش علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج که گذشت بجویند و خیر بوا در گلاب جوشانیده نافع ست

فصل ۵ در جشا و تثاوب و تمطی یعنی آروغ و فاژه و خمیازه و اسباب این هر سه کثرت بخارست و تولد ریح در معده و بدن و علاجش تنقیه و تجوید هضم ست و بادیان یک بار سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد و مشک خوردن باد تمام بدن برمی آرد و مصطگی با عسل پشتور **فصل ۶** در قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس قی آنست که چیزی از معده از راه دهن بر آید و تهوع آنکه حرکت برقی شود اما چیزی بر نیاید و غثیان حالتی ست باعث برقی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند و غثیان را غشی نیز نامند علاج حسب الخلط اتنقیه باید کرد و در تنقیه بقی سکنجبین و آب نیمگرم نوشیده نفع تمام دارد بشرطیکه مانع نبود و اگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه و اصلاح آن عضو نیز باید کرد و قی بر سبیل بحران باشد بند نباید نمود و ادویه که قی صفراوی زایل کند آمله کهربا تمر هندی خرفه طباشیر پست جو تنها یا مرکب دهند و ادویه که قی بلغمی زائل سازد و معده را قوت دهد عود قرنفل مصطگی پودینه خشک هر یک دو درم کوفته بیخته یک درم با ده درم گلقند بدهند ضماد که قی سوداوی را مفید ست لاون

ست علامت وی آنست که روز بحران واقع شود

اکلیل الملک اشته برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ابیلاس و
بهترین چیزهاست در بلغمی و سوداوی **فائده** محاجم بی شرط نزدیک ناف و بین الکتفین
نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد **اشتباه** هرگاه سبب قی
فساد غذا بود غذا فاسد را بتمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده
باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند **فصل ۷** در قی الدم یعنی خون بقی
آمدن سبب وی دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشکافد یا بگسلد یا دهن وی بگشاید
و نشان این وجود آفت ست در مری یا معده و وجع بین الکتفین مختص بجراحت مری است
علاج باسلیق زنند و حسب احتیاج بگیرند و آنجا که خون بسیار بود تا ممکن نبود نگرفت و
اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن و قابضات خون خوردن نفع دارد و مویز معه انه او
خوردن در بند نمودن دهنهای رگ اثر مند و اگر آفت در مری بود دوا اندک اندک تا زمانی طویل
نوشند قرص کهربا و در شگافتن رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن
سودمند ست دوم آنکه بجگر یا سپرز یا بسر قی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی بر آید
علامت این قسم وجود آفت ست در آن عضو و علاج همه فصد ست مع اصلاح حال عضو
ماؤف و در اینجا خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلای شدید بود بیشتر گیرند بیکدفعه
و آنچه از قروح معده است تدبیرش گذشت **فائده** هرگاه بر سینه ضربه رسد قی الدم آرد بعد فصد
ماش و مغاث و اقاقیا یا گل ارمنی و صبر در آب مورد سرشته بر جای ضربه بنهند و قرص کهربا یکمثقال با شیره تخم
خرفه بریان کرده بنوشند و باشد که این ضماد بی فصد نفع دهد **فصل ۸** در جمود الدم و اللبن یعنی بسته
شدن خون و شیر در معده بدانکه هرگاه با آنکه خون از عضوی بمعده ریزد و مندفع نگردد و بسبب
ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر نوشند و بواسطه برودت یا باستعمال چیزی منجمد چون

پنیر مایه و جز آن بندد و نشان این هر واحد آنست که غشی و عرق سرد پدید آید و باشد
که لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند گرما
گرم و پنیر مایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تذویب خون و شیر بسته نفع تمام دارد خاصیت
پنیر مایه است که شیر رقیق را ببندد و بسته را بگدازد فائده بسیار باشد که در معده اطفال
شیر خواره شیر ببندد و بسبب فساد شیر دده یا ضعف معده علاجش بعد تذویب آنست که
ازان شیرده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان را
سداب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن ازان شیرده ممکن نبود اصلاح غذای وی نمایند و
گاه گاه تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را دهند نیز و شکم سیر شیر قطعاً ندهند و شکم طفل پوشیده
دارند و پودینه خشک بجرم خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید فصل ۱۹ در فواق یعنی
هکهاک اگر سبب او تناول طعام کثیر بود و عقب طعام واقع شود فوراً علاجش اخراج آن
غذاست بقی و تجوید هضم و باشد که از خمیر بوا و پودینه بالیسند یا خود بخود بایستد. و اگر سبب او
باد بود عقب تخمه و طعام باد انگیز واقع شود و این کودکان را بیشتر افتد و علاجش چیزهای
بادشکن استعمال کردنست و اگر بسبب خلطی بود حاد یا کیفیت یا دوای حاد علاج نخستین قی
فرمایند بسکنجبین و آب گرم بهر تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشند و درین قسم آب گرم و
روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سریع الاثر است و اگر سبب او رطوبت
بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده دهن پر آب بود و هضم فاسد و آروغ ترش آید.
علاجش تنقیه است خصوص اسهال بایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد ساذج بود
نشان او پیدا بود و علاجش تسخین است شرباً و طلاءً و اکلاً و این را و ریحی را
و طبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صیحه و غضب و حرکت و امثال

آن که روح را بجنباند و اگر سبب آن ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش از مبحث
مثل مصابرت بر عطش ۱۲
جگر و معده متورمه جویند فائده عطسه آوردن در اکثر نافع ست و همچنان آب
پودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بندق در گلو آوردن و همچنین
ترسانیدن و طبیخ دارچینی و مصطگی آشامیدن فصل ۲۰ در انقلاب المعده و وی آنست
که آنچه خورده شود بعد هضم بقی منقذف گردد و سبب او خراش زود آکه بمعده پیوسته
زیرا که غذا بعد هضم بدانسو حرکت کند و از خوف اذیت طبع آنرا برده بقی فرستد و بالضرور
بقی راجع نماید علاجش تدبیر سحج ست فصل ۲۱ در قلق المعده و وی آنست که در معده
اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است
و این کرب معدی نیز گویند علاج حب المخاط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند
فصل ۲۲ در اختلاج المعده و وی آنست که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود و
علاج حب المخاط تنقیه کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۳ در وجع الفؤاد
و وی درد بسیت قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف و غشی لازمه او ست
علاج بوجع المعده رجوع نمایند فصل ۲۴ در حرقت معده و سبب وی اگر تناول نان
فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات و ذی
رطوبات گوهری بد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر از صفرا بود از سیری و گرسنگی غلبه کند
و از خوردن چرب ساکن گردد علاج در آنجا که از اطعمه غلیظ و رطبه شود قی فرمایند و غذا
یا آمله مربی ۱۲
سبک دهند و تقویت نمایند و در سوداوی اسلیم یا اطریفل از جیب کشایند بعده هلیله مربا
و سکنجبین بزوری مناسب اند فصل ۲۵ در استرخاء معده و این دو گونه است
یکی آنکه در نفس معده بود و نشان او فساد هضم ست و بر آمدن سینه دوم آنکه در معالیق

صه آب را شبت د آب ترب غسل در کتب آمیخته ۱۲

بود که آلت انبساط معده اند بدیگر اعضا و نشان وی اماله معده است و بطرف
مخالف رباط مسترخیه نیز اگر معده همچون خیمه بچهار جهت مربوط است با رابط طناب مانند
یکی بترقوه دوم بصلب سوم بپایین چهارم بپیش و هر جانب که معده میل کند ثقل آنجا
محسوس میگردد علاج هرچه در استرخا و فلج گذشت بعمل آرند و غذائی لطیف دهند
و ادویه خوشبوئی و قابض خورانند و آنچه در تحلیل تشنج گفته آید تدبیر هینست فصل ۲۶
در تحلیل تشنج معده یعنی سست شدن بافت معده و این استرخائیست قوی که در
هر جز افتد و این بدترین امراض معده است و نشان وی بطلان هضم است با وجود تناول
غذای لطیف و قبض طبیعت بافراط و میرالودن از آثار ورم و سوء مزاج علاج جوارش
عود دهند و روغن مصطگی بمالند و دراج و تیهو خورانند و پوست درونی سنگدان مرغ
خانگی خشک سازند و کوفته بیخته نیم مثقال با اطریفل یا شراب حب الآس آمیزند و
بخورانند و سنگ نشیم مسحوق بیمارهم بستور نافع دانند فصل ۲۷ در تشنج المعده آنچه در نفس معده
افتد نشان وی فساد هضم است و آنچه در رابطه بود و اگر در رباط خلفی باشد غذا بمجرد
ورود از معده در گذرد و بسوی امعا رود و مریض بجانب پایین یا بیسار مایل بود و اگر در رباط
ترقوه باشد مریض مایل بجانب شکم بود و بپشت راست نتواند کرد علاج آنچه در تشنج مطلق
ست بکار برند آثار امتلا و استفراغ دریافته فصل ۲۸ در جساة المعده یعنی سختی معده این
ورم سقم معده اکثر افتد چون لمس می در آید محتاج بعلامتی دیگر نیست و هرگاه بزرگ
باشد بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم هینست علاج اگر آثار گرمی یابند
رگ باسلیق زنند و موم سپید بروغن گل و روغن بنفشه بگدازند و برنهند و گوشت
خوردن منع نمایند و اگر آثار سردی یابند بابونه و سنبل و بنفشه و

از خرو حلبه و مقل و بادام تلخ و پیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند و هرچه محلل اخلاط
غلیظ بود مع الترتیب استعمال نمایند شربا و حقنا فائده گاه باشد که بسبب سختی سپرز
سختی در اجزائے معده که محاذی بود سخت پدید آید علاجش علاج سپرزست **فصل ۲۹**
در جساوة و عضلات که بر معده واقع آید صلابت مذکور در از میان شود از یکطرف غلیظ
و دیگر طرف دقیق چون ذنب الفار و آنکه معده سالم از آفت ست سلامتی در افعال وی
اینجا لازم ست و علاجش همانست که گذشت حب الحرارة والبرودة **فصل ۳۰** در ذرب و خلفه و
این هر دو یک معنی دارند نزد بعضے و مقصود فساد معدست مع اسهال بدانکه آنچه از سوء مزاج
بود سافج بود یا مادی علامت و علاجش حسب سبب ست چنانچه گذشت و آنچه
از بثور و قروح افتد نیز مذکور شد و سفوف زلق الامعا بثوری نفع تمام دارد و همچنان
سفوف حب الرمان و آنچه از نزله دماغ بود آنرا اسهال دماغی گویند و نشان وی وقوع
اسهال ست بهم بعد خواب طویل از تا دیر منقطع شدن و علاجش حسب سبب از باب امراض
سر که به نزله گذشت توان نمود انتباه درین علت زنهار حبس اسهال نکنند و همگی عنایت
به تنقیه و تقویت دماغ مصروف دارند و آنچه از رداءت تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح
غذاست و تجوید هضم و آنچه از امتلائے عروق بود از اخلاط نشان وی آنست که بیمار
پر گوشت و پر قوت بود با وجود اسهال فضلهٔ کثیر الرطوبة آید و علاجش فصد ست و ریاضت و
دلک و تعریق بحمام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدن ست
روز بروز و براز سپید یا سبز علاجش تقویت جگرست مع تقویت معده شربا و ضمادا و نفع اشیائے
جوارش مصطگی ست فائده کیلوس اگر اصلا از معده بسوے جگر نرود و سپید بر می آید و اگر
بماساریقا رود و آنجا بالیند پس برگردد و سبز می آید و نوعی ست از ذرب که مسمی ست بذرب البطن و اسهال

دوری ادوی آنست که بادر معین آید و سببش انصباب ماده است از عضوی و نشان
هر خلطی از لون او و نشان بودن ماده از ظهور درد در عضو و سکون آن بعد اسهال
معلوم و علاجش تنقیه بدن ست از خلط غالب و نوعی ست از ذرب سببش وقوع سده
بود در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان سده جگر و علاجش بیاید و نوعی ست
از انکه بسبب ذهاب خمل معده افتد و ظاهر ست که چون خمل معده زدوده شود غذا
دران نایستد و علت ذهاب خمل یا خلط اکال ست یا ورم حار معده یا تناول
سموم حاره علاج بعد ازاله سبب سماق و ورد و طباشیر و فوفل و صندل و پوست
انار و حشخاش بآب به یا آب برگ مورد گرم بر معده ضماد سازند و پست جو و سیب و روغن
بادام خورانند و دراج و کبک غذا سازند بعد غذا تا دیر خوابیده مانند بپهلو راست و
هیچ حرکت نکنند و گفته اند که حسوی از شیر بان سپید سازند و بنوشانند که بالخاصیه منبت
خمل ست و آنچه از شرب ادویه مسهله افتد علاجش آنست بدانچه مناسب بود و دوغ
سرد ساخته سریع الاثر ست **فصل ۱۳** در تصغر معده و آن اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت
مقدار غذا ضرر میداده باشد هر چند که لطیف بود تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیت و
کثیر التغذیت دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازاله وی نمایند **باب ۱۴** در امراض
کبد یعنی جگر **فصل ۱** در سوء مزاج جگر و نشان هر واحد ساذج بود یا مادی از لزوم
آفت در جگر مع وجود آثار دیگر که بهر یک مخصوص ست و علاجش ازاله سبب ست لیکن
بدانند که کاسنی نافع ترین چیزهاست در جمله سوء مزاجهای جگر و کذلک هرگاه مغز فلوس
با و ضم سازند و ریوند مطلق نافع ست بشرطیکه تلیین مطلوب بود و درینجا هرگونه دواکه مخصوص
بجگر ست مرقوم میشود حسب سبب بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویه بارد آب کاسنی و آب انار و

وسکنجبین وآب زرشک ودوغ سرد کرده ولعاب اسبغول مانند آن فرادی یا با دیگر ترکیب داده واگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به یا سیب خصوص شربت حماض نافع ترست واگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیارشنبر بدستور ودر دموی اگر مانعی نبود فصد باسلیق یا ابطی مقدم دارند بر همه ودر صفراوی تبرید بیشتر نمایند واگر مصلحت دانند فصد نیز مجوزست وادویهٔ سرد بر جگر نهادن مطلق حرارت ست اما در بارد قبل از تنقیه اجتناب از آن بهترست تا سده نیارد وادویه حار باد یان تخم کرفس گلقند عسلی اثاناسیا و دواء الکرکم است وجهت تنقیه بلغم ماء الاصول حب صبر ناعست طبیخ زوفا با یک مثقال دواء الکرکم سکنجبین در تقویت جگر خصوصیت دارد فلاسفه واطریفل کشنیز بدستور ودر تنقیه مبالغه نکنند تا ذبول نیارد واگر با اسهال بود خرفه و تخم ریحان وصمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده وبگلاب تر نموده بدهند وجهت تنقیهٔ سودا بعد ترطیب تام مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون وماء الجبن وقبروطی مرطب ازالهٔ یبوست بر جگر ضماد کردن از تمام آن ودر ترطیب افراط منع است تا استسقا نیارد ودر جملهٔ اغذیه آنچه اوفق بحال مریض باشد اختیار نمایند واگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند **فصل ۲ در ضعف کبد** وی از هر سبب که افتد نشان او در اکثر آنست که بول وبراز غسالی بود وبدن نحیف وانهضام ناقص بلکه ساقط واز پهلوی راست تا فرغه زیر تن وجع نرم ممتد پیدا بود خاصه بعد تناول غذا و لغو آن بجانب جگر ورنگ مریض اکثر بسبزی وسفیدی زند وبا کبودی وکمدی مائل بود فائده در هر عضو چهار قوتست جاذبه ماسکه هاضمه دافعه ضعف قوت جگر را علامتی ست چنانچه ذکر کنیم اما سفیدی زرد یا از کثرت مقدار او مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است وذبول بدن وتهبج بر سایر از سپیدی

بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شده مع قلت احساس نه مان نقل غذا
که لازمهٔ صحت است از ضعف ماسکه ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در
جگر نتواند نگهداشت و هاضمه فعل کردن نیابد پس آنچه لازم ولیست درین نیز پیدا بود
و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع ترهل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه و
از انکه گاه ضعف در بعضے فعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه قوتها
بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکور پوشیده نیست و باید دانست که چون ضعف
در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته بعرق میفرستد آن نیز ضعیف
می گراید پس بالضرورة بول سرخ می آید بواسطه متاثر ناشدن آب از خون علاج آنچه از
سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و آنچه از سده یا ورم یا تیق شدن و جز آن افتد گفته شود و
آنچه از مشارکت عضو بود تدبیر عضو مائوف نمایند مع تقویت جگر با جمله ادویه و اغذیه هرچه
ذی عطریت بود بکار برند که در ازالهٔ ضعف جگر ملاک امر همین است و فصد باسلیق در ضعف دافعه
نفع دارد **فصل ۳** در سدهٔ کبد و وی آنست که در خلل گوشت جگر یا در رگهای آن خلط غلیظ
لزج بند شود و نشان وی قلت نول خون در بدن ست و صفرت لون و اسهال غسالی و
احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود و بول رقیق و کمتر
آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبة بر آید البته و فرق در سده و ورم جگر آن
ست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد و ورم فزون تر علاج اگر
سده در محدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت
و در تضمید و غذا همین سان رعایت طبع نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود شیره و
حریره روغن بادام و شوربای مرغ فربه از نافع ترین آنست و اگر ضیق رگهای کبد سبب بود ظاهر است که

از صغر سن نشان وی پیدا شود و تدبیرش اجتناب مغلظات و دوام شربت بزوری است

فصل ۴ در سده ماساریقا و نشان وی آنست که در معده و شکم و در جای گاه و مماس جگر تمدد و غایر و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز اما براز کیلوسی بر آید و بدن بکاید و علاجش همان ست که در سده مقعر کبد بکار بر آید

فصل ۵ در نفخة الکبد و نشان ورم شدن جگر آن ست که زیر قرغه راست وجع مع التمدد پیدا شود بی ثقل و بی تپ و بعد هضم غذا نفخ زیاده شود علاج کمونی و شربت دینار مفید ست و نهار بحمام رفتن و تکمید کردن و حسب حاجت مسهل و مدر پرداختن و اغذیه باد شکن خوردن

فصل ۶ در وجع الکبد سبب درد اگر سوء مزاج باشد بود یا نفخه باشد گفته شد و اگر شرقه یا ورم یا شق یا حصاة و رمل بود گفته آید

فصل ۷ در شرقه و وی آنست که بر نهار یا بعد ریاضت یا تعب یا برآمدن از حمام فورا آب سرد بنوشند و آن آب زود بجگر رسد اعتدال نا یافته و درد آرد علاجش آنست که خرقه تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطگی ضماد سازند و آب گرم ریزند که زود فرو نشیند بعون الله تعالی و اگر طبیب تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم می انجامد

فصل ۸ در ورم کبد و وی اگر از خون بود یا صفرا نشان وی تپ و تشنگی ست و ثقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بود علامت بودن ورم در مقعر یا محدب در فصل سده گذشت و ایضا قی و غشی و بر اطراف لازم مقعر می و سعال شدید و ضیق نفس و حبس بول و کشیده شدن ترقوه باسفل و بروز ورم هلالی شکل لازم محدب علاج در دموی نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند و خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انار ترش همراه سکنجبین قندی بدهند پس اگر ماده در مقعر بود مدرات دهند و در محدب ملینات آب فواکه و تمر هندی و خیار شنبر دهند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیرهٔ کاسنی و

آب عنب الثعلب نیکو چیزیست واگر ورم بجذب بود بادرارکوشند ولیکن قبض طبع نیز
روا ندارند که مزید الم ست پس درینصورت هرچه بغایت خفیف التلیین بود جهت دفع
قبض کافی ست چون لعاب بن و ماء الشعیر و مانند آن در ورم دموی جگر چه در ابتدا
وچه بعد آن آنچه ضماد کنند باید که جامع بود در ردع و تحلیل غایت آنکه در ابتدا اعانت
غلبه رادع بود و در انتها محللات را و در تزاید تساوی و در صفراوی آنچه مذکور شد بعمل آرند
مگر فصد و اینجا در ابتدا در ردع صرف ضماد توان کرد چون آرد جو و صندل و گلاب و آب کاسنی
وسرکه واگر ضرورت شود قدری کافور نیز داخل نمایند و اگر بلغم بود نشان او کثرت ثقل ست
وتب نابودن مگر آنکه بلغم شوربا شد و سپیدی روی و زبان و براز قلت و جع علاج در جمیع
مدرات بکاربرند و منضج و مسهلات و بعد اسهال اوراتعدیل نمایند واگر از سودا بود
صلابت وران محل پیدا شود علامتش نضج ماده بهت تشرب منضج تضمید قیروطی و بعد نرم
شدن سختی مسهل و مدر سودا دادن واگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع ست و شیر نشتر
یکساله القند شیرین کرده فائده تمام دارد بشرطیکه حرارت نبود فائده اگر ورم جگر
بسبب ضربه یا سقطه عارض شود رگ زنند و گل ارمنی یک درم سائیده بلعاب اسبغول
دهند و راوند و گل ارمنی و حب الآس و زرنباب مجربست و این ضماد بر نهند نخود مقشر
هریک سه درم مومیائی دو درم کوفته بیخته بروغن بنفشه یا بروغن گل باشد بسرشته ضماد
سازند و بگردانند برحسب حاجت از آنچه مذکور شد بکار توان بست فصل ۹ در ورم
عضلهای شکم و این ورم از یک طرف آگنده بود و از طرف ثانی باریک بالطول یا
بالعرض اما هرگز هلالی شکل نبود بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند و مسهل دهند و از عاصف ور
ابتدا ضماد سازند بلا خوف تحجر ماده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف انحلال قوت

زیرا که مرض در عضو رئیس نیست که از دع و محلل فقط ممنوع بود هرگاه پخته شود زود با هن بشگافند و انتظار نکشند که خود سر کند یا باد و به منفجره شگافته گردد زیرا که خوفست که عضل و صفاق را فاسد سازد یا باندرون سر کند **فصل ١** در دبیلهٔ کبد و تدبیر این همانست که در ذات الریه و دبیلهٔ معده گذشت و آنجا که ماده بجانب رده مائل بود مسهل خفیف دهند و اگر بطرف گرده مائل بود مدر دهند و اگر بفضای جوف رود نهند منضج با منفتح بود و بتدبیر رقی کوشند و هنا عسر هرگاه ورم بعد پختن فرو شود و اعراض خفت گیرند و مدة ذلک ریم در بول یا براز بروز نکند یا کن اما کمتر فان دانست که ماده بفضای جوف میرزد **فصل ١١** در بثور سطح کبد و نشان او وجود آثار سوء مزاج جگرست مع الحرقه و باشد که بر جلد آن سمت نیز ظهور شود و باشد که گاه گاه قشعریرهٔ ناقص افتد و علاجش همانست که در سوء مزاج حار مادی گذشت **فصل ١٢** در خفقة الکبد و این مرضیست که جگر بطپید بحرکت اختلاجی و دریابد که گویا کسی میدمد در جگر و نبض وی ایجال مائل گردد و سببش سده جگر است و علاجش تفتیح او و فصد باسلیم از دست نافع تر **فصل ١٣** در حصاة الکبد و نشان تولد سنگریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا و معدی افتد و خله درد در جگر پیدا بود و باشد که در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اکثرست که چون با سلیق یمین بکشایند خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه بریگ مینماید بشرطیکه رگ وسیع کشاده شود و علاجش از حصاة کلیه جویند **فصل ١٤** در تغضر الکبد و نشان وی همان است که در صغر معده گذشت کذا تدبیرش و ایضا درینجا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود و بطبیات و مدرات **فصل ١٥** در قیام کبدی یعنی اسهال جگر و وی شش گونه است یکی قیحی و سبب او شگافتن دبیلهٔ جگر است و تدبیر او در دبیله گذشت دوم غسالی و سبب

ا وضعف جگر است و تدبیر ضعف نیز ذکر شد و بو علی خوردن مویز را در رفع اسهال
مجرب گفته سوم دموی و او مسمی ست به ذوسنطاریا کبدی و سببش اگر امتلاے خون بو
بی و قوع تفرق اتصال خون کثیر دفعةً برآید هرگاه که آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار
امتلا پیدا بود و اگر تفرق اتصال بود و از امتلا یا ضربه یا سقطه با جز آن خون بلا توقف
همے آید هنگام خلو معده و امعاء و دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج در امتلا حبش نشاید کرد مگر
عند الضعف و هم اندرابتدا فصد نمایند و بالهٔ کوشند بربط اطراف و جز آن و خون کمتر
گیرند بکرات و اگر تقبیض حاجت آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و لسان الحمل دهند و
تقلیل غذا فرمایند و در تفرق اتصال امتلا تدبیر همین است و در غیر امتلائی زوال سبب
کردن و قرص نفث الدم که راوند دران افزوده باشند هم چند بکجرا از تمام اردو قبض و
التیام چهارم صفراوی و نشانش دو جو و علامات حرارت جگر ست و علاجش از سوء مزاج
جگر خوبند و قبل از تنقیه و تعدیل حبس قطعاً نکنند تخم صندی سبب و احتراق خون و دیگر
اخلاط ست در جگر و علامات و علاجش همان است که در صفراوی گذشت و برآمدن رداب
باسهال درینجا لازم ست و تضمید صندل گلاب دل و جگر و جب و فصد باسلیق رست نافع
ششم خاثریست یعنی شبیه به درد برآید و سبب او نیز یا تنگافتن و بیله کبد ست یا گشاد
شدن جگر باحتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت توان نمود
فائده فرق در اسهال کبدی و اسهال معدی از علامات خاصه هر عضوی پوشیده
نیست مع ذالک گفته اند که آنچه از کبد ست بدبو نباشد و اکثر بد و رسے آید و در خلو
معده کم میگردد و بے درد میباشد و هزال و ضعف روز بروز ظهور فاحش مے
نماید بخلاف معدی اما کبدی چون دیر پاید اسهال معدی نیز احداث می نماید

و وی در امراض امعا باید

فصل ١٦ در مرکب بد کو علاج نیز مرکب باید آن زمان آثار سنج مرکب میگردند با علامت کبدی و در سوء القنیه وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور تهیج ست در وجه و دیگر اعضا و آثار ضعف جگر هویدا بودن و علاجش همانست که در استسقا باید یا چون مرض قوی نیست از او به نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجازست و پیاده رفتن و چون بدانند که مستحکم شد و باستسقاء انجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر دهند مع و انگی سکنجبین و از فواکه انار نافع ست و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب برعرق کاسنی و بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود بدان کوشند که احتباس بکشاید بمدرات و اضمده و اگر بکشاید ضرورة فصد کنند اما خون کمتر گیرند آنهم بعد مسهل خفیف ادن فصل ١٧ در استسقا و وی سه گونه ست لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیراکه ماده در گوشت بود آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پردهای شکم افتاده باشد زقی خوانند زیراکه شکم وی چون مشک پر آب میباشد و اگر ماده او باد بود طبلی نامند زیراکه شکم درین حال چنانچه طبل بود و بدست زدن چون طبل آواز میدهد بعلاج سخنتین ازاله سبب نمایند و لغذیه تسخین تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشد بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نموده پس بتدبیر استسقا کوشند و آن اسهال اودار و تعریق ست و اندفان و تضمید محففات احتراز هرچه بسیار گرم یا لازم شمارند و همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزه تنگ ما شوره قدری نوشند و باید که آب مطبوخ بود خصوص با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوبست آنهم کمتر بهتر بالجمله قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از حال صحت باید

دنافع ترین چیزها خوردن انارست هرقدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ یا گوسپند
جوان یا نخود پخته و بسماق قشته داده سازند و تا ممکن بود جنس حبوب ندهند و اگر ضرورت
بے چاشنی داده ۱۲
باشد برنج مجوز است و نان که اسپغول بادیان درو باشد همراه کباب یا شوربای
گوشت و آنرا که ضعیف القوة نبود و بخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازند
بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شترست خاصه که اعرابی باشد خصوص که
عوض غذا و آب همین بسند کنند و باید که روز نخست چهل درم شروع کند و هر روزه
ده درم بیفزایند تا آنقدر که طبع تحمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده
نه بندد و پودینه و حب سکنجبین از مانعات تجبن لبن است گاه گاه همی دهند و تشرب بول شتر
و بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلاتی که در لحمی دهند حب اوندست و اگر با حرارت
بود مطبوخ هلیله و شربت گل مکرر و در زقی کلکانج اگر نی حرارت بود حار دهند و الا بارد
و هلیله زرد و نیز نفع کلی دارد و دو طبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکوره بدهند و جمله بعد تنقیه بهر
تقویت جگر قرص انبرباریس و مانند آن و بهر ادرار قرص مازریون و امثال آن باید
که بر یک مدرل دوم ننماید بلکه تجدید همی فرمایند تا طبع بیک چیز مالوف نشود و هر دوائی
که باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد بجگر و طریق تعریق آنست که بوره ارمنی بروغن
بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک باریک سازند و با پیه گاو برآمیزند و بمالند و
اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و عرق هم چینند و اگر در تنور فاتر که در وی توان
بے نیم گرم ۱۲
نشست نشانند عرق بچینند به از حمام باشد و طریق اندفان آنست که بیمار را در ریگ پیچند
بر ریگ نیم گرم آنرا و پوشند و چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کند این عمل
فجاءة تخفیف در ورم میدهد اگر برآمدگی و عضوی بود همان را تدفین برمل تا پایین عمل
بے دفعة یعنی ناگاه ۱۲ — بے ریگ ۱۲

دارو پشت بآفتاب نشستن و بآب چشمهاے گرم و بآب دریاے شور بدن شستن و نمک را اگر بآب گدازند و چند روز در آفتاب گذارند بجاے آب دریا باشد و ضمادی که آب را بچیند و خشک کند نسبت آرد حلبه خرء حمام راعی علک البطم تخم عتیق باهم بسرشند و ضماد نمایند و لحمی بر تمام بدن و در زقی بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد تنقیه به تحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده گذشت و از سداب خشک و تخم خرل و بادیان و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سداب شیاف خورد سازند و بدبر حمول فرمایند و در زقی بعضی بزل میکنند زرد آب بر می آرند و این کثیر الخطر ست و طریق طبخ آب بسرکه چنانست که آب خالص صد حصه بگیرند و یکحصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه از مجموع بماند صبر نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی ست و بدانند که سرکه در ازاله عطش مستسقی و نفخ سند سودمند ست در حار و در شک نیز انفع است اما اگر با سرفه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن نیز ملحوظ دارند و این طلا در زقی بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ سوسن فرو مانا مویزج هر یک سه درم تخم کرنب هفت درم اشک بز پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم بسایند و بآب بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند فائده استسقاے طبلی چون مزمن شود و صلابت بهم رساند تا بر مریض بهبود روی نماید و بجز بر آمدگی شکم مکروهی نباشد مسمی میگردد و همچنین در ینوقت چیزهاے ملین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و جند بیدستر و خاکستر و حرف و نطرون کوفته و بیخته بآب سداب و بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استسقاء دوا سود ندهد داغ دهند پنج جاے یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده

باب ۱۵ در یرقان

پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی دهند والا بتفاریق
والامراض طحال را بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند

فصل ۱ در یرقان

و او آنست که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را با صفرا و ثانی را با سودا الموصوف مسیا زند یرقان ا
اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک با تقسیمی گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه به سبیل بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تبهای صفراوی و
در ایام باحوری علاج این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت ست اگر قصوری در عمل او بود
والا بطبیع گذارند و آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم ست و شربت
سکنجبین فقط یا با شیره کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه آنچه
علاج جلد ست بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش از
مبحث سوء مزاج جگر جوینا و این قسم در اکثر با سوناخس باشد سوم آنکه از سوء مزاج گرم مراره
افتد و نشان او آنست که دفعة پدید آید و بول نخست سپید بود بعده زرد شود
پس از ان سیاه و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سده آن هیچ نباشد و اشتها بحال بود
علاج سکنجبین با شیره کاسنی دهند و دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم
آنکه ورم مراره افتد و نشان لزوم تب دقی ست و خشونت زبان و تهوج و علاجش
علاج ورم جگر ست پنجم آنکه از گرمی تمام بدن و رگها افتد نشانش گرمی ملمس بدنست
قبض طبعت و حکه و تلهب بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر ساذج بود تبرید
و اگر مادی بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تلیین دهان مرطبه و دخول آب زن
رطب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و حصول اغبار
و خاک بدن بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام ست بغسل در حمام و جز آن بطبیخ بنفشه

و اکلیل و بابونه و خطمی و سپستان هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم آنکه از سده جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویه سمیه افتد و علاج دفع اثر آنست بهرچه مناسب آن بود و اقراص کافور و دیگر مفرحات در حار و تریاق فاروق در بارد نفع تمام دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب نکند و بدین سبب یرقان افتد و نشان او غثیان فی صفراویت و طبع قبض بودن و براز منصبغ یا قلیل الصبغ برآمدن و علاجش همانست که در ضعف جگر است یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد علامتش همانست که در ضعف مراره رفت و براز بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده جگر است دوازدهم آنکه از حدوث سده در مجری که میان مراره و امعا افتد و نشان او آنست که براز دفعةً سپید شود و طبع بقبض آید و علاجش نیز تفتیح سده است و حقنه نافع‌تر و درین هر دو نوع سه ماشه مغز فلوس در آب کرنب حل کرده و در روغن بادام تلخ آمیخته خورانیدن بغایت مفید است سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت روید یا ثولول بر آید و نشان او همانست که در سده گذشت و لا علاج که چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطه بلغم لزج بر دهن رگی که با امعا آمده و منصب صفرا است و علاجش حل قولنج است **فائده** بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم خواهند بسرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه و گلاب با آب انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ قنبیل غرغره نمایند

قسم دوم در یرقان اسود و آنرا یرقان سوداوی نیز گویند و آن هم چند گونه است یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض طحال و خفت عقب آن لازم است و علاجش مدد طبیعت است اگر محتاج بود بدانچه گذشت در صفر و تلیین

بروغن بابونه وشبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و سپرز ست افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین سپرز و فم معده است افتد و نشان این هر دو آنست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج در اول و گرانی سپرز و سقوط اشتها بیکبارگی در ثانی لازم است و علاجش تفتیح سده است بمسهلات و مفتحات و فصد باسلیق یا اسلیم سریع النفع است چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت مفرط در جگر و علامتش و علاجش از سوء مزاج جگر نماید پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبه او بود یا در ماسکه اش یا نشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتها است و سپیدی چشم تکدر نمودن و نشان ضعف ماسکه او خروج سودا بقی و اسهال مع عدم آثار زیادتی سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جوید ششم آنکه از ورم طحال افتد و آن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک آن نیز از مبحث جگر نمایند هر گاه یرقان زرد یا سیاه جمع شود باید که از هر دو رگ زنند بفاصله یک روز و مطبوخیکه مخرج صفرا و سودا باشد طبع را نرم نمایند پس آنچه غالب بود رعایت در تعدیلش بلیغ مرعی دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند

فصل ۲ اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز

و اگر حار بود سوزش سپرز و بودن بول و برازش مائل بسیاهی و دیگر آثار حرارت هویدا بودن و اگر بارد بود قراقر در آن محل پیدا باشد و آثار برودت هویدا و اگر خشکی ساقط و اگر یابس بود صلابت در سپرز و غلظ خون و نحافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جا نگاه سپرز گرانی محسوس کند بیمار و لون بدن اغبر شود و علاج در مزاج تعدیل فقط و در مادی مع التنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه درینجا بسپرز نهند و فصد از دست چپ کنند و این ادویه بسپرز نافع اند و رطار آب عنب الثعلب و آب برگ بید و آب

کشوث جمله با سکنجبین و بهترین مطبوخ هلیله و مغز فلوس و عند شدت حرارت قرص کافور که
در و اسقولوقندریون باشد و در بارد آب کرفس با سکنجبین بزوری حار و مثلث بزنهار
و آب ترش زرباق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری و در یابس شربت بنفشه
و ماء الجبن و مانند آن هرچه مرطب بود شرب او ضماد او و اگر با ماده بود فصد و مسهل سودا
مقدم دارند و در رطب از گل سرخ و بیخ کبر و راوند و سنبل و لک و زرشک باریک ساخته
باشند اقراص سازند و بدهند و مجففات را ضماد نمایند و بهترین حب ایاره بکار برند و گاه
ماده مرکب بود علاج نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بار در رطب مقرر است
پوست بیخ کبر است و افتیمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب
بر دو بیس افتد اکثر اجساوة و غلظت طحال نامند و جا بیابد **فصل ۳** اندر ورم طحال
و اگر حار بود تپ لازم باشد اگر دموی است نوبت ربع اشتداد کند و اگر صفراوی است
بد و رغب دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود تهبیج الطحال خوانند و اگر سوداوی
باشد صلابت و جساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت و یبوست در سوء
مزاج گذشت علاج حب الخلط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آرد جو و برگ
کزمازج و آب عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور با روغن
گل آمیخته یا خاکستر سرگین بز سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند و در سوداوی اشق
در سرکه گداخته یا سداب او بودینه بسرکه سرشته یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق در آن آمیخته
طلا سازند و گفته اند که اگر از چوب گز ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف
بخورند در چهل روز سپرز بگدازد و اگر پر سیاوشان و زوفا یابس و تخم فنجنکشت مساوی
کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگدازد و انجیر بسرکه نهاده و کبر مخلل خوردن مفید

مطحول را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن از تمام داروها اقلیم از چه بعد تلیین صلابت بمراهم مفید و نفع مندست در جسادة

فصل ۴ در تفتیح الطحال

بدانند که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میرود یا صلابت میگردد و نادر باشد که پخته شود و ریم کند و نشان استحاله ماده او بمعده و وجع ناخس است و ظهور احساس غریب در بول مع نتن و باشد که ریم او بمعده گراید و در قی و براز برآید و ریم این درد بیمیا شده علاجش همان که در دبیلها گذشت و در دادن مدرات رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تفتیح صلابت باقی بود ضماد ورم سوداوی بکار برند و در جمله از قاصه بغات پرهیز نمایند و هرگاه ورم صلب مزمن شود و بند و النفع نگیرد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال است بصنارة معلق سازند و بآلتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود دو داغ دهند و قریب یکدیگر دو داغ دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید و اگر آلتی سازند شش قرنه دار که در یک دفعه شش داغ دهد بهتر باشد

فصل ۵ اندر ضعف الطحال

بدانکه ضعف اگر در جاذبه او بود اشتها ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال قی سوداوی روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود با اسهال سوداوی و اگر در دافعه بود سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد و علاج جهت تقویت افسنتین سنبل کرنانج ترد تاتا قفاح اذخر تخم کبر گل سرخ مقل زیم بکوبند و بآب به طرفا یا آب سداب آمیز نمایند سرکه افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه درشت و محاجم بغیر شرط نهند

فصل ۶ اندر سدة طحال

نشان او ثقل در سپرز محسوس شده نیست و آثار ورم نابودن علاج هر چه در باب سده جگر گفته شد و قوی‌ترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفید است

فصل ۷ در تقویة الطحال

و دوا از ضعف هاضمه واقعه شد علاج سپرز را قوت دهند

وسبوس وکاورس نمک تکمید کنند و بوره و پودینه وسداب بسرکه وعسل ضماد سازند و
محاجم باری گذارند وسفوف حرف خورانند **فصل ۸** در حجارهٔ اطحال ونشان او به
آمدن ریگ است در بول وخلش در بیرون نمودن ودیگر اعضا سالم بودن علاج انجیر
مخلل خورانند وضماد نمایند و مدرات وکاسرات که در کلیه ومثانه است بکار برند **باب ۱۲**
در امراض امعا یعنی رودها **فصل ۱** در زلق الامعاء وآن آنست که طعام از روده زود
بیرون آید وسبب او اگر ظهور بثور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد و
طعام چون بروده آید درد کند وبزرد وآب رقیق مختلط برآید وعلاجش فصد است واسهال
صفرا وتسکین بمبردات شربا وحقنا وسفوف زلق الامعاء شوری نفع تمام دارد و
اگر ظهور بثور بود بر سطح بیرونی آن دغدغه ولدغ در احشا پدید آید ووجع گاهی به
ناف بود وگاهی زیر ناف در پهلوها وطعام غیر منهضم برآید وعلاجش سوای
حقنه همان است که گذشت وتضمید مبردات زیر ناف در اینجا انفع واگر رطوبت باشد که سطح
داخل امعا را لحس نماید از خروج رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال و
تقیه است ودر اینجا حب ایارج نفع تمام دارد وکندر وهر دوانی ونانخواه هر یکه بود مجفف بود و
اگر سوء مزاج رطب ساذج بود که با امعا انتها آثار رطوبت پیدا بود وبا طعام هیچ رطوبت پیدا
وعلاجش سفوفهای مجفف است ودر عن گل برشکم مالند واگر غلبهٔ صفراوی بود آثار
پیدا بود علاجش تنقیه آنست وهلیله زرد نفع تمام دارد واگر بلغم وصفرا بود آثار
هر دو پدید آید وتقدم تناول فواکه گواهی دهد وعلاجش تنقیه صفرا وبلغم است واین
سفوف کثیر النفع است هلیله زرد ودوم حب الرشاد وحب الآس سماق کزمازج هر یک
یکنیم مثقال همه را نرم بکوبند بغیر حب الرشاد وشربتی دو درم واگر ضعف در امعا پدید آید یا

وقوع فالج یا در عصب امعا آثار استرخا پیدا بود علاجش از فالج بگیرند و اگر از مسهل
قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر حب
الرشاد در دوغ بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند **فصل ۲** در اسهال معوی که
مبدأ او نفس امعا بود و دو گونه است یکی آنکه روده مجرد شده و آنرا سحج گویند دوم آنکه
رگهای روده از خون پر شود و دهن رگی از رگهای مذکور بگشاید بجراش این فصل
بر دو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او اگر صفرا بود نشان وی آنست که نخستین
اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه مخاط آید بعده با خون و خراطه و دوجات
و دیگر آثار حرارت پیدا بود و علاج در ابتدا بیخوده دوی انار دانه آب حب قابض و
ترش دهند و اگر ماده کثیر بود تنقیه او نباید پس از قطع سبب لعابات و مغزیات بنوشانند و شیره
خرفه با گل ارمنی از تمام دارو و سفوف مقلیا تا باستو و هرگاه قبض زود مطلوب
باشد تخمها بریان نمایند و بارتنگ فقط نافع است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و
اسهال و آنچه که در شیاف باید با چهار تخم یعنی اسبغول ریحان و کتوچه و بارتنگ آب گرم
لت کنند و لعاب آن بگیرند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی
گواهی دهد و بیشتر عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند باستفراغ و منع انصباب
بعده مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و بلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته
بیخته بقدر رسانیده بخورانند قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان
او بحش دائمی است و کرسنگی بدید و برون سوداسی خون خراطه دراز علاج بعد قطع سبب تنقیه
سپرز کوشند و تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثقل غایت خشک بود که امعا را بخراشد
بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و بر آمدن ثقل خشک گواهی دهد

علاج مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه بروغن بادام و مانند آن و هرگاه امعا از ثفل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات مسمنه باید داد اما پیش از تنقیه امعا نباید نهند قابض که سخت مضرست و اگر ادویه سمیه بود که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و سحج و جز آن علاجش قی است و شیر تازه و حسوها نوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهل بود علاجش بمغریات و مبردات کنند و دوغ آهن داغ اکثر انفع است قسم دوم در اسهال که سبب آن کشودن رگ روده باشد نشانش آنست که چون بیاید یا اسهال و با آن آثار سحج و لواحق اسهال کبدی سحج نباشد و این اکثر بیاید و بود بخلاف سحج که وجع در اکثر آن لازمست علاج اگر خون بسیار آید و قوت مساعد بود باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا و امثال آن دهند و گل ارمنی نیم درم با شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار و کزمازو و گل ارمنی هر سه از کوفته بیخته حب با زاج دو درم بدهند و محجمه بر شکم نهادن و چهار ساعت نگاه داشتن در منع اسهال مخصوص است فائده تا ممکن باشد مخدرات نباید داد و عند الضرورة تا بشافه کار برآید فلونیا بخورانید و اگر بینند اصلاح داده بدهند چنانچه در قرابادین است

فصل ۳ در خروج المادة من الامعاء یعنی رقیق آمدن ریم از نفس روده سبب او تقرح یحیث یا انفجار ورم روده علامتش تقدم سحج یا ورم است و علاجش نخستین احتقانست بحقنه مجلی و بعد تنقیه ماده بحقنه مدمل صفت حقنه مجلی پوست انار سماق آس از هر یک جزو شعیر حلبه نیم کوفته در آب بجوشانند و بالای آن قدر آبکه سیر شود کرده آمیزند و حقنه نمایند صفت حقنه مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصاره لحیة التیس کاغذ سوخته باریک بسایند و بشیره لسان الحمل قوت خام آمیزند و حقنه نمایند فائده

سبب مدہ سحج باشد وہنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعدہ تدبیر قرحہ فرمایند

فصل ۱۴ اندر زحیر یعنی پیچش وآنرا علة الدجاجہ نیز گویند و عام ست رطوبتی اندک در ہر اندک مدت برمی آید واین مختلط باشد باخون یانہ وسبب او اگر ثقل یابس بود کہ در امعا بند شود وطبیعت خواہد کہ دفعش کند وآن خود برنیاید اما رطوبت رود برآید واو مسمی ست بزحیر کاذب ونشان او آنست کہ بعجول مانند آن از تخمہای آنچہ بخوشانند برون نیاید علاجش تلیین ست باشربہ وحقنہ لینہ وباشد کہ آب گرم فقط نوشیدن کفایت کند وزنہار چیزے قابض نشاید داد کہ مہلک ست لہذا گفتہ اند زحیر را قبل از تحقیق زوال سبب اگرچہ مزمن باشد حابسات نباید داد واگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت وعلاجش از سحج جویند وبدانند کہ حقنہ وشیاف در زحیر نسبت بشربات نافع ترست واگر ورم گرم بود کہ در رودۂ زیرین افتد نشان او احساس ضربان وثقل ست دران وباشد کہ تپ وعسر البول پدید آید علاج رگ زنند وزیر کمر حجامت کنند وغذا کم خورند و مطفیات خون دہند وچون مادہ از انصباب بازایستد خطمی وحلبہ وبنفشہ وبابونہ وبرگ کرنب بجوشانند وبطبیخ آن نطول سازند بر مقعد وشکم وآنرا کہ تپ آسان باشد نفع کثیر دارد واگر سردی مفرط بود کہ بمقعد رسد تقدم اسباب برودت گواہی دہد وعلاجش تکمید بآب گرم ست وتدہین بروغن قسط گرم کردہ ومانند آن وبر خشت گرم نشستن وجز ودو درم حب الرشاد بریان ہمچنان ناکوفتہ بہ نہار خوردن واگر رسیدن ایذا بود مقعد وامعا را از کوب وجلوس بر چیزے صلب موم روغن بالیدن کفایت کند وزردۂ بیضہ بروغن گل لت زدہ درین اقسام ودر سائر این اقسام نفع تمام دارد وفائدہ ہر گاہ باشد کہ درخلو برشتی خوردہ شود ودر زحیر آرد دو تدبیرش شربت بنات وتخم مرغ نیمبرشت مع صمغ عربی وگل ارمنی خورانند فصل ۱۵ در مغص

یعنی ورد دوده و دے در قولنج و سحج و زحیر لازم ست و آنجا که درد امعا بدون اینها بود حسب سبب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و بیاید در قولنج و سحج و دیدان و آنچه بعد شرب ادویه مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و روغن گل مالند

فصل ۶ در نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن باردی الکیفیه چون گوشت گاو میش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل معتادست و گلقند و گلاب نافع و اگر ضعف و برد امعا باشد نشان او حدوث قراقرست با وجود تناول غذائے صالح معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام و معجون فلافلی و کمونی دادن و اگر مع اسهال بود جوارش خوزی نفع تمام دارد **فصل ۷** در قولنج و وی درد بیست شدید که در امعا افتد و با و طبع مطلق قبض شود یا قبض آید اما بدشواری و سبب او

خصوصاً بر قولون از انست که لفظ قولنج از نام قولون گرفته اند ۱۲ طب اکبر

اگر بلغم غلیظ بود تناول اغذیه غلیظ و حبس شدید گواهی دهد و دل بیمار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش آنست که نخستین بشیافه و حقنه طبع نرم بکنند و بعد ازان تنقیه تام مسهل نوشانند و آنچه با وجود اسهال معده را قوت دهد و غثیان دفع کند سفرجلی مسهل ست و شهریاران فائده آمران و کماد و ضماد قبل از حل طبیعت بکار برند و بعد رفع قبض یک شبانه روز غذا ندهند و بهترین غذا درین شوربائے نخود آبست که از گوشت

یعنی جوارش شهریاران

خروس پیر ساخته باشند و کبک و عصفور و گوشت گوسپند جوان نیز مجوزست با توابل حار و تقلیل آب واجبست و اگر عوض آن بگلاب و عرق بادیان یا ماء العسل اقتصار کنند بهترست و اگر باد غلیظ بود ریح مسلی و تقدم تفکه و تغذی بنفاخات گواهی دهد و قراقر کند و در الم ریح منتقل باشد علاجش همانست که گذشت و درینجا تکمید و تنطیل قبل از حل طبع باک ندارد و روغن شبت بالیدن و کمونی خورانیدن و آنچه نفخ المعده نفع دارد و ازان از آزمانش همند که بارد و شیهها ناسست بالمنتن او بکیطر

برتابه پخته از اطراف خام بر شکم بستن سریع النفع است و محجمهٔ ناری بی‌شرط و نوعیست از ریحی
که بسبب انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید و نشان
او آنست که وقتاً فوقتاً شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع بشدت نبود و علاجش
تنقیهٔ سودا است و فصد اسلیم نافع بود و تدهین مفید و اگر ورم بود که در امعا افتد حسب الامتلاء تنقیه
باید کرد و آنچه بورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج نخست حقنه طبع
بگشایند و شرب مسهل نشاید و ورم بلغمی رخو نادر افتد و در سوداوی حقنه که در وا و دیه باد
و چربی مرغ در و غنهای باشد نفع بسیار دارد و اگر التوای امعا بود یعنی بیجا شدن تقدم حرکت
عنیف یا جستن و امثال آن گواهی دهد و علاجش بجا آوردنست بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر
پشت غلطانیدن و دو دست و پای آن برداشته جنبانیدن بنوعیکه مشهور است و عوام
بیجا شدن روده را بیجا شدن ناف تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و قرو افتاده باشد
بعد بر امعا بجایگاهش بند بر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بند و علاجش نفع است
بدانچه در بحث فتق و قرو مذکور است ۱۲
بمزلقات بنهجیکه در زحیر گذشت بعد اگر بواسطه بقاء سبب موجب خوف حدث بود
ثانیاً ازالهٔ آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود و خوف امعا تنقیه کفایت کند
و این نادر افتد لقلة المادة و لطافتها و آنجا که بمشارکت عضوی قولنج پیدا آید چون از
بسبب کمی مادهٔ صفراوی و لطافت آن ۱۲
ورم مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و جز آن بمعالجهٔ آن عضو کوشند و نوعیست از قولنج
که آنرا ایلاوس نامند و وی بدترین اقسام است و تهوع و قی لازم آن و چون محکم شود زبل در قی
هندی اباک ۱۲ — براز
می بر آید علاجش همان است که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدای این علت فصد نفع
کلی دارد خاصه اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فائده دوا که خوردن آن انواع قولنج را
سود دهد گوشت هدهد و خراطین خشک کرده بریان و شاخ گوزن سوخته و این حوار تیز و صعتر را

در ساعت بنشانند **فصل ۸** اندر حبس یعنی قبض ماندن شکم ببدید و علاجش از باب
قولنج ظاهرست و شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد **فصل ۹** اندر دیدان یعنی کرم
شکم و وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند دوم عریض مشابه بدانه کدو و
آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند
و نشان دیدان آنست مطلقا که روزانه لبها خشک باشند و شب تر گردند و لعاب سائل
گردد و اما لذع شدن در فم معده و حالت گرسنگی و حرکت تصاعد احساس کردن خاصه حیات
ست زیرا که محل تولدش امعاء علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه خاصه
حب القرع و قسم سوم ست زیرا که اینها در قولون و اعور متولد شوند و خارش و دغدغه مقعد
خاصه قسم چهارم ست و این در روده مستقیم میشود و اکثر بکودکان می افتد علاج بکشند و
بیرون آرند بدینوجه که سه روز شیر تازه نوشانند پیاپی بقند شیرین ساخته و در روز
چهارم این دوا دهند بشیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و ترید و قنبیل هر یک پنج درم ترمس و
قسط تلخ هر یکی هفت درم شیح ده درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت
شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بکرمان و اگر مزاج گرم بود زنهار دوای گرم نباید داد
و در ینحالت این دوا نفع ست پوست درخت انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن
بنوشانند کرم بکشند و بیرون آرد و اگر خوردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر
این نیز مشکل باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و قنبیل
و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و یکی ترین حیل بهر کرم خرد آنست که
حنا و موم بهم سرشته شاف سازند و بر آرند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل چراغ
بدارند و کناره مقعد بکشایند و هر چه بر آن آید بگیرند و زیت الفاق

در اخراج جمیع اقسام دیدان سود دارد و بخورند یا بر مقعد بمالند **باب ۷** در امراض

مقعد و در وے چند فصل ست **فصل ۱** در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد فروبها

پدید آید پس اگر خون و زرد آب ازان برآید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و نامهای

بواسیر حسب تشابه بچیزے ماخوذ ست چون نخلی و عنبی و تینی و ثولولی و تمری و توتی و

تشبیه بنخل بنابر کثرت تخیلے دبست و تمری و جز آن بنابر مشابهت صورت اثمار مذکور

و سبب این مرض فساد خون ست لغلظت باشد که از اختلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش

و ورود و لذع باسور نشان خون صفراوی ست و خاریه و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت

لذع دلیل خون غلیظ علاج فصد کنند حسب حاجت خون گیرند و اگر مانعی بود بین الورکین

حجامت نمایند و طبیخ نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند به

قرص کهربا و تسکین تا که خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار بستن نباید کرد که خروج

او از اکثر امراض ایمن سازد و اگر باسور ممتلی باد و در بود و خون ازان نیاید باید که بطبیخ خطمی و

قبست تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده

آب پیاز و زهره گاو و عروطینه باهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و پیاز فقط

گرم کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت

نباید و مرهم سپیده بهر تسکین درد مخصوص ست و روغن گل زرده بیضه مرغ بیشتر و آنجا که

باسور بیدرد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند بشاید اما قطع خالی از

خطر نیست و اگر کنند یگان یگان عدد باسور نگهدارند تا بی آسیب باشد و تبخیر مقل و مرو شحم حنظل

و سلیخ ایجاد افماع بادنجان مسقط و مبیس ست مفرده و مجموعه **فصل ۲** در بواسیر مجی و وے

آنست که در امعا ریح غلیظ متولد شود و درد آرد و آن ریح گاهے باسفل فرود آید و گاهے بجانب پشت

باطراف وباشد که اسهال خون آرد وقراقر لازم اینمرض ست علاج تنقیه سودا نمایند
وچیزهائے بادشکن دهند وازین نفع دارد پوست بیخ کبر بیخ جز وصعتر بری نصف جز شربتی دو
درم ودلک وحمام وسواری اسپ ریاضت سودمند ست وفصد باسلیق در اکثر مفید **فصل ٣**
در ناصور مقعد وآن قرحه البیت غائر عسر البرء که در سر مقعد افتد بطرف روده مستقیم
وپیوسته زرد آب ازان برآید علاج نخست قرحه را بشگافند تا زرد آب برآید پس
شیاف غرب بآب بسایند وصبح وشام دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانید وسرین بالای
بالین نهاده وتا آن دوا خشک شود همین هیأت بدارند واگر در ناصور فتیله توان رفت فتیله
بادویه شیاف غرب آلایند ودر آب صمغ گردانیده بگذارند دران واگر مبل را به پنبه پیچیده بجای
فتیله بعمل آرند همان طریق بهتر باشد وهرگاه ناصور در روده نافذ باشد وباد وبراز ازین
راه برآید ودرینوقت متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد **فصل ۴** در ورم مقعد وقتی
اگر گرم بود ویا درد والتهاب باشد وعلاجش فصد ست با حجامت قطن وشبیه بیضه مرغ
بروغن گل آمیخته در ها دن قلعی یا اسرب صلایه کرده نهادن واگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند
وبدانند که فی نفع تمام دارد وملاک امر تعدیل ست باشربه واغذیه مناسب وهرگاه ماده روی
بتجمع آرد زود بشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند ماده غائر شود وناصور گردد
واگر مزاج سرد بلغمی بود رخاوت ورم وفقدان آثار حرارت پیدا باشد وعلاجش قیست مرهم
محلل نهادن واگر پخته باشد بشگافند واگر صلب بود ملین یا محلل چون پیه بط وپای آن نهند
فصل ۵ در شقاق مقعد وعلاجش همان ست که در شقاق لب گذشت واحتراز از آب
بسیار سرد وبسیار ترش لازم ست وکذا ایک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین
علت صبح شربت بنفشه بروغن بادام بالغا تهیه انه آمیخته بایدداد واز اغذیه ملینات باید خوراند

وازین خشکی ست که در بستر سفو اتفد ۱۲ طب اکبر ۱۲

فصل ۶ در استرخاء شرج و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وے خروج
ثقل و باد وست بے اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب
گواهی دهد و تریل پیدا بود و علاجش تنقیه ماده مرخیه است و تبدیل بدانچه در فالج
گذشت نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر فسخ یا هتک عصبه بود
از ضربه یا سقطه یا قطع بواسیر و قوع آن دفعة و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج له فصل ۷
در خروج المقعد وے اگر از ورم بود تدبیرش نماینده این بعنوان آید و اندرون و وحیله ادخال
مقعد متورم آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر کنند و
اگر استرخاء عضله ممسکه بود و این بسهولت بر آید اندر شود و تدبیرش آنست که روغن گل
خام بر مقعد بمالند و سپید از زیره و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه و پوست انار باریک
سازند چون غبار و بر آن پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم بر بندند فصل ۸ در
قروح المقعد علاج مرهم اسود و سایند نهند و هرچه قوی التجفیف باشد ذرور سازند
و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیر همان ست که در قروح
مطلق ضبط یافته فصل ۹ در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت
و علاجش گذشت و اگر خلطے بود و انا خلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و حجامت
عصعص و جمیع مفید دمکه و روغن گل با لیمون لعابات نافع باب ۱۸ در امراض
کلیه یعنی گرده فصل ۱ در سوء مزاج کلیه که معلوم نشد استو نشان او وجود آفت در محل آن
و دیگر آثار حسب حرارت و برودت ساذج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت
و کذالک علاجش و در حار کافور نفخ تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصاة
است فصل ۲ در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول ست و در دو آن

یعنی لاغری گرده ۱۲

وتخافت بدن وقلت باه ووجع نرم در صلب ومؤخر سر لازم بودن علاج قطع سبب کنند پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر بیاید ودواء الترنجبین نافع ست وادویه مبهیه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه نشان او درد کمر ست خصوص عند انحناء وانتصاب وانتقال از پهلو به پهلو وایضاً ضعف باه وقلت تقاضا بول وغسالی بودن آن بعد هضم کبدی ومائی بودن آن قبل وے دلیل آنست علاج اگر سوء مزاج سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج واگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند واگر سستی جرم گرده واتساع مجاری وے موجب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه بر آن گواهی دهد علاجش منع سبب ست وتقویت کوشیدن بهر چه مقوی کبد ست مقوی گرده ست ومعجون لبوب نفع تمام دارد وکذالک اغذیه مبهیه **فصل ۴** در ریح الکلیه نشان او وجع وتمدد حوالی کمر ست بی ثقل وبے آثار سنگ وحالت جوع خفت یافتن علاج زیره وشبت وتخم سداب وبابونه بر گرده ضماد کنند وشربت بزوری نوشانیدن وآنچه بادشکن ست خوردن وبالهمن نفع دارد وتجوید هضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه سبب آن یا ریح باشد یا ضعف یا ورم یا حصاة یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب ست ودر جمله از طبیخ بابونه وشبت وخطمی وبرگ کرنب آبزن ساختن نافع تر ست **فصل ۶** در ورم الکلیه علامت وعلاج حسب ماده همانست که در ورم جگر گذشت ووجع موضع کمرگاه لازم نیست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکے بالاتر باشد واگر در ایسر بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلند تر ست وشدت درد دلیل آن ست که گرده از آنجا که نزدیک بغشا وعلائق است ورم کرده باده گرم واگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود واگر در نواحی روده

بود و بر د غاز بود و باشد که قولنج آرد و ورم گرده که مزمن شود فصد باسلیق نفع تمام دارد **فصل ۷** در قروح الکلیه نشان او خروج ریم و خون و قشور ست در بول و وجود وجع در گرده و علاجش تعدیل خلط ست و فصد از جانب عضو ماؤف کردن و دینجا مسهل قوی زنهار ندهند اما ملین سبک مجوز ست و بعد از تعدیل و فصد مدرات دهند حسب حرارت و برودت و بعده مدملات نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور سودمند **فصل ۸** در جرب الکلیه نشان وی وقوع خارش و دغدغه است در آن موضع و علاجش تنقیه است و قی در هفته دو بار لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانیدن و شیاف ابیض بروغن بادام در احلیل چکانیدن بنادق البزور خورانیدن **فصل ۹** در ذیابیطس و این مرضی ست که آب بمجرد نوشیدن از راه بول بیرون آید و علاجش حسب حرارت و برودت پوشیده نیست در حار قرص کافور طباشیر و قرص ذیابیطس در بارد مثرودیطوس و معجون ماسک البول باید داد **فصل ۱۰** در حصاة و رمل که در گرده متولد شود و این مرض اکثر بنوبت افتاد میکند بعد یک ماه و یک ماه و یک سال یا کم و بیش و علامت وی ثقل و تمدد قطن ست و صفرت و حمرة بول و خروج سنگ ریزهای گاه گاه و غلبه درد و امتلای امعا و آنجا که سنگ بود اعراض بشدت باشد و در ریگ بخفت علاج قی فرمایند و بعده بمدر و مسهل مناسب پردازند و منقیات خورانند و عند شدت وجع در آبزن که در وجع کلیه گذشت نشانند و معجون عقرب و معجون حجر الیهود در تفتت اثر تمام دارد و پرهیز از مغلظات و تجدید هضم لازم شناسند و کذالک در خلو ریاضت کردن و حمام معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بهتر که بعد خفتن آب سرد در اثنای طعام و بر نهار و گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصاة است **باب ۱۹** در امراض مثانه

فصل ۱ در ورم مثانه و وے اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود مع النخس

والانتفاخ وتپ گرم وعسر البول پیدا باشد وعلاجش فصد باسلیق ست در ابتدا
وبعد سه روز رگ بالبض زدن وملین مبارک دادن باب عنب الثعلب در ابتدا از نهار بدرات
قویه دهند ودر لوعات صرف قطعا ضماد نمایند خصوص درد کوه وهرگاه ماده روی بجمع
آرد در نضج وانفجار وتنقیه مده واندمال کوشند چنانچه قاعده او رام اعضای باطنیه است
واگر بارد بود از صلابت ولین ورم ودیگر آثار که مخصوص بلغم وسودا است توان دانست که وسود
یا بلغمی علاج در بلغمی قی وحقنه حاده نشستن در آبزن محلل ونوشیدن ماء حار مع
ماء العسل وخیار شنبر نفع دارد ودر سوداوی چیزهای ملین ضماد نمایند ونطول سازند واب
کرنب وآب نخود نوشانند واز تخم خیارین وبابونه انیسون پرسیاوشان فلوس خیار
شنبر جلاب سازند ودهند وروغن بادام آمیز نمایند وبدهد قطعا در ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد
وبعد ظهور نرمی در ورم فصد صافن یا باسلیق نافع است **فصل ۲** در قروح مثانه ولثنا او
خروج قشور در بول ونتن بول وعسر وحرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت و
هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند وآنجا که
چرک بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیه قرحه اثر تمام دارد وپوشیده نیست
که دل قرص مثانه رسانیدن دوا به تخرج بول اسرع النفع است ودر مجری بول زمان بزرق
توان رسانید **فصل ۳** در جرب مثانه ولثنا او ظهور و جع وخارش است ودرین محل و
حرقت ونتن بول هم باشد که بول الدم آید علاج در تنقیه وتعدیل کوشند وبسبب تنقیه تعدیل بالی
بیشتر کار فرمایند که درینجا التعدیل اسرع البرء است بخلاف جرب کلیه در وی تنقیه اولی تر است و
لعاب بهدانه وشیر زنان در روغن بادام در مجری بول چکانیدن نفع دارد واگر بدین حقنه
کنند مثانه را انفع باشد وبهترین غذائش جو وپاچه وامراق چربیا نمک وشیر برنج باشد
جمع مرق بمعنی شوربا ۱۲ جریب

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقیب بول الدم
یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف ست و بالکه لرزه افتد
در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا با قدری خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند
و پنیر مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خورانیدن و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن
نافع ست و هرگاه بدین تدبیر نگذارد چیزی که قوی الادرار بود و مفتت الحصاة باشد
بدهند و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانیدن و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آنرا در
احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و آنجا که هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند
و خون بسته از سبیل حصا بیرون آرند عنق مثانه را شق کرده غذا در نمرض آب مرغ یا نخود
سیاه و دارچینی پخته سازند **فصل ۵** در وجع مثانه و وی یا از قرحه یا از جرب این هر سه
گفته شد یا از حصا یا از ریاح افتد و این هر دو نیز گفته شود یا از سوء مزاج افتد یا از دفع
کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هر دو در اینجا مذکور میشود بر دو قسم **قسم اول** آنکه از سوء
مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حاره
گواهی دهد و علاجش تبرید بایست اکلاً و طلاءً و بنادق البزور بارد سریع الاثر ست و اگر
بارد بود سپیدی بول و تقدم مبردات قویه چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از مثور ریاح
بارد نیز پدید آید و علاجش سکنجبین عسلی غذا او دو است و آب شبت گرم بر مثانه ریختن زود اثر
میدهد **قسم دوم** در وجع مثانه که بسبیل دفع طبیعت افتد نشانی وی وقوع آنست
در روز بحران و بول بدرور برآمدن و علاجش اعانت بر ادرار ست **فصل ۶** در خلع
مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج
خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و حنجره خروس سوخته با آب

نیمگرم و ادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه عضو متمدد شود
احتباس بول پدید آید و اگر انسداع در عضله رو نماید سلس البول پدید آید بالجمله
آنجا که تمدد عضله بود یا فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر مثانه با خلع جمع
آیند اول ازالهٔ مرض دیگر باید کرد بعده بتدبیر خلع متوجه باید شد **فصل** در انتفاخ مثانه
و این را ریح مثانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است در مثانه پس اگر بی ثقل و با
انتقال باشد از ریح فقط است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبت است
علاج چند روز ماء الاصول حار دهند فقط یا با اندکی روغن بید انجیر و بعده دو مثقال روغن
بید انجیر به سبیل و مثلم خورانند و روغنهای بادشکن مالند و چکانند و روغن زعفران خوردن
و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول بعسر آید پوست خربزه خشک هم بکوبند و نقیع دهند
با آب زن در آرند و آنجا که با رطوبت بود فی متواتره تریاق مثرودیطوس مع انجیر نفع کلی دارد **فصل**
در حصاة المثانه و نشان سنگ مثانه حکه بیخ قضیب و بعد بول باید که باز تقاضای بول
شدن و تحبیه نعوظ و تواتر قضیب بیکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما
احتباس با عسر بول و درد مثانه همیشه نمی باشد در بنجا گرد وقتیکه در دهن مثانه که مخرج
بول است سنگ بند شود و عام است که سنگ در میان مثانه تولد کند بسیار از گرده بمثانه فرود آید
و هرگاه درد در گرده و چون خوله ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ از گرده بمثانه
فرود آید علاج آنچه در حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه هرچه قوی تر بود بعمل آرند و روغن
عقرب و روغن بخشک و مانند آن بر عانه مالند و در احلیل چکانند و اگر ضرور افتد سنگ کاری
بیرون آرند و بجز سن هفده و نوزده شق تجویز نیست و جماعت کتاب این توان کردن فیه خطرا عظیما
هرگاه سنگ مخرج بول بند شود و عسر بول درد آید بیمار را بر غلطاک بپشت ... و پا او بر داشته و اگر هم تا ...

اسفل تا اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا بر می آید و در جوف مثانه می افتد و بول کشاده میگردد و حجر الیهود احلیل مجربست **فصل ۹** در حرقت بول و سبب سوزش اگر جرب گرده یا مثانه یا لذع مده که از قرحه اینها آید باشد تدبیر جرب و قرحه کوشند و اگر قرحه مجری قضیب باشد تدبیر وی آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود نشان حرارت جگر و غلبه صفرا گواهی دهد و علاجش تبرید است بدانچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرده و روغن گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در نطول لعاب اسبغول بدارند و اگر خراشیده شدن رطوبت که در مجری بول ملتصق است بالتقدم شرب مدرات حاره و کثرت جماع و مانند آن از امور محلله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن و دیگر العیه و مغریات استعمال نمودن شربا و قطورا **فصل ۱۰** در احتباس بول و اگر نوعی باشد که اصلا چیزی از بول بر نیاید آنرا خوانند بالف و الاحصر نامند بعضی سبیش اگر ورم گرده یا مثانه یا حصاة اینها یا مو و خون یا مده در مثانه باشد گفته شده اند اینهمه و اگر برامدن گوشت زاید بود در مجری بول فقط آثار دیگر امراض گواهی دهد و علاج ندارد و لیکن بهر نفع تا آبزن میکنند علاجه طبیخ مرخیات و این مو دمی باثر نمیگردد و اگر انقراض عضله بود که عاصر ست مر عنق مثانه را نشانش استرخاست و چون بر مثانه غمز کنند بول بآسانی برآید بادر رو علاجش تسخین ست شربا و طلاء و دروغن که در فالج ست بالیدن و اگر انسداد خلط لزج بود در مجری که میان مثانه و قضیب ست نشانش ثقل عانه و تقدم تناول مغلظات و معجزات از آثار دیگر آفات علاج مدرات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فورا بعد خروج از آبزن روغن مسک و عقرب احلیل چکانند و اگر افتادن رطوبت مسدد مجری بول بود

دبرسا

از درد و خلط حاد و نشانش وجود آثار حرارتست و این نیز بابسرعتی انجامد و علاجش تبرید
ست و تبرید و تغریه و اگر سوء قوت واقعه بود نشانش آنست که زمانی طویل شخص به
تقاضای بول مصابرت کند به تکلیف سببی یا شغلی یا جهد و حبس شود و علاجش در آبزن
نشستن ست و بیماران مثانه را بایست منغمر ساختن تا بول بعصر بیرون آید و به
احیای دفعه روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین حیله نگشاید با قاطیر البول زنند
و طریقش معروفست و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد و از انکه مرور بول اذیت
میدهد طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشانش وجود آثار قروح و بثور است و علاجش
پس بالضرور بول بعسرت و تقاطر آید
از مبحث قروح جویند و اگر ضربه بود که بپشت و مثانه افتد باید دید که علت حبس حادث شد و ورم
یا وقوع تشنج و تحلیل در لیفهای مثانه اگر ورم ست تدبیرش رجوع نمایند و اگر تشنج یا
تحلیل بود فصد باسلیق نمایند و روغن گل مالش نمایند و اگر قبض و یبوست بود که در
مجاری بول افتد از حرارتست نشانش وجود آثار حرارتست و علاجش تطفیه یا قبض عدم
خروج بول اگر از ترک یا سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش ترطیب
تبرید ست و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از اعصاب بلغم عصبها در رباطها
نشانش وجود آثار تشنج ست و گاهی اگر بول آید اندک و رقیق آید نه با دوار بخلاف
استرخا و علاجش ازاله تشنج ست بدانچه گذشت و اگر انقلاع خصیه بود تدبیرش بگر خواهد
آمد متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که لذع بول خبر نیابد تا بدفع گراید فقدان حس
عدم احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش روغن زعفران یا بلسان یا حکاکی سست در اعلیل و چیزهای
خوشبو ضماد کردن و ماء الاصول بروغن بیدانجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن و اگر امتلا باقی بماند
دارند و اگر جلع مثانه بود تدبیر جلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا آفت عضو مجاور بود

تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقره‌ها که محاذی مثانه است بود بر دو فقار کوشند و

در سلس البول این را منتشر و جا بگوییم **فصل ۱** در تقطیر البول و اسبابی وی از مبحث

احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد **فصل ۲** در سلس البول یعنی بی‌

آمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا

ورم که در اعضای مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از مبحث احتباس جوید و اگر شرب مدامت

چون شراب خربوزه و مانند آن بود ترک سبب کنند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود

بعد ضربه و سقط عارض شود پس اگر بالا فصلت جذب فقار نمایند بمص محاجم یا تضمید رفت

و اگر بخارج ست رد او نمایند تا پیوسته آنچه با انقطاع ادرار مثانه انجا با علاج نپذیرد

فصل ۳ در بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر باطفال افتد و علاجش

تسخین ست و بازاله استفراغ رطوبت که شیافت بدانچه در سلس البول گذشت و بهترین

حیل آنست که از خواب مکرر بیدار نمایند و بول کنانند و شب آب طعام ندهند و این

دوا باید داد زیره کندر حب الآس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو

درم **فصل ۴** در بول الدم و سبب آن اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده بود نشان خروج

خون صاف است بی درد و بی امتزاج و هم پس آنچه اندک اندک آید از انفتاح رگهاست

آنچه بسیار آید از انشقاق رگ است علاجش فصد باسلیق ست و صافن و قرص

کهربا و قرص بول الدم دادن و حجامت بر فقره و بعانه نافع و آنجا که عقد در خون یا آب سر در مثانه

بیرند و مدرات ضماد سازند و تجر دار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب

بتخم گشنیز صابون ملطف ست و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون جدا

نتواند کرد بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است

مائل بسپیدی و غلظت باشد و اگر ضعف در جگرست مائل بسرخی و رقت باشد و علاجش
تقویت جگر و گرده است و اگر تا کل رگهای اعضای اول بود نشان قروح پیدا باشد و
تدبیرش همان گذشت و قرص کاکنج انفع اشیاست **باب ۲** در امراض که بمردان مخصوصست و
وی مشتمل بر چند فصل ست **فصل ۱** در نقصان باه و استعمال این عمل موقوف بر صحت
اعضای رئیسه است و پوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت و آرزوی
جماع ضعیف بود دوم آنکه آلت مسترخی گردد **قسم اول** در ضعف شهوت و اسباب ضعف
انواع ست یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و ریح و خون که ماده
شهوتست کم شود و نشان وی ضعف قوتست و تقدم جوع و علاجش تقویت ست
باغذیه لذیذه و ادویه مقویه و باه و لعوب غذا دوم منی کمتر تولد کند مع تناول اغذیه
بوفور و نشان وی قلت خروج منی و نزارت اوست و موجبش وقوع سوء مزاج ست
در آلات منی و تضرر از ممائل و انتفاع از ضد دلیلی قویست بر نوعیت سوء مزاج و
علاجش تدارک اوست سوم آنکه منی متحرک نشود و لذع و دغدغه در ذات وی نماند اگرچه
متولد بیشود و کثیر بود و ظاهرست که تا منی در حرکت نیاید و انجره از وی بر آید شهوت پدید
نیاید و نشان وی آنکه منی کثیر برآید و غلیظ بود و بدشواری خارج شود و ابتدای
نعوظ ضعیف باشد و بعد زمانی از دخول قوی گردد و علاجش تسخین ست و استعمال زعفرونی و
بلشب شود و معجون بزور و مانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و مودی
بضعف باه شود و علاجش بتکلف خود را مائل کردن ست بدین کار و نظر در تسافد حیوانات
و استماع کلام جماع و تناول ادویه مهیجه و عاقرقرحا بروغن مغز پنبه دانه طلا کردن بر عانه و
انثیین و قضیب نافع پنجم آنکه امری از امور وهمیه در نفس تمکن گیرد چون احتشام معشوقه یا

کراهیت او یا تخیل آنکه وی را بسته اند و بدان سبب شهوت زائل گردد با وجود صحت
اعضا و کثرت منی زیرا که امور نفسیه از سائر مؤثرات قوی‌تر ست و علاجش دفع آن خیال و وهم
بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی و ضعفی افتد و
علاجش اصلاح آن عضوست **قسم دوم** در استرخای آلت و سببش اگر ضعف
بدن یا ترک جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول گذشت تطلیل آب گرم و بعده
تمریخ بیشتر شود عقب آن تضمید بزفت در ترک جماع لازم ست و اگر قات تولد نفخ
و ریح بود در اسفل بدن بنگرند که از برودت ست یا حرارت و یبوست حسب آن تدارک نمایند
و این قسم از قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزهای نفاخ یا فتن ظاهرست و
اگر وقوع جنسی از فالج بود یا عصبی از انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد بر پشت
نشان و تقدم سبب و رقت منی و سهولت خروج او بی انتشار و علاجش آنچه در
فالج گذشت و حقنه و حمول و مسوح و مسخنه را در ینجا اهتمام ست و آنرا که آلت او در بین
عدت بر سیدن آب سرد منقلص و منجمع گردد علاج بدین باشد اکنون چند ادویه که
به تعظیم قضیب مخصوص اند ذکر کنیم اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا سرخ شود پس روغن
مورچه و مانند آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجربست و
اگر با آب کرفس مکرر بشویند آلت را بزرگ سازد و اگر بروغن گوسپند مکرر چرب نمایند قضیب
را و خراطین خشک یا علق یعنی زلو خشک در روغن بسوزند بسایند و طلا نمایند همین
عمل کند **فصل ۲** در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود و بسبب برودت و رطوبت
نشان آن کثرت بیاض و رقت منی ست و فقدان آثار حرارت و علاجش
تنقیه است بمسهلات گرم و قی نفع اتم دارد و معجون خبث الحدید

وشراب فنجنوش نافع واگر شهدانه را بجوشانند وبعسل آمیزند وبدهند بغایت سود دهد و
بهندی بهنگ گویند گرم وخشک است درسوم ۱۲
اگر کثرت منی وغلبه خون بود نشان او اعتدال قوام وکثر منی ست وقوت آلت و
علاجش فصد ست وجماع وتقلیل غذا وحموضات وهرچه مقلل منی وخون بود بایداد
واگر حدت منی بود نشان او رقت وصفرت وحدت منی ست وعلاجش تبرید ست و
تخم کاهو بغایت سود دهد واگر ضعف اعضا بود خاصه روسا نشان او آنست که با ضعف
باه بود وضعف عضو گواهی دهد وعلاجش تقویت آن عضو ست **فصل ۳** در کثرت شهوت
وسببش اگر کثرت خون ومنی بود خوبی بدن بران گواهی دهد واین را علاج نشاید کرد که ضرر
دارد واما اگر ضرورافتد بفصد واسهال وتناول حموضات تقلیل نمایند واگر حدت منی بود تبرید
کافیست وغسل بآب سرد نافع تر واگر کثرت ماده منی بود فقط مع ضعف وقلت خون
نشان او کثرت منی ودقت وبیاض ست وکثرت نفخ وعلاجش شونیز وتخم سداب وتخم فنجنکشت
وادنست وجوارش کمون نفع تمام دارد واگر قوت اعضای منی بود مع ضعف اعضا
رئیس نشانش ظهور ضعف ست در عضو رئیس مع قوت اعضای منویه وعلاجش
تحلیل اعضای منی ست وتقویت ضعف واگر ظهور بثور یا قروح یا حکه بود در اوعیه مجاری
منی نشان او غلبه شهوتست از جماع وانزال بلذت تمام وبسرعت شدن وآنجا که
بثور متقرح شود الم پیدا بود وآثار قروح نمایان وعلاج قروح مثانه تدبیر آنست از
فصد واسهال وغیر آن واگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا میشود
نشانش بشارت نعوظ ست وتقدم چیزهای نفاخ علاجش اگر حرارت غالب بود
مبردات دهند واگر رطوبت زیاده باشد مجففات ومحللات باد دهند واگر سودا افزون
باسلیق زنند ومسهل سودا دهند **فصل ۴** در درو منی ومذی وودی وسببش

اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیهٔ منی بود تدبیرش در سرعت انزال گذشت
واگر تشنج عضلهٔ اوعیهٔ منی بود نشان آن خروج منی ست بانعظ و سرعت و تواتر قضیب
و تدبیرش تدهین عانه و خصیه است و بعلاج تشنج کوشیدن ❊ اگر ضعف گرده
بود که شحم او بگداز دو بر آید و نشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند چیزی سپید
غلیظ بر آید بی لذت و دفق و آثار ضعف گرده پیدا بود علاج ضعف گرده گذشت و
این قسم را بر سبیل مجاز در سیلان منی شمرده اند و الا فی الحقیقة سیلان شحم گرده است نه
منی و اگر استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را خواهشمند ساخته سیلان منی آرد
علاجش قطع سبب ست پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک
کنند ❊ اشتباه سیلان منی بزنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد که از
استرخای فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن قابض نشستن ست دوا نیکه
هم را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنکشت و بیخ سوسن هر یک دو درم گلنار
و برگ گل هر یک یکنیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند دیگر کندر
و ودعی را سود دهد شهادانج بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند فصل ۵ در منی الدم و سبب
او ضعف خصیه و گرده است و علاجش خصیتین بروغن مصطکی نهادن ست اگر بی حرارت
باشد و گرده را قوت دادن فصل ۶ در کثرت احتلام و علامت و علاجش همانست که
در دور منی گذشت و قطعهٔ اسرب بر پشت بستن بواسطهٔ محاذی گرده نفع دارد فصل ۷
در فریسموس و این مرضی ست که قضیب دایم قایم بود و تولترک علاج اگر غلبهٔ خون
بود تنقیه وی کنند و تبرید نمایند ❊ اگر از برودت و یبوست بود وی فرمایند و چیزهای
بادشکن بکار برند اکلا و طلاء و روغن سداب بمالند بر عانه و پشت فصل ۸ در
دار سهال احتراز نمایند

غایطه و این مرضی ست که وقت انزال غایط بی اختیار بر آید و سببش ضعف اعضاء رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت ست و شیافه از اقاقیا و رامک و گلنار و صمغ و کندر ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بروغن ناردین مقعد را چرب کردن و عند مباشرت باید که شکم خالی باشد **فصل ۹** در ابنه و آنرا علت المشایخ نیز گویند و این مرضیست که در امعاء مستقیم حکه پدید آید و جماع کنانیدن خواهد و علاجش اگر مادهٔ ست تنقیه نمایند و اگر از غلبهٔ مزاج انوثیت ست بضرب و شتم **فصل ۱۰** در اورام انثیین سببش اگر خون بود عظم ورم و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاج بعد فصد و حجامت پشت و ساق و ادعات طلا کنند در ابتدا و بعد رادع و محلل و بعده محلل صرف چنانچه در باب اورام مضبوطست و اگر بلغم بود رخاوت و بیاض بود علاجش قی و منضج و مسهل بلغم دادن و آرد باقلا و نخود با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت و کمودت باشد علاج ادویه ملینه ضماد نمایند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح بود عضو منتفخ باشد و آثار مادهٔ دیگر نبود و علاجش تسهیل ست و کمونی خوردن اگر شکم ملینه بقی و مسهل پرداخته یا ماقی و در امراض سفلی نافع رست و بخطر فی الجمله ورم که در کیس خصیه فقط بود اعراض بخفت پیدا شود و محسوس می بود و آنچه در بیضه پیدا شود شدت اعراض و تب و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن نیست نه ورم علاج بنج و شوکران و تفاح و عنب الثعلب و خشخاش و مانند که بحجر المسن با کشنیز ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر پستان نهند بزرگ شدن ندهد و تقلیل غذا شرط ست **فصل ۱۲** در عاقونا و این مرضی ست که در قضیب با فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف خونست و بدان تنقیه عام و در بر قضیب

مردان و در فرج زنان چسپانیدن نافع تر بود اصلاح غذا مفید **فصل ۱۳** در وجع الانثیین و
سببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید و تدهین ادهان
گرم کافی ست و اگر سوء مزاج بود حار یا شد یا بارد معتدلات این بارها گفته شد شربا و
طلاء و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود فصد لازم ست و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و
نیلوفر و کدو نافع **فصل ۱۴** در تصغر الخصیه و سببش برودت ست که بیضه را افسرده سازد
تدبیرش استحمام و ارخا و تسخین ست **فصل ۱۵** در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که
تمام بسوی مراق برود و در ظاهر هیچ نماید و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور و حرکات
پدید آید اما در ارتفاع اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه در وهم نمیباشد اما
چون دیر ماند اذیت آرد علاجش استحمام ست و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام
آبدن محجمه بزرگ بر خصیه گذارند و بتدریج بکشند فرود آرد **فائده** گاه باشد که قضیب تفع
شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همان است که گفته شد بهر نزول خصیه **فصل ۱۶**
در دوالی الصفن و دوالی آنست که رگهای کیس خصیه بر آمد شوند چنانچه در پای مردم
می افتد و علاجش همانست که در دوالی پا بیاید و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در
ورم صلب خصیه گذشت زائل شود **فصل ۱۷** در استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه
علاجش مازو و پوست انار و گل سرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن نطیل **فصل ۱۸**
در قروح قضیب و خصیه و حوالی آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا
و علاجش ذرور اسفیداج و توتیا کنند و در اوّل مرهم و اگر چرک غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه
دیر مانده باشد علاجش باین مرهم کنند دم الاخوین مر هر یک دو مثقال صبر مردار سنگ
انزروت هر یک دو درم بروغن گل سرشته نهند **فائده** قرحه که در احلیل افتد حرقة البول و درد موضع
دموم سپید دو مثقال ۱۲

بران گواهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحهٔ مثانه گذشت فصل ۱۹ در ورم قضیب
تدبیرش از ورم خصیه جویند فصل ۲۰ در حکهٔ خصیه و قضیب و علاجش فصد ست و حجامت
زانو و ران و اسهال صفرا و بعده تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل باید و سپیدهٔ
بیضه طلا کردن فصل ۲۱ در شقاق قضیب علاجش از شقاق مقعد گیر فصل ۲۲ در
ثالیل و بثور صلب که بر قضیب و نواحی آن پدید آید علاجش سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ
آمیزند و طلا نمایند و بمبحث ثالیل مطلق رجوع نمایند فصل ۲۳ در سدهٔ مجرای قضیب و
سببش اگر شره بود بول بدشواری آید و حرقت کند علاجش فصد ست و شیرهٔ تخم خرفه
و تخم خربزه بشربت خشخاش دادن و اسبغول و روغن بنفشه و بادام و قضیب را بروغن بر کنار شیاف
بروغن گل و شیر دختران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز
آمیزند و اگر خلط لزج باشد که بچسپد در احلیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول خلط ظاهر
شود و علاجش بمدرات دادنست و بطبیخ مرخیات تنطیل کردن و در بن طبیخ روغن
بابونه قدری آمیخته زرق نمودن در احلیل و اگر ثقل بول بود بول بعسر برآید بی حرقت و بی
خروج بلغم در بول علاج اگر ثقل بول بمخارج قریب بود صبر سپیده ارزیز بروغن گل
بچکانند و اگر قوی الوجع باشد بفصد صافن و حجامه و اندازه فصل ۲۴ در اعوجاج
قضیب یعنی کج شدن سببش یا تشنج عصب بود یا ورم عضله و علاجش بعد ازاله سبب
تلیین عضو ست بمالیدن روغنها و بعد آن پس باید است کردن در حمام تا راست شود باب ۲۱
در امراض صفاق و ثرب و مراق بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشائی که زیر مراق ست
صفاق خوانند و پردهٔ غلیظ چرب را که زیر صفاق و مماس احشاست ثرب خوانند فصل ۱ در
قیلة و آنست که منفذ صفاق که در کش ران واقع ست بجانب خصیه بکشاید یا پردهٔ مذکور ازینجا

صح چون روغن سوسن و نرگس و پیه باکیان و لیطه سفر ساق گاو و موم ۱۲

بشکافد پس شب یا امعا یا باد یا آب در کیسهٔ خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق
و جمهور ادره و قیله نیز نامند و آنجا که نازل در خصیه ماده غلیظ بود قرو اللحمی خوانند و این فصل پنج
قسم ذکر کنم قسم اول در قیلة الامعاء و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و
بمشقت بالا رود و وقت رجوع قراقر کند و در بعضی گاه با تخمه قولنج افتد علاج بتدبیر حاملین
در روده را برگردانند و اگر زود نگردد آب گرم بریزند و در آبزن بنشانند پس الیه را دین ضماد
برین خصیه کشیده بان عانه نهند مصطکی دانه زرد و کندر جوز سرو و برگ سرو و اقاقیا و گلنار
و مردم الاخوین شب و یا و حضض و اهل و صبر جمله را برابر کوفته بیخته بپیش باهی ثمر و آب
عنب الثعلب گداخته و برانه کشیده بگذارند و بر قاده هموار برنهند تا محکم شود تا سه روز بسته
دارند و مریض بر پشت باید که خفته باشد و بعد از سه روز بر خیزد برفق و بگردد از هر چه مضر بود
اکلاً و شرباً و عملاً پرهیز کند و پیوسته جوارش کمونی بخورد و بلجام یکه بارین کار مخصوص است بسته
دارد قسم دوم در قیلة الثرب و نشان وی نیز عسر رجوع ست اما بی قراقر و بهمین
فرق میکنند و بمعانی و علاجش تمامی گذشت قسم سوم در قیلة الریح و نشان وی
آنست که بآسانی بالا رود قراقر شدید کند و علاجش چیزهاء بادشکن او نست و از باد
انگیز پرهیز اخیارات [illegible] را بسته داشتن قسم چهارم در قیلة الماء و نشان او آنست که
کیس خصیه سنگین و آبناک نماید و هیچ حیله بالا رود و علاجش تنشیف آب نست بدانچه در استسقاء زقی
گذشت و اگر سود ندهد بزل کنند بطریقیکه معروف ست قسم پنجم در قیلة که قرو اللحمی گویند و نشان
او غلظت و صلابت و تمدد ست که در کیس خصیه محسوس باشد و نه جرم کیس و بهمین فرق میکنند
درین و در ورم صلب خصیه علاجش تنقیه سودا ست و هم بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت بردا
فصل ۲ در فتق مراق البطن و فتق الاربیه باید دانست که گاه باشد صفاق از جای تا بالا تر

یا فرو تر از آن پاره شود و مراق سالم باشد پس آنچه با تحت صفاق ست از صفاق بالاتر آید و مراق را از آنجا بلند نماید و همچنان گاه باشد که در محل اربیه یعنی کش ران شق در صفاق افتد و در آنجا نتو پدید آید و فتق البطن و الاربیه بیشتر ازنان شود علاجش ربط آن محل ست برفاده ثقیل و عصابه محکم و ادویه و پرهیزهای که در قبیل گفتیم و بدانند که این مرض به نمیشود و تدبیر زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهد **فائده** در ابتدای قیل و فتق داغ دادن بسیخ گرم انگشتان هر دو پای نافع گفته اند و همچنان رگ سطر که در بیخ زرانگشت است از دست مخالف علت داغ دادن **فصل ۳** در نتو السره و اگر یوم ولادت شده باشد بسبب رداءت قطع ناف یا آسیبی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بربط رفائد و چون این مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق آنجا باشد یا از اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقاء زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی می شود یا از رویدن گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد آمدن خون آنجا نشان فتق برگشتن فرو نشستن عند الغمز با قراقر یا بی قراقر و نشان رطوبت ثقالت و نشان باد لین ملمس از دیاد و نقصان متواتر باد انگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت و بودن بر یک حالت و نشان جمع خون رنگ تغیر بنفشی یا سیاه نمود علاج آنچه از فتق باشد گذشت تدبیرش و آنچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقاء زقی و طبلی گیرند و آنچه از رویدن گوشت باشد تعرض نکنند و آنچه از اجتماع خون باشد از دوران چسپیدن ادویه قابض که دهن رگها به بندد و در رعاف گریافته ضماد سازند تا باز بر نیاید **باب ۲۲** در امراض که بزنان مخصوص است **فصل ۱** در عقر یعنی حمل نگرفتن و سببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب یا ساذج یا مادی علامتش حسب

سه زیراکه دران بقطع می افتد و دران خطرست ۱۲

۱۴۴

سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت سواد و خونست و دلیل برودت
رقت و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی فرجست و قلت حیض
و دلیل رطوبت سیلان رطوبت است از رحم و همچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه
حمل نماید و آنچه مادی بود از لون رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط
فربهی بود علاجش تهزیل ست و اگر افراط لاغری بود علاجش تسمین ست و اگر حبس حیض
بود علاجش ادرار او و اگر ورم رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت وی بود علاجش رفع سبب
و هر یک ازین در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی
انتفاخ عانه ست و ظهور باد از فرج وقت جماع بآواز و علاجش کسر باد ست و حقنه عطری
نهادن و روغن شبت انجیر لقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و گوشت طیور غذا
کردن و اگر وقوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلابت رتق یا ثولول و مانند آن بر حیه
مسدود فم او شود علاجش ازاله سبب بود چنانچه بیاید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند
اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی درد رحم ست
وقت جماع و تدبیرش مایل کردن رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسیار عشت بر جستن زن بعد جماع
و حرکت عنیف و مانند آن که موجب ازلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب باشد فائده
گاه باشد که عقر از جانب مرد بود و در صورت علاج مرد باید کرد و فساد مزاج منی
دریافته و در حقیقت عضو مطلع شد و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود
بالخاصیت مثل بعض شجار که بر سر گز باری نیآرند عقر حقیقی این ست که این را علاج نیست و بجمله
امتحان عقر حقیقی که از مرد ست یا از زن آنست یعنی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر
آب ایستد و نشیبی نشود عقر از جانب اوست پس بیان ادویه که بالخاصیت یاری دهند

احتباس براده دندان فیل یک مثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از ان بنوشانند دیگر پنیر مایه خصوص پنیر مایه خرگوش فرزجه نمایند متصل بپاک شدن حیض و عنقریب مجامعت نماید **فصل ۲** در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سببش یا از امور خارجیه بود یا نفسیه یا بدنیه و علاجش منع سبب کافیست و تفصیل اسبابش در عقر چونکه این هردو متحد الاسباب اند در اکثر **فصل ۳** در عسر ولادت تدبیرے حسب تقاضای هوا و حال پوشیده نیست و طریق صواب درحق حبلے خاصه آنانکه ولادت آنها العسر باشد آنست که در ماه هشتم نوشیدن شیر شروع کنند بقدر هضم و قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم برو ریزند و در آبزن نشانند و فندقین نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله و پیش ازین باید که از بول و غائط خود را خالی کند و از آب سرد و ترشیهای دیگر و ترشیها احتراز کند و بر درد صبر نماید و دم فرو کشد و آواز نه دهد و بر پائے زور کند و قابله روغن بادام یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیمگرم بر فم رحم بسیار مالند تا طفل بسهولت برآید و کراویه که بالخاصیت عسر ولادت را یسیر سازد و سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست چپ نهند دیگر لبید بر زانوی راست بندند دیگر دارچینی خورانند اگر حلتیت با چند بیدستر آمیزند و بدهند زود اثر کند اما اگر حرارت نباشد توان داد دیگر پوست خیارشنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بپزند و بشربت بنفشه یا بخود آب آمیزند و بخورانند مجربست و حوامل را عطر بایست بسیار نباید نمایند خصوص وقت وضع که قطعاً مجوز نیست **فصل ۴** در احتباس مشیمه و موت جنین نشان موت جنین آنست که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زنند و علاجش مبادرت در اخراج ست باید که مشکطرامشیع و پرسیاوشان و هیل هریک سه درم ترمس ابو دینه هر یک دو درم بجوشانند و باده مثقال نبات نوشانند و عطسه آورند و نشانیدن کنند و شونیز و جز آن

چون عطسه آمدن گیرد دهن وبینی آن بگیرند تا قوت عطسه درون افتد ومدد دهد واگر پوست
مار وسرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند ودود آن برحم رسانند زود برآرد ودیگر هیچ حیله
برنیاید قطع جنین باید کرد وقوابل که باین کار مخصوص اند میدانند طریق آنرا **فصل ۵**
در احتباس نفاس وتدبیرے از احتباس طمث جویند بیان ادویه که در رحم را لطیف زنان
را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند وبرحم رسانند دیگر شبرخز نگرم کنند وآبدست
نمایند دیگر سم استر وخر دود کنند دیگر آب صعتر نوشانند دیگر طبیخ خبازی نوشانند وبه رحم
رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد تواند ادپوست خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند قدحے
ازان بنوشانند **انتباه** گاه باشد که باسقاط حاجت می افتد وناضرورت نبود ازکتاب این نشاید
خصوص بعد ظهور حیات وتدبیر اسقاط انبست فتیله از کاغذ بافته بدهن رحم گذارند واگر این
را بقطران یا آب حنظل یا بطبیخ او یا بزهره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر انگزه بهمدم
سداب خشک وهم مریک درهم بکوبند وبطبیخ ابهل دهند صبح وشام این یک شربت وغذا نخود
آب باشد دیگر تریاق اربعه مجرب است وهرچه باخراج مشیمه وجنین مجرب است نافع هنگام اسقاط نخست
استحمام وتدهین شکم بروغن بید انجیر وشراب امراق مجرب لازم است بعد مسقطات بکار بستن پس از
استعمال مسقل وخروج تنقیه کنند برحم تا خون سائل شود وغلیظ نگردد **فائده** هرگاه خواهند زن
بارنگیرد تدبیرش این است که بعد از جماع زن را جهیدن فرمایند هفت بار یا نه بار وفورا برخیزانند
انزال عطسه آورند وسر قضیب بروغن کنجد آلوده جماع کردن منی بلغزاند دیگر فلفل بعد
جماع برداشتن دیگر سرگین موش باشهد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر مانع آید سرگین فیل خشک
کنند وباشهد بخورانند زن را **فصل ۶** در رجا واین مرضے است مشابه بحمل
فرق درین ودر حمل ازنجا که هنگام حرکت ودیگر آثار پوشیده نیست

از احتباس طمث ونفخ رنگ وانتفاخ پستان ۱۲

برزان و جهان فرق و رجاء و استفراغ ماهر آن با جمله صلابتی که درین جا می باشد

از همه فارق است و پیش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می آید و اگر انصباب خلط یا تولد

ریح بود و عقر گذشت اگر تولید صورت ناقص بود در رحم جهت آماس بر آب زن فقط و تدبیرش

استفراغ است بعد ازین چنین فصل در کثرت طمث یعنی از خون حیض آنچه زیر ایام معتاد

مسمی است یا تجاوز اگر سبب خون بود آثار امتلا پیدا بود و علاجش تقلیل آنست و اماله

بر ابط ثدیین و فتح حجامت زیر آن بعد فصد قرص کهربا دهند و بیشتر قرص مسک

و اگر رقت و حدت خون بود آثار صفرا پیدا بود و علاجش تنقیه آنست و تغلیظ خون

و قرص شیاف که در سوی گذشت بکار بستن صندل بر ناف طلا کردن و اگر کثرت مائیت

بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه بلغم است و اگر حدت و کثرت

سودا بود سیاهی رنگ خون یا تیرگی یا خشکی آن گواهی دهد علاجش تنقیه سودا است

بفصد و اسهال و اگر بواسیر الرحم یا قروح آن بود تدبیر آن توان کرد و اگر انخراق

رگهای رحم بود از ضعف یا وقت ولادت تدبیرش از قروح و شقاق رحم جویند و اگر زوال

... بود علاجش ... در شراب ... تشنگی ... طبیخ ... پیش از نشستن بر روغن

گل ... و ... اگر ... دراز ... فایده ... مانند ... فاد ...

... فصل در قروح و جروح رحم و ...

... خروج ... فقط با خون فقط یا ... با جمله ...

... اگر جراحت رحم ... فصد کنند ... قرص کهربا

... اگر جراحت ... کنند ... تدبیرش

حقنه ... روغن گل و روغن بنفشه و آب ... آمیخته تا ... پاک شود و بعد

مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند تا نفع کند و اگر قرحه در عنق رحم بود فرزجه دوای
مذکوره کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا و شیر جوشیده به صوف یا پنبه
حمول کردن و تنقیه رحم نفع تمام دارد و غنه شدت وجع افیون و زعفران بشیر
زنان حمول سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشان او ازدیاد وجع بوقت جماع و
برآمدن ذکر خون آلوده خاصه اگر در عنق بود علاجش بمراهم که در شقاق مقعده بکار آید کنند
و مرهم باسلیقون با پیه ایاره و روغن بنفشه نفع تمام دارد فائده گاه باشد که بسبب ولادت
یا ازاله بکارت حجابیکه در میان دبر و قبل است فتق بشکافد علاجش مرهم از مغز
ساق گاو و موم سپید و پیه گرده بز کنند و سنگ جراحت کثیر النفع ساییده بر فاده
نهاده بربندند تا العضو المنشق لاحق شود و از هرچه شقه باز شود پرهیز کند **فصل ۱۰** در حکه رحم و
علاجش بعد تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و بمثلث یا شراب
یا سرکه آمیخته حمول ساختن است بصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکة المقعد را
نیز تدبیر همان است **فصل ۱۱** در بواسیر الرحم و وی همچون بواسیر مقعده بود و
علاجش همانست که در بواسیر مقعده گذشت **فصل ۱۲** در ثؤلول الرحم و وی بلمس معلوم شود و
باشد که خارش کند و علاجش تنقیه بعده بیلست و مرهم سفیداج مالیدن اگر ثؤلول در عنق بود و
در رحم حقنه کردن اگر ثؤلول غائر باشد **فصل ۱۳** در ثالیل الرحم و این نیز بلمس معلوم شود و
علاجش فصد و اسهال سوداست و طبیخ بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن و مدام
قبل نشستن **فصل ۱۴** در ناصور رحم و وی قرحه مزمنه است و تدبیرش گذشت
فصل ۱۵ در سیلان رحم یعنی برآمدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف است
بمراعات حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۶** در سیلان منی زنان و فرق

در رطوبت منی آنست که رطوبت با عفونت باشد و منی سپید تر و با قوام تر از نسبت رطوبت بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت **فصل ۱۷** در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشانش وی سخافت بدنست و جز آن از لوازم وی علاجش فزودن خونست با غذیه مقویه اگر غلظت خون بود بسبب برودت یا منی لطف خلط غلیظ تقدم اسباب وی وجود آثار بر وی پیدا باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظ است و استعمال ملطفات شربا و بخورا و اگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارتست یا برودت یا یبوست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد و اگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد لیکن جهت امن از آفات کثرت فصد و ریاضت و تقلیل غذا لازمست و اگر رتق بود ذکر رتق می آید و اگر فربهی مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل است و اگر انحراف رحم بود تدبیر میلان وی نمایند **فصل ۱۸** در رتق وی آنست که چیزی زائد در فم فرج یا مابین فرج و فم رحم یا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب است و ثانی مانع دخول تام و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش استکاریست **فصل ۱۹** در نتوء رحم یعنی بروز رحم و نشانش خروج وی آنست که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و گاه از و غشی افتد و در فرج جسمی نرم محسوس شود و علاجش آنست که اول تنقیه امعا کنند بحقنه و تنقیه مثانه بمدرات بعده روغن زنبق یا گل بگیرند قدری روغن خلوق قدری غالیه در آن آمیزند و نیمگرم در رحم چکانند و بران بمالند پس بر پشت خوابانند و رانها بر دارند بنوعیکه کشاده باشد بهم نه پیوندد دایه را فرمایند تا از مرغی گرد به ساخته و بطبیخ قابضات که در شراب مطبوخ باشند تر کرده و در سحیق اقاقیا و رامک

بفتح میم و سکون را مهمله و فتحه میم مهمله و کسر زای معجمه و یای لنسبت ۱۲ مخزن

ورامک آلایند بوساطت آن رحم را بر وارند پس آن کرده هم آنجا بدارد و بر فانه و کمر فرج را محشو سازد و بعصابه بر بندد بنوعیکه الیق بود پس بر عانه و نواحی فرج قابضات ضماد نمایند و بر کمرگاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و بمکند و تا سه روز باید که بر همین هیأت بماند و از هر چه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته عطر یات ببویند و روز سوم برخیزد و آن کرده دور کرده تجدید نمایند و مرلوط العصابه مشی کنند برفق تا خاطر جمع شود **فصل ۲۰** در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و آن مسمی است بعد اصابع معلوم میشود قوابل را و ایضاً وجع در وقت جماع لازم آنست و باشد که زحیر رود و بول و غایط حبس گیرد علاج اگر سببش امتلا و امتداد رگها بود از خون فصد صافن کنند از محاذی شق مائل و اگر بقبض بود از اصابت برد آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه و پیه بط مالند و اگر از انصباب رطوبات بود بر رحم حقنه نمایند با یارج و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعد تمریخ قیروطی یا بشحوم بر انگشت تا اذیت نرسد **فصل ۲۱** در اورام رحم سببش اگر ماده حار بود و نشان وی تب دایم است و تواتر نبض و نفس و فساد معده و داغ و ظهور وجع در عانه یا قطن حسب موقع ورم در مقدم رحم یا مؤخر آن و جانبین اگر بهر دو جانب بود علاجش همان است که در ورم مثانه گذشت چون پیم کند و بشگافد تدبیر قرحه رحم کوشند و اگر بلغم بود وجع نواحی عانه مع الثقل پیدا بود و علاجش قی است و آنچه در ورم بلغمی مثانه گذشت و اگر سودا بود و نشان وی ظهور صلابت و میلان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال و استعمال مراهم و شحوم و ادهان از رقا و حمولا و طلاء و بطبیخ قنبت و خطمی آبزن ساختن شبا روزی دو بار **فصل ۲۲** در دبیله رحم ورم چون پخته شود و سر کند دبیله نامند علاج اگر در فم بود و بشگافد تا ریم بر آید و اگر در قعر بود و بدرات

نوشانند و او ویه مرخیه ضماد نمایند و همین تدبیر ملازم باشند و اگر ورم کشند انجیر و خردل
جوشانند و بطبیخ او حقنهٔ رحم فرمایند و جرم ایشها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و
بعد انفجار به تنقیهٔ ریم و اندمال کوشند چنانچه گذشت فصل ۲۳ در سرطان رحم و این اکثر
عقب ورم گرم رحم افتد و نشان او صلابت و حرارت و ضربانست و درد تا جانب سینه بر آمدن
و پشت پایها متورم شدن هر چند ورم مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد
باصلاح همی کوشند باستعمال مرهم در و نشان فرزجه و جز آن مرهم اسبل ضماد عجیب دارد
و جهت تنقیه دوا گاه گاه فصد و اسهال لازم است و اعانت به تنطیب واجب فصل ۲۴ در اختناق
رحم و این مرض مشابه است بصرع و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما
بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزی نمی شنود علاج در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی
و صرع گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعا نبویانند بلکه گوگرد و فتیل مشین همی بسوزند
و عطریات در رحم مالند و غمز کنند و اگر جماع ممکن باشد صاحبه اگر ترک جماع و ترکم
منی باعث بوده باشد نفع تمام بدهد و آنجا که حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند
و در حال افاقت حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد فصل ۲۵ در اجتماع آب در رحم و نشان او
احتباس حیض است و ظهور شبیه باستسقاء زقی و باشد که گاهی رطوبت از رحم بالا آید علاجش
تنقیه است و مدرات و اول آنچه از بهر استسقا و سیلان رحم گفته شد بکار بستن و جوع و ریاضت
نفع تمام دارد و گویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر دارد فصل ۲۶ در نفخهٔ رحم و نشان او
انتفاخ عانه است مع الوجع از زدن صوت چون آواز طبل آمدن لهذا بعضی در اثر نفخ گفته
اند حالتیست شبیه باستسقاء طبلی علاج تنقیهٔ بدن بکمونی و بادیان مطیب حقنا و فرزجه و ضمادا
و تکمید او آبزنها و هر چه در طبلی است درینجا بکار آید فائده و عذایط و ابنیه و عاقونا

بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همان سبب که در مردان گفته شد **باب ۲۳** در امراض ظهر و اطراف یعنی آنچه به پشت و دست و پای تعلق دارد **فصل ۱** در حدبه و آن زوال فقارست بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبة المقدم به تقصع نامند و آنرا که بیمین یا یسار باشد التوا خوانند اما حدبة المؤخر نامی علیحده ندارد و حدبه حقیقی همین ست و اسباب حدبه مطلقا پنج ست یکی ورم عضله نواحی فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار بند شود سوم رطوبت نائی که در جرم رباط فقار نافذ شده ارخا کند چهارم تشنج رباطات مذکور پنجم سقط و ضربه اما آنچه سببش باد غلیظ باشد مسمی ست بریاح الافرسه بالجمله علامت ورم تقدم وجع و صلابت ست مع حمی حاده و علامت باد شدت وجع ست فی تمدد علامت رطوبت سپیدی پوست و تقادم تدابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه ظاهر ست علاج در ورم تحلیل کنند و حسب حاجت ضماد استعمال نمایند و آنچه تا به ورم اعمال آرند و در ریحی آنچه در ریح الشوکه گفته شد بکار برند و در رطوبتی نیز همان کنند که بر ریحی و در تشنجی آنچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی مهره را بجا آرند و اگر فرو رفته باشد بجذب فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل یا قدری عاقرقرحا نشسته و اگر بیرون سو باشد بر آن به ید و به حرکه بود بعده ادویه قابضه ضماد نمایند جهت قبض آن **فصل ۲** در وجع ظهر یعنی درد پشت و سببش اگر وقوع سوء مزاج سادج بود در پشت نشان او احساس سردیست و دردی ثقل و انتفاخ از سخونت علاجش تسخین است اکثارا و ضمادا و اگر تولد بلغم بود و آن یا انصبابی بران نشان او وجع مع الثقل ست پس تقدم تناول چیزهای بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد حدوث آن عقب غضب و تعب و جز آنکه تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال شیاف و تقلیل غذا

النفع اما در آنجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات در اکثر کفایت کند بی تنقیه

و اگر از غلبهٔ ریح بود در ظهر نشانش همان ست که در انصباب رقت الاثقل که درین نباشد یا کمتر باشد اما در اکثر درد و ثقل بود و علاجش نیز همان ست زیرا که اصل این باد بلغم

ست و اگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع ست و تدهین پشت بروغن گل و سوسن و سنجان و اگر کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را و اگر ضعف کلیه بود علامت و علاج او گذشت و اگر امتلای رگ پشت باشد از خون نشان وی آنست که از ابتدای فقرهٔ پشت تا قطن درد کند و ضربان و علاجش فصد باسلیق و باسلیق ست و ضماد با ضمادها و طلاها و اگر مشارکت رحم بود چنانچه بعضی زنان را وقت آمدن حیض پیش شود و جهت فراغت یا بدن حیض علاجش ادرار حیض ست و تدهین پشت بروغن گل

فصل ٣ در وجع خاصره و امتناع و علاجش از وجع ظهر جوید

فصل ٤ در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه و عام ست که این درد با ورم باشد یا بی ورم بالجمله آنچه در مفصل سرین افتد وجع الورک نامند و آنچه از رکبه تجیز و در پاها فرود آید عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل کعب و در انگشتان پا افتد نقرس گویند و این بیشتر در ابهام پا شود اما آنچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده ندارد و باسم مطلق که وجع المفاصل ست مسمی ست و چونکه سائر اقسامش در اسباب و علاج متحد اند تدبیر کلی نوشته می آید و بعضی امور که مخصوص اند اشاره بدان کرده خواهد شد بدانکه سبب و اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که تبدیل ریح حادث شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن گواهی دهد علاجش تعدیل ست بشربها و طلاها اما سوء مزاج رطب سبب وجع نمی شود و اگر کثرت خون بود نشانش حمرت عضو ست و تمدد و ضربان و علاجش

فصد دست از طرف مخالف اگر علت درد از یکطرف بود والا از هر دو طرف و ایضاً
اگر علت در ید باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد باسلیق و هر چونکه باشد خون
وافر گیرند بعده حسب حاجت تلیین شکم کنند و اشربه معدله دهند و در ابتدا و تزاید روادع
طلا نمایند اما بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز بیفزایند و قرب نهایت منضجات
ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل و بابونه
بکار برند ضماداً و نطولاً و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در وی آثار صفرا نیز پیدا بود
چون شدت وجع و حرقت و جز آن علاجش نیز فصد دست و تلیین اما درینجا باخراج خون
کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارده نفع تمام دارد و تضمید محللات اصلا درینجا
نشاید و سکنجبین درین هر دو انفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر صفرا بود آثار صرف
پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیلست که نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست و بدانند که از صفرا
صرف وجع المفاصل نادرست که پدید آید و اگر بلغم بود نشان وی کثرت ثقل است و دیگر آثار
برودت و علاجش قی است و اگر کفایت نکند بعد نضج مسهل پردازند بکرات و بعد تنقیه تمام
مدرات حاره دهند و درینجا هیچگاه رادع ضرر محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشان
او کمودت لون است و قلت وجع و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصد است و تنقیه
سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید مراهم ملینه فائده چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس
اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر بگیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً ببندند و تلطیف ماده
کوشند بعده بفصد پردازند و اگر ریح بود نشان او انتقال درد و شدت تمدد است و
علاجش گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری داد و فست روغن گل مالیده و بعد تنقیه بلغم و
تجوید هضم متوجه بودن و نوعی از ریحی که از شدت حدت باستخوان رسد و آنرا شکند و فاسد سازد

مسهل است برجع الشوکه وتدبیرش اخراج خون وتنقیه صفرا است تنبیه وجع المفاصل که از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافع است اکلا وطلاء خصوص در بلغمی لیکن باید که چون بخورند زنجبیل و زنجبیل آمیزند تا معده را ضرر نکند و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن چرب دارند تا عضلات مفاصل را آسیب نرسد ذکراد ویه مسکن وجع سورنجان سپید و نبات مساوی کوفته بیخته سه درم با آب سرد بدهند دیگر کشنیز خشک سه درم با همچند شکر بدهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم با همچند شکر بدهند دیگر اسبغول در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند فائده اگر از استعمال روادع و مخدر در نقرس و جز آن اختلال دماغ پدید آید باید که آن دوا از عضو بردارند و بطبیخ بابونه و خطمی تنطیل نمایند بر آن عضو تا ماده از دماغ بمحل خود باز گردد و هرگاه در وجع الورک عرق النسا دوا سود ندهد داغ دهند و رگ در جهش و رگ شتالنگ در عرق النسا و رگ عرق النسا کشودن در عرق النسا نیز نافع است و نشان این رگ آنست که گره دار باشد و احوط در داغ آنکه سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ به هشت انگشت داغ دهند در عرق دیگر داغ بر بیخ خنصر و بنصر پشت پا دهند خط باشد و استعمال چوب چینی بشرائط محافظت اثر تمام دارد در ازاله همه امراض مفاصل وغیر آن فصل ۵ در دوالی و آنست که رگهای ساق بزرگ و سبز شود علاجش تنقیه سودا و بلغم است و اجد فصد اسهال و قی رگهای مذکور را فصد کردن تا از ذات آن ماده بر آید و پس از ظهور خفت سپیده مرضیه بر ساق طلا کنند یا بر بندند تا باعث اندمال ماده دیگر نیز بود فصل ۶ در داء الفیل و آنست که پای مریض چون پای پیل گردد علاجش نیز همان که بدوالی گذشت و اگر شدید باشد و متعرض نباید شد فصل ۷ در وجع العقب یعنی درد پاشنه و تبش

اگر زخم بود مرهم نهند و اگر ضربه یا سقطه بود ماهیشا و گل ارمنی با آب یا گلاب نهند و آب سرد بریزند و باشد که حجامت کنند و اگر فشار دادن موزه بود تدبیرش نیز همین است و اگر از انصباب مواد بود اگر ماده خون است فصد و اگر دیگر است قی و اسهال باید فرمود و در حار روغن گل و در بارد روغن بابونه و فرفیون و قسط مالند **فصل ۶** در وجع کف الرجل و این مرضی است که کف پا درد کند و پا نهادن متعسر بود و علاجش عدس سرکه پخته ضماد کردن است و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند **باب ۲۴** در حمیات یعنی تبها و این سه گونه باشد حمی یوم و حمی خلط و حمی دق **فصل ۱** در حمی یوم و این تپی است که بروح تعلق دارد اصالة و در اکثر بیک روز زائل میشود لهذا بدین نام مسمی است و وی حسب سبب باسمی مخصوص است چنانچه غمی و همی و فزعی و فکری و غضبی و فرحی و سهری و قشفی و تعبی و استفراغی و وجعی و غشی و جوعی و عطشی و سددی و استحصافی و تخمی و ورمی و شمسی و ناری و غذائی و دوائی و نکاهی و نزلی و شرابی و زحیری و منی و معنی هر یک معلوم است و هر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکنند و تپ می آرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبعی تپ را نیز بهمان روح منسوب سازند چون حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبعی و از ظهور ضرر این ارواح ازین ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و علامت حمی یوم علی الاطلاق آنست که حرارت او یکسان بود غیر سوزان بمثابه حرارتی که از ریاضت میشود و از آثار عفنی و دقی مبرا بود و در اکثر بیک شبانروز منقضی شود بشرطیکه منتقل بحمی دیگر نشود و علاجش ازاله سبب هر چه در خوردی بود و باید دانست که درین تپ از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضا استفراغ نفع نمایند مگر در سیاری که سببش امتلا

بود و در استحصافی که مع ذلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثقل موجود باشد و در
تپ لی که از خمار بود و پوشیده نماند که ولک و ریاضت معتدل و استحمام در استحصافی نفع
است و در سددی نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سددی
آنست که در عروق ضیقه ماده بند شود اما تشققی آنست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام و
مانند آن هرچه محلل فضول باشد واقع شود خواه ببدن انجا مایانه و زحیری اگرچه همچون دیگر
امراض نیز خالی ازان نیست که احداث تپ مذکور بوجع میکند یا باستفراغ اما تخصیص او
بذکر تخمی بنابر کثرت وقوع آن باشد یا بنابر اتفاق فصل ۲ در حمی خلطی و چون خلط چهارست
بچهار قسم این قسم منقسم شده قسم اول دمومی یعنی خونی و این دو گونه است یکی آنکه خون
گرم شود و فقط و افزون گردد و تپ آرد بی آنکه متعفن شود دوم آنکه متعفن شود و این
تپ را علی الطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی ست سوناخس نامند و نشان این
تپ از آثار غلبه خون یا عفونت آن و ایضا از نا گسیار بدن تپ و نیامدن عرق پوشیده
نیست و در عفنی تعفن و بول برابر لازم ست و کذلک همه اعراض در ثوران بود نسبت
سوناخس و علاج این تپ اخراج خونست بهر وجه که ممکن و اسهال باشد و حسب حاجت
تلطفیه و تصفیه کوشیدن بالجمله افراط بتبرید درین تپ منع ست تا به لینه غش نینجامد و
در سوناخس خون هرچند بیشتر گیرند بهتر ست و در عفنی بقدر مناسب لیس اگر رقت در
خون باشد تغلیظ کنند بشربت عناب اگر غلیظ باشد تلطیف نمانند بسکنجبین ساده و همچو
تلین طبیعت ست باید داد و هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز
بقدر بیست درم بستانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیزند و
بدهند و آنجاکه سرفه باشد دادن حموضات ضرر دانند لعاب بهدانه و اسبغل باید

آمیخته و شربت بنفشه لعق باید کرد و اگر عوض حموضها چیزی دیگر دهند که هم تپ را
نفع دهد و سرفه را نیز مضر نبود بهتر باشد و درین تپ عناب تخلیله یا جوشانیده آب
وی بجرات نوشانیدن و مداومت بر آن نمودن اثر تمام دارد خاصه آنجا که تغلیظ
مطلوب باشد و آنچه فقط در تصفیه چون کفایت دارد و آب او نیز نافع زرشک و
سرفه را هم بسیار مضر قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب نشان صفراویه در مقدمه کتاب
گذشت و اینجا باید دانست که اگر ماده صفرا داخل رگها عفن شود تپ لازم پیدا شود یک روزه
درمیان اشتداد میکند و این غب لازم میگویند پس اگر ماده مذکور در رگها حوالی دل و
معده باشد عوارض مشتد باشد و این تپ را محرقه خوانند و اگر خارج رگها عفن شود غب
دائره نامند لیکن آنجا که ماده صفرا خالص بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود و ترکیب
شدید باشد اتیان بنهایة توان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب بشدت نبود شطر الغب
خوانند بالجمله خالصه دائره است که یک روز آید و یک روز نه مگر آنکه دو غب جمع آیند و خالصه
غیر خالصه دائره است که یک روز بشدت آید و دوم روز نیز اثاری قعیر پدید آید اما شطر الغب
که هر دو ماده اش خارج عروق عفن باشد خاصه وی است که روزی آثار تپ بلغم پدید آید
روز دوم هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی زیرا که بلغمی هر روز نوبت کند و صفراوی یک روز میان
و اگر هر دو داخل عروق باشد آثار هر دو لازم بوند و مع ذلک یک روز درمیان التغیری نمایند
پدید آید و اگر صفرا داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز
آید و درینجا نیز یکروز درمیان اشتداد و آثار لازم ست کما لا یخفی و این هر سه نوع لشطر الغب
غیر خالص مسمی ست و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
یک روز درمیان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نماید و این

نوع بنفشه العنب خالصه موصوفست فائده عنب خالص لازم زیاده از یک هفته
وغب خالص دائره باده بر هفت نوبت که دو هفته باشد نمیماند بشرطیکه سوء
تدبیر نشود علاج ظاهرست که ماده صفرا محتاج تبریه و ترطیب و مقتضی تنقیه اگر
طبع قبض باشد لیکن باید که در آنجا ماده داخل رگها بود و افراط در تبرید نشاید کرد
و نضج ماده بلبن شعیر مراعات باید نمود و در محرقه صفراوی که تبرید کثیر مطلوب است
تا باقی بانجامد الا در محرقه که ماده دران نسبت بحرارت غالب تر باشد که درینجا
نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبریه و بعد تنقیه تبرید افزایند و درین تپ
اگر خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوزست خاصه وقتیکه ماده
داخل رگها بود اما جرائی که در دمو کنند نفع [illegible] درینجا نتوان کرد و خون باید گرفت
اما منع پیش از نضج صفرا و منع از فصد در صفرا که گفته اند بر تقدیریست که صفرا خالص
بود و خون غالب نباشد باید که حمیات دائره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا ننباید داد و هر گاه ربع
و لرزه آغاز کند سکنجبین در آب گرم باید خورانید تا باشد که صفرا بقی بر آید و اگرچه بر نیاید
بقوت تهوع البته تحلیل بسیار یابد و لرزه ساکن شود و چون تپ فرود آید پاشویه نمایند و
پایها بمالند تا بقیه حرارت از سر فرو کشد و سکنجبین درین وقت نیز موافق است فی استفراغ حسب
میل ماده درین وقت باید کرد مثلا اگر با غثیان بوده ما بنوعی قی فرمایند و اگر با قراقر امعا
بود مسهل دهند و اگر با تقاضای بول بوده و فراغت نیابد مدرات نوشانند و اگر با نداوت پوست بوده
عرق خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که میل ماده بهیچ جانب نبود اسهال اولی است و دیده ها گرم اولی است
که ترنجبین بدهند مگر همراه آن تمر هندی و تا که تار از آب فواکه کشاید پیش دیگر دادن نشاید بحجره
ملین مسهل که در آنجا که صفرای خالص بود پیش از نضج مسهل نداده بلکه ملین هم ندهند مگر آنکه ماده نضج بود و هر [illegible]

چونکه بلغم بیشتر بینند تبرید کمتر کنند مگر آنکه بلغم شور باشد که در آنجا بجز تبرید نباید کرد و بالجمله علاج تپ
تا جنس و فصل و نوع و ترکیب تا حفظ مفهوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب
بسیار نافع است و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عرق
است و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطش مفرط و غشی مانند آن و تأثیر هر یک از
محلش جوینده بار رعایت تپ و محافظت قوانین نوعیست از صفرا که در درون گرم بود و بیرون سرد
این نیز مسمی است به لیفوریا و نشان وی لزوم تپ است و نوبت غب مشتبه شدن و دیگر آثار
صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غب خالصه است و سکنجبین با
گلقند نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از حمی
غشی گیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند بخورانند **قسم سوم** در حمی بلغمی و
ماده وی اگر داخل رگها عفن باشد لثقه خوانند و این ماده اگر بلغم شور بود در عروق و
نواحی دل و معده باشد ایضاً مسمی است بمحرقه اما در محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از ظهور آثار که
بهر ماده مخصوص شده فرق بین است و اگر خارج رگها عفن شود نایبه نامند و مواظبه خوانند
اما لثقه لازم باشد و بی لرزه اگرچه فاتر شود لیکن محسوس نباشد فتوراً و نایبه هر روز یکبار و دیگر
فرو انجمد و دیگر آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید
آید و هر چونکه باشد این حرارت بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا
بقشعریره کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض
آنکه برد شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از قشعریره
و برد و ناقص هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی
زوفا پخته باشد و کشکاب که در وی قدری بادیان و نخود مطبوخ بود دهند و گلنگ

همراه گلاب و مانند آن ۱۲

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته قی فرمایند و سکنجبین و آب گرم خصوص وقت
آغاز نوبت و سکنجبین و آب کثیر المقدار دهند و بهرچه بآسانی برآید بهتر است مبالغه نباید
کرد و گاه گاه اندکی همراه گلقند خوردن دلیو و منه و مصطکی خائیدن لازم داند و بعد
نضج تام مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دوائی بهر بلقدار نجا دادن و حتی بنجدیم
گلقند خورانیدن و عقب وی درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع ست بشرطیکه دفع قبض
مطلوب بود و اگر اول غلیظ و رنگین باشد فصد تجویز ست و آنجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین
نباید داد و بعد استفراغ قرص گل از تمام دارد و اگر نا نخواه کوفته بیخته با شهد آمیزند و
سه درهم بدهند تپ بلغمی کهنه که سخت بلرزاند دیر گرم شود دفع گردد و غاریقون یک درم
با عسل یمنی مثقال کند و در لشقه بدادن منضجات و ملطفات چندان دیری که در بلغمیه
نتوان کرد خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته نوعیست از حمی بلغمی که درون
سرد باشد و بیرون گرم و این را حمی القبابوطس گویند و نوعیست از انکه درون گرم
بود و بیرون سرد و این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نائبه افتد و طریق علاجش
همان ست که گذشت فائده گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد و صفراوی
و نوعی دیگر ست از بلغمیه که درو حرارت و برودت معا محسوس شود و ظاهر باطن نوعی دیگر
ست که برودت در باطن باشد و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه باد و ار آتش فی حرارد و این هر دو نام
ندارد و نوعی دیگر ست که در روز آید و در شب فرود آید و این را نهاری گویند و نوعی دیگر آن
ست و این را لیلی نامند علاج اینهمه بطبع خلط ست و جز آنکه گذشت قسم چهارم در حمیات
سوداوی و این نیز اگر ماده وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند و نشان وی لزوم
تپ ست و مع ذلک دو روز در میان داده مشتد شدن و اگر خارج عروق

بکسر را و سکون های موحده و میم، مهمله ۱۲

به بکسر لام و سکون یای تحتانیه و ضم فا و واو و رای مهمله و یا و الف حد آخر ۱۲

بود ربع دائر خوانند و بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وے بحساب روز
ترک چهارم روز ست ربع می نامند و برهمین قیاس نمایند اسامی این حمی را که تسمیه وے
باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر همه اینها سوای
و زیاده برین نیز مشهور شده اما ربع کثیر الوقوع ست نسبت باخواتش و ربع از دو وجه
بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سوداے طبعی بود و تقدم تناول چیزهای سودا افزا و
صغر نبض بر آن گواهی دهد دوم آنکه از سوداے غیر طبعی افتد و چون متحقق ست هر خلط
که بسوزد سوداے غیر طبعی میشود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی
و ظهور آثار هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوے با حرارت میباشد و
زود میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که
در پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست
که روز نوبت خاصه که نوبت اول است روزه بود غذا و آب ننهند خصوص آب سرد و هرچه از قبیل
میوه تر باشد و آنچه باد انگیز و هرچه گرم و خشک و آنچه ربع التعفن بود منع نمایند و همها الطف بر
نضج کوشند بچیزهای مرطب غذا از دوا و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات و در موسم فصد
فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد ما مجوز ست اما پس از نضج مگر در صفراوی و آنجا
که خون سرخ و صاف بر آید نشاید گرفت البته و از آنکه این تپ دیر میکشد بمراعات قوت باید
کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سه ماه فصد اسلیم کردن و خون اندکی گرفتن و روز نوبت سه
گهری پیش از آمدن تپ حجمه بر سر نهادن بسیار گیند ظاهر النفع ست فائده حمیات که ترکیب
کثیر یافته با هم علیحده مخصوص ست نیاید مگر شطر الغب و غب غیر خالص اینها آنرا بالانتظام انده
مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن موجود

باشد که تپی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ بگسارد دیگر
تپ سر برآرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ معاً گیرند خواه ترک آنها معاً
باشد یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاجش تامل نماید بتحقیق
نموده و هرچه غالب باشد ازاله آن بیشتر مرعی دارند **فصل ۳** در حمی دق و وی آن است
که حرارت غریبه با عضای اصلی خصوص دل آویزد و رطوبت طبعی بدن را شروع در فنا نماید و این
تپ تا که در ابتداست بحر دق و برانمی خوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد و گدازش در اعضا افتد
ذبول نامند و چون ازین هم تجاوز کند و موی ریختن گیرد مفتت و مجفف گویند و در هر دو
تدارک مشکل است و علامت دق مفرد آن است که تپ نرم لازم باشد و بعد خوردن غذا
برافزود و نبض صلب ضعیف و متواتر بود و تناول طعام میل بقوت و عظم نماید و
چیزی در بول پدید آید علاج بترطیب و تبرید کوشند حسب حاجت با صلاح غذا
و ماء و هوا و دوا و شیر خر و دوغ درین تپ نافع است اگر با تپ دیگر یار بود و طریق
شرب انها از مطولات جویند و در هر مرض مهما امکن بتقویت اعضای رئیسه کوشند مع مراعات
ترطیب تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هرگاه ضعف پدید آید ما اللحم بکو
چیز نیست و بدانکه مرضی است مشابه بدق که اطبا آنرا دق الشیخوخه نامند و دق الهرم خوانند
و وی آن است که حال جوان مشابه پیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود گردد
بی حرارت و وی بیشتر پیر افتد و بجوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی فسرده شدن دل
است از افراط تبرید در جمیع یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بوجهی دیگر و علاجش
تعدیل مزاج است باستعمال آنچه گرم تر بود نه بافراط و گاه گاه غسل لبنین نافع است و اگر مستحکم
شود متعذر البرست اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل نینجامد و رق زرد مند است

خصوص همراه عسل یا جلاب و ماء اللحم نیز و زرده بیضه بدستور **فصل ۴** در حمی جدری

و حصبه نشان اینها تا سه عظیم ست و درد پشت و خاریدن بینی و آمدن اشک و زسید

بیدار شدن اما تپ حصبه تا سه ناک تر باشد و درد کمر درین کمتر بود نسبت بحمی جدری

علاج این تپ قبل از بروز جدری و حصبه خون کم کردنست و تلیین نمودن و شربت

عناب مداومت کردن اما بعد بروز اصلا تنقیه نشاید کرد و بیماران کوشند که تا مه برآید

و این چنان باشد که بدن بجامه پوشند و آب سرد جرعه جرعه همی دهند و خاکشی در فرش

باشند و در آب جوشانیده زیر جامه بدارند **فصل ۵** در حمی وبائی و این تپی ست

مهلک که در هنگام وبا افتد و علاج تا که طاعون بر نیامده به تنقیه و تلطفیه کوشند و

دل و دماغ از قوت دهند و بعد ظهور طاعون بمعالجه وی که گفته آید رجوع نمایند **باب ۲۵**

در اورام و بثور ظاهر بدن و آنچه بظاهر تن تعلق دارد **فصل ۱** در اورام و مانند آن در خرد

مسمی ست به بثور و اورام را اقسام ست و هر قسمی نامی دارد چنانچه بباید بدانکه فلغمونی ورم

غلیظ کبیر العظم دمویست که با وجع و ضربان شدید باشد علاجش فصد ست و در ابتدا ضماد

رادعات چون صندل و فوفل و گل ارمنی و ماميثا و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن

و در تزاید قدری مرخیات چون آرد جو و تخم کتان و خطمی و خبازی و مانند آن نیز ضم ساختن

با رادع و در انتها مرخیات و محلل فقط چون باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم مرو

جز آن بکار بستن و در انحطاط و محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند

آن استعمال نمودن و آنجا که ماده تحلیل نیابد و روی بجمع آرد و چیزهای پزنده چون تخم

کنوچه و تخم کتان و انجیر و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشگافد فبها و الا

بچیز منفجره یعنی شگافنده چون سرگین کبوتر و اشق بر نهند یا با آهن بشرند و بعد فصد اگر تلیین حاجت

آید مطبوخ فواکه یا لبن مبارک تعمان واو فائدہ آنچه گفته شد در سائر اورام همین قاعده را مرعی دارند مگر در اورام مغابن که از دفع اعضائے رئیس باشد استعمال روادع جائز نیست سقاقلوس ورم خبیث عظیم است که عضو را می میرند و یا فاسد میگرداند و علاجش قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط عمیق زدن است و از نفس عضو خون کشیدن و بعد گرفتن خون آرد کرسنه به سکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد ظهور سیاهی عضو بلا تامل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد درین مجوز نیست و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند تا سقاقلوس مستحکم نشود حمره را نیز نامند حمره ورم صفراویست که بپارسی سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص است حمره خالصه نامند و سوزان و درخشان و ساعی باشد و زرد رنگ اگر مرکب با خون است سریع السعی نبود و سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیه صفرا نمایند و ادویه سرد و تر طلا فرمایند هر وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیه صفرا نمایند و در تضمید قاعده ملحوظ مرعی دارند با عتبارات و نار فارسی آتشک گویند و این خبائی است که پهنا شود و سرخ و با درد قوی میبود گویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیه صفرا است و اگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی برآنند که خون انقدر گیرند که غشی افتد و این دوا طلا نمایند که بحمره مخصوص است در وسمه که بر زمین گرم اندازند تا گرم شود پس گیرند و کافور آمیزند و طلا نمایند و اگر گل ارمنی یا گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد نمله و آن بثره باشد که با حرقت شدید و خارش بود و از جا خود بجا دیگر میکند پس اگر ماده صفرا خالص نمله ساعی گویند و اگر با خون مختلط باشد متاکله خوانند و ساعی آن ظاهر پوست باشد و متاکله در پوست گوشت بهم رسد و علاجش حسب سبب نمایند و طلیه حمره نافع است و دار الشیر حوالی این نمله نمایند

نسخه آن در امراض گوش مذکور شد ۱۲

تاثیر ۱۲

167

وتدارک جراحت بمرہم اسفیداج فرمایند جاورسیہ بثور صغار کاورس مانند ست کہ بیشتر
سپید وبیش سرخ باشد متفرق برآید علاجش تنقیہ صفرا وبلغم ست وپوست انار
بگلاب وقدرے سرکہ طلا کردن وفصد اگر حاجت آید مجوز ست نار فارسی بثرہ پرآب
رقیق شدید الحرقہ وکثیر الحکہ است کہ چون برآید زود خشک ریشہ گردد وپیش از بروز او خطوط
سرخ طاوسی دران محل پدید می آید واین را ہم آتشک گویند وبعضی حمرہ نامند
علاجش فصد وتنقیہ صفرا وضماد مردار سنگ بگلاب یا بآب بارتنگ سائیدہ نغاطا بثور کبار
مشابہ بآبلہ است کہ از سوختن می افتد ودر وی آب رقیق بیاض باشد وگاہ خون رقیق وگاہ چرک
سیاہ دران حالت مسمی بہ نغاطا خبیثہ وعلاجش فصد وتنقیہ خون ست وبعد ازان نغاطا
بعظم خود برسد باید کہ بسوزن زرین شگافند ومرداسنگ طلا نمایند شری بثور مسطح بسرخی مائل ست
کہ بعضی از وی خرد بود وبعضی بزرگ اکثر دفعۃً پدید آید باحکہ وحرقت اگر رطوبت از وی
برآید دلمہ خوانند واکثر دموی بود وگاہ بلغمی آثار ... در دموی فصد ست و...
وضماد ... ودر بلغمی تنقیہ وتقطیع بلغم وشری بلغمی را بعضی نبات اللیل
مانند ... ست کہ از صفرا وخون پدید آید ... ونشان واقیست کہ روی ... باشد
دور دکشیدہ ... گوش وبینی ... وجہہ ... شود وعلاجش خون گرفتن و
بعد ازآن طبع را نرم کردن ووقت تلیین حلق وسینہ ... ضماد نمایند تا مادہ از روی
بسینہ نریزد وطبیخ سی دانہ عناب سکنجبین آمیختہ نوشیدن اثر تمام دارد طاعون ورمی
ست کہ اکثر در ایام وبا پدید می آید حرقت شدید لازم آن ست ورنگش سرخ یا زرد یا
کمد یا سبز یا سیاہ وہر ترتیب بدتر ست علاج در تبرید وتقویت دل ودماغ مبالغہ نمایند
ونواحی ورم چیزہائے سرد طلا نمایند بر نفس ورم ودر نفس ورم شرطہائے عمیق بآب گرم

بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه امتلاء خون باشد فصد تجویز ست خاصه
اول شرط برورم زده باشند و اورام مغابن ورم غیر سمی ست به زیر بغل یا پس گوش یا بن
ران پدید آید و فی اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پای
پدید می آید و مانند آن جدوار طلا کردن کافیست و محتاج تنقیه نیست اگر بدون
آن بود از دفع اعضای رئیس ماده را و دیه مرخیه ضماد نمایند و قطعاً روادعات دیگر اورام
بی سمیت که در ابتدا استعمال روادعات در ان لازم ست و چون ماده بجمع آرد منضج و مفجر
کوشند اکلۀ پاسی خوره گویند و خاصیت وی بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلاً اگر
صبح در عضوی پدید آید تا شام بقدر فلوس خیارشنبر وسعت میگیرد و علاج کردن آن داغ
دادن ست و مع ذلک گل ارمنی یا کرحوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن بمبالغه نمودن و آب یا
شراب جراحت را شستن و اگر سود ندید نفس اکله داغ دهند بروغن کنجد یا بنوجه که روغن کنجد
سخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند دُمّل ورم مجتمع
ست علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط ست و سکنجبین خورانیدن و از ابتدا آنا شسته و روادع
نهادن و در روز چهارم سنبل پسیده تخم مرغ برشته ضماد نمایند و چون رو بجمع نهد
بر نهاد و بشگافند و بعد پاک کردن ریم باندمال کوشند ادویه منضجه انجیر و علک کوفته ضماد کنند
و نیز خمیر گندم با اندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند و بر نهند ادویه منفجره خمیر ترش و تخم
مرو و سرگین کبوتر و آهک نارسیده و زرده تخم مرغ و عسل برشته ضماد سازند و بادی شگافتن
با بهن بهتر از شگافتن بدوا ست فائده اگر بیمار نزرگه دمل بسیار شود آب انگور بروغن کنجد یا
سپیده مرغ برشته طلا نمایند زیاده نشود و نبیله وی ورمیست بزرگتر از دمل که در ... و
عام ست که ظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده آن مختلف اللون و متنوع الاقسام

عمه اگر بسبب عفونت یا باستعمال ادویه ذی العفونت وحدت ١٢

می برآید همچون گل سیاه و زیره سفال و زیره ناخن و مانند آن علاجش بعد تنقیه و تلطیف
تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردن ست و بعد نضج شگافتن و باید که ماده را بدفعات بر آرند
زیراکه بیکبارگی بر آوردنش اکثر غشی می آرد و بعد پاک کردن از ریم پنبه کهنه دران پر سازند
تا ریم را بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در اعضای باطن افتد بر یک در
محلش گذشت خراج و آن نیز ورم بزرگ ست که میل بجمع کند و تدبیرش همان که در
دبیله گذشت **فائده** آماس تا پخته نشود نشگافند بهترین محل شگاف آنجاست
که لین شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شق پایین تر بود تا ماده خوب بر آید او دیما ورم
نرم سپید رنگ ست که بی حرارت و بی درد باشد و بتازی ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج
و تنقیه بلغم ست و نطرون بآب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر و مرکی و گلاب
نیز کافیست نفخه ورم ریحی را گویند و نشان وی سبکی ست و بعد غمز همچنان بحال
خود بر آمدن بمشابه مشک پر باد علاجش از چیزهای باد انگیز پرهیز بدن ست و شکننده باد
خوردن و بکار بردن تکمید کردن و طلای ادویه بکار بستن سلعه ورم غلیظ غیر صلب
که زیر پوست بحرکت دادن بجنبد در مخلس وی آماس ست شحمیه و عسلیه و ثالیه و شیرازیه و
علاجش تنقیه بلغم ست و داخلیون دایم نهادن پس اگر تحلیل نیابد ادویه متعفنه گذارند
تا پوسانند یا شق نمایند پوست را و سلعه را بر آرند با حتیاط یکه نمانند غدد و عقد
فرق نهایه صاحب ست که به ظاهر بدن افتد و فرق درین و سلعه آن که اینها سخت باشند و کلان
نمیشود و اگر کثیر الماده باشد در جنب وی دیگر غدد پدید می آید بخلاف سلعه که کلان میشود و هیچ
حال خالی از نرمی نمیباشد علاجش داخلیون نهادن ست و قطعه تقبیل بر بستن خنازیر
در اعضای غددی پدید آید و از جنس خنازیر است علاجش همان که در ورم البلغمی گذشت خنازیر همچون

سلعه بود در تتو وقبول عفو مگر آنکه خنازیر نسبت به سلعه میل سنجی دارد و بیشتر در گوشت
پیه سلعه آید خاصه در گردن وبغل و علاجش تنقیه بلغم ست و داخلیون نهادن و تنقیه
بهترین چیزها حب خیرزان و حب صلی ست و اطریفل عادی سقیروس ورم صلب
گویند و علاجش تنقیه سوداست و مرهم داخلیون نهادن باشد که از بلغم یا از ترکیب سودا و بلغم افتد
وصلابت درین نسبت بسوادی کمتر باشد و علاجش تنقیه است حسب الخلط و بعضی ازین
عادیم الحس باشد و بعضی ذی حس باشد والم کند مسمی ست به سقیروس غیر خالص این را
تدارک توان کرد بخلاف عادیم الحس که لا ابرء گفته اند سرطان ورم سوداویست که
شدید الصلابة وکمد اللون ومستدیر الشکل باشد و سطحش اگنده و در عضو فرو رفته بود
ودر نواحی آن رگهای سرخ وسبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیه سوداست
بتدریج و در اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا رواداع ضماد کردن تا متقرح شود بعد
تقرح آنچه مدمل و مسکن و مانع از دیاد بود بکار برند چون سپیداه ارزیز ده تا مغسول
وجزء آن به روغن گل آمیخته و عرق مدنی بپارسی رشته گویند و علاجش در ابتدای
ظهور فصد ست و بعده برنقش ورم زلو نهادن و تنقیه سوداست و ترطیب و ن و
باب گشنیز تر و آب کاسنی بسر طلا کردن و صبر در دفع این مرض مخصوص ست اول روز
نیم درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند و صبح آن بنوشانند فقط یا لقند و روز دوم
یکبار درم صبر کنند و روز سوم یک نیم درم سه روز کافیست و چون رشته سر بر آرد بر قطعه
اسرب بپیچند تا از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی ورم روغن مالند و آب گرم مثانه زیبا
گاو نهاده تکمید نمایند و احتیاط ورزند تا گسسته نشود و اگر بگسلد بشکافند و رطوبت
زیاده فاسد جمله برآید پس اندمال کوشند و معجون قبیل بخاصیت مانع این علت ست اهم

گفته اند ریشه روز زیاده علت را تا حل سیازده ۱۲

علتیست که بیات اعضا را فاسد بسازد بغایت و پهن شدن بینی و گرفتن آواز و مشابه شدن وجه بشیر خاصه و بیست و این را داء الاسد نیز گویند و علاجش تنقیه بدنست بفصدها و مسهلهای منضجه و دوام استحمام و ترطیب و دوام غذا و سعوطات و مرخات بهترین اغذیه شیر گوسفند است اگر فقط برهمان اقتصار کنند بهتر و الا با نان نیز تناول نمایند خورد و هرچه سودا افزا است ترک نمایند و از معالجه این ملول نشوند که بعد دیر علاج می پذیرد سعفه قروحیکه بیشتر در سر و روی پدید می آید و وی اگر تر باشد زرد آب ازان بر آید سعفه رطب نامند و شیر نجه گویند و اگر خشک باشد و قشرهای سپید ازان جدا شوند سعفه یابس نامند علاج در رطب فصد نمایند و بعده بطبیخ هلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و زرد چوبه و پوست انار و مرداسنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا سازند و یابس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند آکلا و طلاء و سعوطا و نوعی است از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روس الابر نامند و نوعیست که آنرا اعجز گویند و وی مشابه بذیل بود و در انبار اسخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا تینی نامند و نوعیست که آنرا سعفه حمرا گویند و نشانش آنست که چون انبر از شسته پوست سرخ شود و تدبیر همه تنقیه اصلاح ست جرب بپارسی گر نامند و و فضا رش مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد زرد آب ازوی بر آید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس ترطیب کوشند ظاهرا و باطنا و بعد حصول ترطیب تنقیه نمایند بدفعات و بآب گرم غسل کردن و روغن گل بسرکه مالیدن مجربست و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعده بحسب غلبه خلط مسهلها دهند و زنبار ادویه حاره طلا نسازند حکه خارش بود و سبب علامات آن که در جرب یابس نوشته حکه در اعضا مخصوص

در فصل گذشت و برائے حکہ قبل و در بر جلبہ و تخم کتان لعسل جوشانیدہ و خرقہ بدان
آلودہ برداشتن سودمند ست فائدہ جرب حکہ و بثری کہ اطفال را افتد اخراج خون
بحجامت یا علق و طبیخ گل سرخ و بنفشہ و نیلوفر و جو مقشر کوفتہ بدن بشویند و روغن
بر بدن طفل بمالند و تا شیر دایہ حصف بثور خرد سرخ ست کہ با خارش شدید و خلش
باشد و آنرا شوکی نیز گویند و علاجش بعد فصد و اسہال صفرا نمک و حنا بسرکہ مالیدن ست
قوبا بپارسی کریون و بہندی داد نامند و وے خشونتی ست ذی دورہ کہ بخارش پدید
آید علاج اگر نو پیدا است و در گوشت سرایت نکردہ حضض بسرکہ یا بلیلہ بسرکہ سایند بمالند
کفایت کند و اگر اندک تاثیری در گوشت کردہ بورہ آن با حنا و اشق بسرکہ و مر بسرکہ سائیدہ
بمالند و اگر تاثیر تمام در گوشت کردہ باشد و غلیظ بود و خشونت بفصد و مسہل سودا برارند
و بحجامت روند بعد از تنقیہ عضو خون گیرند و ادویہ قویہ طلا نمایند چون زرنیخ و اشق و
خردل و مقل و زاج بروغن [illegible] و سرکہ آمیختہ چون قوبا زائل شود ادویہ را دو سہ بار طلا نمایند
چندگاہ تا عود نکند و قوبائے اطفال را آب دہن صائم بمالند و قوبا کہ بدوا نشود و منتشر شود بما
اگر [illegible] بود و لیس دوا حاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد پس جراحت را مندمل سازند
بثور لبنی بثرہ سپید کہ بر بینی و پیشانی برآید و چنان نماید کہ گویا قطرہ شیر ست و
علاجش بعد تنقیہ بدن از بلغم خاکستر چوب انگور بسرکہ طلا ساختن ست نبات اللیل بثور صغار ست
کہ وقت شب ہنگام سرما پدید آید و خارش کند و علاجش بعد تنقیہ تنقیح مسام کوشیدن ست
باد انجم در جزو حکہ گذشت و مالیدن آب کرفس و سیر نفع دارد ثالیل بثور صلب پدید است
است کہ بہندی مسہ گویند و وے اگر مدور الراس و دقیق الاصل بود مسماری گویند و اگر دراز پیچ بود قرون نامند
و اگر باریک و کم بود [illegible] نامند و آنچہ بر پیشانی و وے پدید آید بہن بود [illegible] و اگر دراز مائل بسرخی

بود خطرناک مند و علاجش بعد تنقیه نمک بسرکه مالیدنست و بروغن گل و چربی مرغ
پیه و چربی بط و دنبه بلخیه قروح مع البثور ذی خشکریشه ست که زرداب ازان بر آید
اکثر با خفقان و غشی می باشد و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا کردن بر سبیل
دوام تا که قرحه خشک شود و گوشت صحیح بر آید النظم بثرهٔ سیاه است که بر ساق پدید آید
منقرح شود و زرداب سیاه بر آید و علاجش بعد فصد وقی بدفعات از نفس عضو خون کشیدنست
(یعنی فصد باسلیق ۱۲)
بزلو و حجامت و بعده حنا سوخته و مامیران کوفته بیخته بسرکه و روغن زیت مرهم سازند و
(یعنی باد دنا فوقانی ۱۲)
بکار برند تونه با دنا من الفوقانیین بثره منقرحه است که در عمق رخساره یا در مقعد و
(و سبب او خلط ست که با جراحت باشد)
فرج ظاهر شود و علاجش آنکه بعد تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد افنای فاسد مرهم احمر مندمل
سازند داحس ورم گرم ست که در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و
باشد که تپ آرد و علاجش بعد فصد و اسهال تعدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا اسبغول بسرکه طلا کردن
سرد کرده و بعد رسیدن و جمع شدن نیم و افیون بسرکه طلا کردن پس اگر بدین تدابیر جمع نشیند روغن
زیت گرم کنند و انگشت در نهند تا ماده تحلیل رود و اگر کفایت نکند تخم کتان و تخم مرو ضماد
(یعنی نشتر)
سازند تا ورم پزد پس بمبضع سر نهند و مندمل سازند الورم الشریانی ام الدم نیز گویندش و آنست
که شریان زیر پوست بشگافد بضربه یا سقطه و خون و ریح هوائی که در شریان ست بیرون آید
و زیر پوست جمع شود و خاصه وی است که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت
انقباض بلند گردد و بر گشتن و بر آمدن خون و لون ورم بنفسجی و بادنجانی باشد علاجش
تضمید قوابض ست چون شاه بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از محرکات خون
بثور غیر بهیه سه اقسام ست یکی آنکه خرد و سپید و سخت تیز بود و عسر النضج بود و از سر بثور
اندک اندک ریم بر آید و این را ذات الاصل گویند دوم آنکه صلب بود و درجه

پدید آید و حوالی او بقدر درمی سرخ نماید و این را شیلم گویند سوم آنکه بثور بزرگ شبیه
بدل خرد بود و بر بناگوش بر آید و این را بثور الاصابع گویند و آنرا چون بشگافند بچرغ
غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه بثور الاصابع در پس سر و گردن پدید آید و آنرا بثور القفا گویند
و با وجع شدید باشد و کثیر العدد بشود پنجم آنکه خرد سخت و سرخ و بی مده باشد و چون بر
آید زمانی طویل باقیست پس از آنجا غایب شود و جای دیگر بر آید علاج بعد تنقیه حسب الماده ضمده
بکار بستن است و در بثور القفا روغن بنفشه بشیر زنان در بینی بچکانند و بر سر مالند
آبله فرنگ نوعیست از بثور غریبه و علاجش تنقیه است حسب الخلط حصبه بثور سرخ که
بمقدار کاورس بود با تب باشد و این مشهور است جدری بثور بزرگست که بمقدار عدس
باشد و با تب بود و این را آبله نغزکان گویند حمیقا حبات بزرگ سپید متفرقه است که
بی تب باشد و عقل و نفس بر قرار بود و این اسلم است و مسمی است بخارک و خشک و باد آبله علاج
تدبیر تب از مبحث حمیات جویند و تدابیر بر آیندن آبله و خشک کردن و خشک ریشه جدا
کردن و نشان وی زائل ساختن گوشند بطریقیکه در طب الاکبر است فصل ۲ در آنچه
بلون و جلد تعلق دارد برص ابیض و وی بسیار رقیق است که بر ظاهر جلد شود و اگر عام بود بر
بدن برص منتشر گویند بهق ابیض و وی سپیدی غلیظ است که بر جلد ظاهر شود و فرق بینهما
آنست که برص براق بود و هر چون دیر ماند در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد استحکام وی
سوزن بخلانند خون بر نیاید اما بهق اکثر مدور باشد و دفعه پدید آید و هر چند پهن
شود اما خون از سوزن خلانیدن بر آید بهق اسود برص اسود را قوبا متقشر نیز گویند و هر
چند پوست درین هر دو جدا میشود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون
فلوس ماهی علاج در مرضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترتیب بعد تنقیه برص بالخصم

ترب بسرکه طلا ساختن در بهق سپید و زرنیخ سیاه بسرکه در بهق سیاه و برص سیاه نافع
ست وخون مار سیاه در برص سپید بالخاصیت نفع میدهد کلف مشهور ست و بوجه تخصیص و
فرق در کلف و بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه ذی
خشونت نمش نقطه بسرخی مائل ست که در بدن پدید آید و اکثر بروجه افتد برش نقطه
مائل بسیاهی ست و این نیز بیشتر بروی افتد و آنچه گفته شد مطابق قول جمهور ست
علاج ریوند چینی بعسل ضماد نمایند و دیگر زرنیخ زرد آب کشنیز طلا نمایند و اگر نفع
ندهد بتنقیه کوشند بعده تطلیه عنزطلا دو انخست باید که بآب گرم تکمید موضع علت
کنند و دوا نیز گرم کرده بنهند خیلان جمع خال ست و آن نقطه خرد سیاه مشهور ست
سیاه یا کمد که از بدن افراشته باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید خضرت انست
که خون زیر پوست منتشر دار ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه برگ کرنب یا پودینه ضماد
نمایند و وشم آنست که عضو بالعمل نیلگون سازند چنانچه در زبان دهقانیان مروج
ست و تدبیر زوال وی آنست باید که بشگافند و آب گرم آنجا را بمالند و بعده علک
البطم با عسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین سان بکنند تا تمامه زوال گیرد و اگر
از ین دور نشود منقرح سازند بلادر یا دشنام سرخی مائل بگذرنست که بروجه
اطراف ظاهر شود خاصه هنگام سرد و علاجش فصد ست و اسهال بمطبوخ هلیله و اگر احتیاج افتد
بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن صابون طلا کردن و بعد خشک شدن
بآب گرم شستن و باز طلا کردن و شستن مکرر نفع دارد فساد لون یعنی متغیر شدن رنگ
بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب نقاهت یا بسبب خوردن زیره و نانخواه یا
بسبب غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند و حسب

بفصد و اسهال حسب حاجت ۱۲

حاجت باصلاح پردازند و تقویت کوشند و رو شستن بآب ربا قلا سود دارد و حزاز
سبوسرست و آنرا ابریه نیز گویند و علاجش تدهین ست و در آب چقندر نمک انداخته سر شستن
اگر کفایت نکند به تنقیه بلغم و دم و سودا توجه فرمایند تشقق اطراف و وجه و شعث
علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی و سرما و قیروطی بکار برند و اگر از امور باطنی بود
بترطیب و تنقیه کوشند حسب تقشف و تقشر جلد تقشف درشتی ست و تقشر معروف
علاجش تنقیه بدنست و تدهین باد هان مرطبه تسحج جلد یعنی خراشیده شدن پوست
علاج مرداسنگ با گلاب سائیده بمالند و اگر قوی باشد و خوف ورم بود رگ زنند و خرق
نه کرده بر نهند بشرطیکه در اطراف عضله نبود و الا وضع خرقه نشاید فصل در آنچه
بموی تعلق دارد داء الثعلب آنست که موی بریزد بی پوست و داء الحیه آنکه موی بریزد
و پوست نیز جدا گردد و درین هر دو فساد در جلد لازم علاج آثار هر خلط که پدید آید
تنقیه وی باید کرد انتشار و تساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد و
علاجش نیز حسب توان کرد و انتشار شعر سر که با آن پوست سر بغایت نرم نماید همی
ست بعلت نعامه و نعامه را پارسی شترمرغ گویند و این مرض باد بیشتر افتد و
تدبیرش حلق سر سنا زدوده و تدهین سر بروغن آس و روغن آمله دائم صلع آنست که
موی وسط سر برود و فقط علاج آنچه در انتشار گذشت همانست اما اگر در سن پیری افتد
تدارک نتوان کرد تشقق شعر علاجش ترطیب و تدهین ست تموسه آنست که سر جرب
نماید و علاجش تنقیه ست باطریفلات شیب یعنی سپیدی موی که قبل از وقت
آید و وقت کهولت ست و تدبیرش آنست که بعد تنقیه اطریفل صغیر بکار برند و بعد دو ماه مسهل بلغم بعمل آرند و از حموضات و کثرت

فصد و جماع پرهیزند فائده برای محافظت شعر روغن لادن و روغن مورد مالند و
برای تطویل شعر با آب آمله سر شویند و آس گل سرخ نرم کوفته بیخته با آب آمله سر را ازنا
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن بیت کهنه با خاکستر قیصوم و زبد البحر
مالیدن نافع ست و آنچه در داء الحیه و داء الثعلب گفته شد بکار برند و برای حلق شعر
آهک و زرنیخ مشهور ست اما حلق عانه با ستره بهتر ست و بنوره خالی از مضرت نیست و برای
منع انبات موی بیخ و افیون و شوکران بکثرت مالند و مازو و خون سنگ پشت و بیضهٔ مور
نافع ست و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و مازو و حلبه در آب انداخته با آب و
بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موی خاکستر چوب زرد در نوره آمیزند و طلا سازند
بر موی بگذارند روزی چند بار و بیخ انار ندانند تا حلق نکنند و برای تسبیط شعر یعنی راست شدن
موی تا در هم نشوند روغن با آب هم کرده بکار میمالند و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن
موی مردارسنگ و آهک بسر کرده و گل ارمنی هر سه را بسایند با آب بر سر نهند بعد شستن (و بعد زمانی با آب گرم بشویند)
موی با آب گرم و برگ بید انجیر بر آن نهند و بعد یک پاس دور سازند و با آب گرم بشویند و بر روغن
لادن یا بر حجر پاسیده سوی روغن گل چرب سازند و برای تشقیر شعر حنا و زرد چوبه و شب یمانی بهم سر
دشت و زرنیخ آمیخته مالند و شقرت رنگیست میان سرخی و زردی و برای تبخیر شعر بطبیخ سعد
کنند و برای تبییض شعر بورق با ریگ سوخته و بسرکه آمیخته ضماد سازند

فصل ۷

در امراض اظفار یعنی بیماریهای ناخن برص الاظفار یعنی سپید شدن ناخنها و
علاجش حلبه و تخم کتان کوفته بعسل ضماد کردن و اگر کفایت نکند تنقیه بکند صفرة الاظفار
یعنی زرد شدن ناخنها و علاجش تخم تره تیزک و سرکه طلا کردن ست و تقلیل صفرا نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد

کردن ست **تعقف الاظفار** یعنی غلظت که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید و این را جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیه سودا ست و مرهم داخلیون و دیگر قیروطیات نهاده داشتن تا از تعقف محفوظ ماند **تشقق الاظفار** اگر در طول ناخن بود مسمی ست باسنان الاظفار علاجش ترطیب ست و تنقیه سودا و بیه بط و مرغ و لعاب حلبه نهادن **تقلع الاظفار** یعنی کنده شدن ناخنان و سببش اگر استرخای بود یعنی در دباغت علاجش تنقیه بلغم ست و اگر حدت خون بود و باد و یا علاجش فصد صافن ست و حجامت ساق و اگر در ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر در ناخن پای بود باشد شربت عناب تسکین خون کردن **انتفاخ و حکه الاظفار** علاجش آب در باشتن ست و انجیر کوفته ضماد کردن **رض الاظفار** یعنی کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردن ست و بعد سکون درد آرد گندم و زیت نهادن **طلقیه** آنست که ناخن همچون ابرک سپید و براق و سهل الانکسار شود علاجش بار الاصول و گلقند و سکنجبین دادن ست بعد تنقیه و نضج مطبوخ افتیمون خورانیدن و زرد و فاطیب بادام شیرین و پیه بز ضماد ساختن **موت الدم تحت الظفر** یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زفت طلا کردن ست و بشامت الکر شستن و گاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن و چند بار در دهن انداختن که این نفع تمام دارد **فائده** چون خواهند که ناخن را برکنند سببی باید که زرنیخ و جاوشیر و روغن بادام تلخ ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم داخلیون ضماد کرده باشند زود اثر کند

فصل در امراض متفرقه **کثرت قمل و صئبان** قمل سپش ست و صئبان بیضه وی ست علاجش تنقیه بدن ست و غسل آب شور و تجدید لباس زود زود و نوعیست از قمل که آن را قمقام گویند و رسانیدن سیماب گویا بمع لیست چون گرم ... آیند و این دوا در

همه مفید ست لبح الضب نوشادر در سرکه حل کرده بمالند کثرت عرق و سببش اگر
امتلای ماده بود از اخلاط تنقیه وی نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا
فرمایند و گرسنه دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و مازو باریک ساخته بمالند و برگ
مورد بسوزند و بخور آن بدن رسانند و اغذیه غلیظ حبس عرق میکند و بسیار نا پوشیدن و
بهوای معتدل نشستن و عرق را خشک نکردن حابس ست و این روغن باوجود حبس مقوی مانع عفونت
ست آسبت و آب گلاب و روغن گل با کنجد را با آتش نرم بجوشانند تا روغن ماند فائده کثرت عرق
که بسبیل دفع طبیعت افتد در روز بحران باشد حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید
عرق الدم آنست که خون در عرق آید علاجش فصد ست و اسهال و تصفیه خون بعده
تسدید مسام باستعمال قابضات بعد بهتر از و سمن مفرطین لاغری و فربهی که بافراط باشد
ضعیفت و تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازاله سبب کنند بعده اغذیه وادویه مسمنه دهند
و این عجیب صفت آن تودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر
حب السمنه بنادق حبة الخضرا جمله برابر نرم بکوبند و به روغن گاو آمیخته و شکر مقوم سرشته
در صبح و شام بقدر قوت بخورند و هر چه مرطب معتدل و جید الکیموس باشد غذا نمایند و تدبیر
لاغر ساختن آنست که باسهال و ادرار و تقلیل غذا پردازند و روغن شبت و قسط
بمالند و اطریفلات و معجون کمونی بخورانند و تشنه دارند و بر زمین بخوابانند و این نافع است
لک مغسول یکدرم با سرکه ناشتا دهند یک هفته بلکه زیاده تا لاغر کند تشنج سر و جلد وجه
آنچه عارضی بود بتدبیر دفع شود با که بقیه حاجت افتد تعظیم الراس علاجش آنست
که کلاهی سازند از چرم چنانچه سخت توان پوشید و آنرا بپوشانند و اگر قدمین و
ساقین بمالند و تقلیل غذا نمایند اسقلع و حکه اصابع هنگام سرما علاجش بآب شور شستن

یا بطبیخ چقندر یا شلغم **تقرح القطاة و حمرتها** یعنی ریش نشستگاه و سرخی آن علاجش در اول امر وظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نماید و رواد عا طلا فرماید و بعد خراش مرهم اسفیداج نهند **ضنان** بوی بد که از بدن آید علاجش بعد تنقیه مرداسنگ بگلاب سائیده طلا کردن و التوشه از و مطیب عرق ست **فساد الاطراف بالبرد** یعنی سیاه و گندیده شدن دستها و پایها از رسیدن سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی پیش از تورم روغن زیت بالیدنست یا بسر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از سیاه شدن در طبیخ اکلیل و شبت و حلبه کتان و مانند آن اطراف گذاشتن و آب گرم تنها نیز کافیست چون اطراف از نها بر آرند روغن گل مالند و عدس نیم کوفته در شراب جوشانیده بگذارند و بعد بروز سیاهی نشتر با تعمیق بر آن زدنست و بعده در آب گرم داشتن تا خون بر آید بند نکنند تا که خود ایستد و بعد بر آوردن از آب گل ارمنی با آب و گل سرکه طلا نمایند و بعد زمانی بشراب نیم گرم یا آب سرکه چند بار بشویند **حرق النار** یعنی سوختن از آتش علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه بر برف سرد کرده نهند و سیاهی عرق تازه کنند و گل ارمنی با آب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی زرده و صمغ عربی دارد و سپیدی بیضه با سفوف جغرات یا شیر بمالیدن کند تا بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن ممتلی بود و مرهم اسفیداج نهند یا مرهم **حرق الدهن الحار** یعنی سوختن از روغن گرم و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت این مخصوص ست سپیدی بیضه با ملح و زیت و اسفیداج آمیخته بمالند **حرق الماء الحار** یعنی سوختن با آب گرم علاجش خاکستر چوب رز و بیضه مالیدنست **الاحتراق من الصواعق** سوختن از صاعقه و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت **الاحتراق من الشمس** سوختن از آفتاب علاجش مرهم کافوری و مرهم صندل

احتراق الجلد من غسل البلادر یعنی سوختن از بلادر و علاجش شرط زدن و حجامت کردنست و بعد مرهم خل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک و این پان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسپغول و مانند آن تمضمض ست و روغن بادام و جوز هندی مالند فصل ۶ فی الجراحات بدانکه جراحت تفرق اتصال را گویند که در گوشت افتد چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیار ست صغیر کبیر بسیط مستوی الشفاة غائر منفصل المضغه مرکب نافذ غیر نافذ و از آنکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن بیش ازین لازم نیست این قدر باید دانست که دل چون مجروح شود بلا مهلت موت لازم آنست و دماغ نیز قلیل الاحتمال است و نشان او اختلال عقل بود و گرده و مثانه را حکم دماغ دارند در باب جراحت از آمدن بول بجراحت مثانه و بر آمدن ریم از جراحت روده گواهی دهد و جراحت جگر اگرچه مخوفست لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عضله طرف عضد مخوف ست و از بیم بودن غشی و تشنج توان دانست و جراحت زانو که از پیش بود خلاصی ازو کمتر ست و جراحت شکم در جوف نافذ بود مخوفست و تهوع با فواق لازم آنست و جراحت سینه که نافذ بود مخوفست و خروج هوا دلیل ست و جراحت نخاع مخوف ست و ضیق نفس لازم آن و جراحت معده مخوفست و بر آمدن طعام مثل آن آنچه در عضو بی استخوان واقع شود سلامت اکثر باشد بالجمله آنچه راست ست باید دوخت و آنچه استخوان در و باشد باید بر آورد و درین باب بجراح دانا رجوع نماید که عامل باشد که علم مجرد درینجا سود ندارد فصل ۷ نشوب النصل والشوکة و نحوهما یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن و علاجش بعد اخراج او مرهم بلدیک ساخته پاشیدنست فصل ۸ فی القروح و این اقسامست بسیط مرکب عسر الاندمال ناجحه و ساعیه متآکله خبیثه آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب ضد آن و عسر الاندمال

چون شیح و سیلان فضول و سوء ترکیب ها

آنکه در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تفتیح چهل روز بران بگذرد و این قسمی ست از عسر اندمال و سادسه آنکه رطوبت او بر جای دیگر برسد آنرا نیز فاسد سازد و تپ لازم و سابعه متآکله آنکه نواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهرست که آنچه خفیف است زود دفع میشود و آنچه قویست بمراهم قویه که در قرابادینها مسطورند ارک توان کرد و برگ نیم که درخت مشهورست در هند کوفته و بعسل آمیخته انفع ترین معالجات قروحست و بهتر سود مند نزد و نقیه اسرع الاثر و این تدبیر در ناصور ابلغ ست نخست قرحه را بگلاب بکهر خاکستر درخت انگور در آن آمیخته باشد بشویند و اگر قویتر خواهند تا بآب یا شوریا بآب صابون که در کوفاری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشراب پر سازند و ذرور از زروت و صبر و مر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران آلایند و در بهنه و همین پای میکنند تا که به شود اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود و بعده مندمل سازند فصل ٨ در سقط و ضربه و دکر بی ورم و تپ گل ارمنی و سپیدی بیضه و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تپ ست بفصد و حجامت پردازند پس رواد عات گذارند و بر هر عضوی رئیس که او تقویت آن لازم ست جمع مراعات امالهٔ ماده و جز آنکه ضرور باشد و در ضربه عضلی تسکین درد واجب دانند فصل ٩ در تدبیر مسوط یعنی کسیکه او را شیاطیعی تازیانه زده باشند و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق شده باشد و زدن بچوب نیز همین حکم دارد علاجش بخش کردن تا گوشت متفرق جمع شود و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم در پیچند بزور تا که بخشکی بیرون آید که ازین در یکشبانه بهتر میشود و اگر خون زیر پوست جمع آید مغز نان و زیت ضماد نمایند فصل ١٠ فی الکسر والخلع والوثی والوهن الوهی کسر شکستن استخوان

ضلع از جای بر آمدن و بتمامه وقتی بر آمدن از جایش بتمامه و بعض آن که باستخوان و با عضاء محیط آن کوفته لاحق شود یعنی آنکه از جای بلغزد و علاج کسر ضلع مقبوض یکماه با هر دارند و دیگر تدبیر کشیدن عضو و جنبش دادن و جز آن یا معروف است و آرد رومی و دهن و بهی و روغن بابونه و برگ مورد و زهم کوفته با شبت و ختمی و سعتر بزرده بیضه طلا کردن و بستن نافعست فصل ۱۱ در تدابیر مسموم هر گاه کسی زهر خورده یا علامتش همانوقت قی آوردن بآب نیم گرم و روغن کنجد یا مسکه بسیار نوشانیدن و اگر قی خوب نیاید در طبیخ شبت و نمک آمیخته قدری بنوشانند روغن و شیر آمیخته با الجمله هر چه برای قی دهند کشته دهند و چون قی حسب مدعا کرده شود شیر تازه خاصه که از گاو باشد بنوشانند هر قدریکه توانند خورد و اگر از زین هم قی آید بهتر و مسکه در روغن گداخته حکم شیر دارد در دفع زهر و تریاق کبیر نافع ست و قطعاً خفتن ندهند و اگر طعام خواهد طعام لایق شکم سیر خوراننده و هر گاه بر نوعیت سم اطلاع شود آنچه در اختیارات تدارک آن مرقوم شده خاصه بعمل آرند انتباه چون غشی افتد و صدقه بگردد و سیاهی چشم پر و دو یا چشم سرخ بود و نبض ساقط شود و زبان برون آید و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد و باید دانست که سم معدنی باشد یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست فصل ۱۲ در معالجه گزیدن جانوران زهر دار بدانند که طریق معالجش از شش وجه بیرون نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند یکی آنکه جرم زهر که حرارت غریزی را برافروزد و دوا را قوت دهد زهر دفع نماید چون تریاق کبیر و مثرودیطوس بریدو ماننده آن دوم آنکه تن را بزود از رطوبتها پاک کنند بقی یا باسهال یا بفصد یا بدیگر و دیگر در عقرب جراره یا بعضی حیات سوم آنکه فاد زهر آزموده و تریاقیکه بالخاصیت مخصوص آن زهر بود و بند چون گوشت تمساح جهت گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن حیوان بود چون اگر مزاج گرم ست و مانند آن پنجم آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط را

بحرکت آرد و طبیعت زهر را بسبیل تموج بیرون افگند دفع نماید همچون تعریق بادویه معرقه
باید وانیدن وجز آن و این تدبیر خوف هم دارد ششم آنکه تدبیری کنند که منع انتشار کند در
این چنان باشد که بمجرد لسع عضو ملسوع را قطع نماید اگر ممکن نه پس داغ دهند یا بالا تر از محل لسع
عضو را سخت به بندند و ادویه مخدره بران نهند تا زهر تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و
مص عضو بدهن نافع است و مکنده را باید که شکم سیر بود و دهن گل چرب سازد تا ضرر نکند و ادویه دافعه
نگیدن
زهر ست از غیره شیر و گویند که انفع ادویه تمام دارد و تخم ترنج دو مثقال هر زهر حیوانات را سود دهد و بادزهر حیوانی که
تاره و تازه باشد با جمیع ست بطون معده ابن عرس پاک کرده و بکشته زیرا ساخته و خشک کرده نفع تمام
دارد و گویند که خشک سوختن و ضماد کردن از کلی ارد به بود و کوهی خوردن و ضماد کردن سود است
و شیر بخته خام و روغن گاو و زنبسیه سود و دهد و گفته شیر کف خوراندن للدغ زنبور هم چون عسل را سود دهد
چون ادویه جامعه کافی در مطلب ست بعلاج هر عضو علیحده نپرداخت و زخم سگ دیوانه
را اول چلیدن ربه شدن مندمل شدن و اگر فراهم آید مستفرح سازند تا خون آید و دو اسهال دوا استعمال نمایند و زهر
این سال ها غلبه میکند احتراز از سگ دیوانه و از کسیکه سگ دیوانه او را گزیده باشد لازم ست بیمار که از گزیده
سگ دیوانه آثار معلوم شود و نیز افتد و از آنکه بعضوض مستفزاز آب است زم و وی از ناخوردن آب
بهلاکت می افتد تدبیر آن نوشانیدن آنست که بیره دراز بگیرند و یک سر او در مشربه بگذارند و سر دیگر در
حلق شخص یا بچه دهی آب نه بیند و بعضی اهل تجربه گویند که چون مالوک که سگ دیوانه گزد خون آن سگ قدر
گرفته و با آب آمیخته آن کس را بنوشانند زهر اثر نکند و گفته اند که تا شش یا هشت ماه لیسیدن نیز نیک
ریاه و زخم را به شدن اندمندند و گفته اند که جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دارد بعون الله تعالی

یعنی صحیح شدن اندمند ۱۲ — اسم حکماء اهل تجربه ۱۲ — در آتش زخم ۱۲ — بعنایة الله تعالی ۱۲

تمت

رساله | بسم الله الرحمن الرحیم | دلائل النبض

الحمد لله النافع الحکیم والصلوٰة علی زبدة الانبیا، و اولاده الکرام و صحابه العظام بعده پوشیده نباشد که این سطری چند یست از صناعت طب و آن در نبض و حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و بدلائل النبض موسوم گشته مثنوی

دار دامید یوسفی که مدام ؛ فیض گیرند ازین چه خاص و چه عام ؛ خلق عالم شوند ازین محظوظ ؛ ماند از آفت زمان محفوظ

نبض حرکت اینه است از او عیه روح مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم و اخراج فضلات او و اجناس نبض یعنی چیزها که نبض بتوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن ده است **جنس** اول ما خوذ است از مقدار انبساط و انقباض و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق نبض در هر یک از آنها یا زائد است یا ناقص یا معتدل از ضرب سه در سه حاصل میشود و آن نه اینست طویل قصیر معتدل بینهما عریض ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض معتدل بینهما

طویل آنست که احساس کرده شود اجزاے او در طول اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت است **قصیر** آنکه احساس کرده شود اجزاے او در طول اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است **معتدل** آنکه احساس کرده شود اجزاے او در طول مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهما ست **عریض** آنست که احساس کرده شود اجزاے او در عرض اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است **ضیق** آنکه احساس کرده شود اجزاے او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش قلت رطوبت **معتدل** آنکه احساس کرده شود اجزاے او در عرض مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهما ست **مشرف** آنست که احساس کرده شود اجزاے او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت است

منخفض آنکه احساس کرده شود اجزاے او در ارتفاع اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارتست **معتدل** آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهاست **اقسام تسعه** مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض بسایط ست هرگاه که ترکیب کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و هفت قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و مافوق آنست از براے آنکه چهارم قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محال ست چه احتمال هر قسم مع زیادة و نقصان همچنین زیادت و نقصان او در هر قسم ممتنع الاجتماع ست **ضابطه** در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی که در قطر طول ست و ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر عرض ست پس حاصل شود نه قسم بعد ازان ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم بعد ازان گرفته شود سه قسمیکه در قطر عرض شده ترکیب داده شود با سه قسمیکه در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم باشد چنانکه

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

و معتدل تصور کرده شود و ضابطه در ثلاثی آنست که یکی اخذ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث یکے از هر وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود

طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود و ثلث از برای آنکه طویل عریض یا مرتفع باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض مرتفع	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مرتفع	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مرتفع	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مرتفع	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مرتفع	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مرتفع	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مرتفع	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مرتفع	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مرتفع	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

جنس دوم ماخوذست از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل **قوی** آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانی ست **ضعیف** آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهما است

جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل **سریع** آنست که تمام کند حرکت را در زمان قصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح نسیم **بطی** آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت ست **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهما است

جنس چهارم ماخوذ ست از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل

متواتر آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف
قوت حیوانیه است متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه
و سببش شدت قوت حیوانیه است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش
توسط حال بینهماست جنس پنجم ماخوذ از قوام و عرق و منقسم میشود
بصلب و لین و معتدل صلب آنست که صلابتش اکثر از صلابت
مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست ست لین آنکه صلابتش
اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است معتدل
آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهماست جنس ششم
ماخوذ ست از کیفیت جسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد و معتدل حار آنست که
جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست بارد آنکه ابرد باشد از
مقیس علیه و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود
و سببش توسط حال بینهماست جنس هفتم ماخوذ ست از رطوبت ما فی العرق و
منقسم میشود بممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنست که احساس کرده شود در رطوبت
فوق مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت ست خالی آنکه احساس کرده شود در رطوبت
دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت ست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه
بود و سببش توسط حال بینهماست جنس هشتم ماخوذ ست از استوا و اختلاف در
احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطوء و تواتر
و تفاوت و صلابت و لین ست و عرق نابض موصوف باستوا و اختلاف در
احوال مذکوره بیکی از سه چیز ست اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلا

یا متشابہ است در احوال مذکورہ یا متخالف یا متشابہ در بعضے و متخالف در بعضی
دیگر پس اگر متشابہ بود در احوال مذکورہ مستوے الاطلاق گویند و اگر متخالف
باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابہ باشد در بعضے و متخالف در
بعضے دیگر مستوے گویند در چیزے کہ حاصل شدہ تشابہ در دو مختلف
در چیزے کہ حاصل نشدہ دوم اجزاے نبضہ واحد یعنی چیزیکہ واقع شود
از دو در تحت اصابع اربعہ یا متشابہ بود احوال مذکور یا متخالف یا متشابہ در
بعضے و متخالف در بعضے دیگر اگر متشابہ بود در احوال مذکورہ مستوے
علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابہ
باشد در بعضے و متخالف در بعضی دیگر مستوے گویند در چیزیکہ حاصل شدہ تشابہ
در دو مختلف در چیزیکہ حاصل نشدہ سوم اجزاے جزو واحد است از نبضہ واحد یعنی
اول چیزیکہ واقع شود در تحت اصبع واحد و اوسط چیزیکہ واقع شود در تحت اصبع واحد
و آخر چیزیکہ واقع شود در تحت اصبع واحدہ یا متشابہ بود در احوال مذکورہ یا متخالف
یا متشابہ در بعضے و متخالف در بعضے دیگر اگر متشابہ بود در احوال مذکورہ مستوے
علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابہ بود در بعضی
و متخالف در بعضی دیگر مستوے گویند در چیزیکہ حاصل شدہ تشابہ و در دو مختلف در چیزیکہ
حاصل نشدہ و سبب مستوے حسن حال بدن است و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل یا جنس بہمہ
ماخوذ است از انتظام و اختلاف و عدم انتظام و در دو قسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر
منتظم مختلف منتظم آنست کہ حفظ کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد و مثل
چیزیکہ حفظ کند دور واحد را آنست کہ سرعت مثلا در یک نبضہ مقداری معین باشد در

لہ قولہ اصبع الخ ابہام و سبابتین الصاد بمعنی انگشت ۱۲ منہ

نبضهٔ دیگر مثل و ثمن آن و استمرار یابد و مثال چیز یکه حفظ کند دو دو ور را آنست که سرعت در نبضهٔ اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و ثلث مقدار اولی برین استمرار یابد تا عدد معین و من بعد میشود سرعت در هر نبضه مثل آن نبضه که در مجاور اوست و نصف آن و استمرار کند برین تا عدد معین پس باز رجوع کند. بدور اول تا اینکه تمام کند عدد معین را پس باز رجوع کند بطرف دور ثانی همچنان سبب این قسم ضعف سبب اختلاف ست از برای آنکه اگر حسب قوت بودی احداث تفاوت و تواتر کردی و باقی نماندی بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند دوری را و سببش قوت بسبب اختلاف ست و این جنس داخلست در تحت مختلف و این از جهت واجبست که اجناس نه باشد نه ده جنس دهم ماخوذ ست از وزن که عبارت است از مقایسه احد الشیئین بدیگری جهت شناختن نسبتیکه میانهاست بدانکه هر فرد از افراد انسان در حالت صحت نبضی ست که از او زنی معین ست پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند و سببش جریان سلک نبض بر مجرای طبعی ست پس اگر حاصل نباشد ردی الوزن و ردی الوزن منقسم میشود بسه قسم مجاوز الوزن و متباین الوزن و خارج الوزن مجاوز الوزن آنست که متشابه باشد وزن سنی که بلی اوست چون صبی که او را وزن صبیان و متباین الوزن آنکه متشابه بود سنی را که بلی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن آنکه متشابه نباشد وزن سنی را چون صبی که او را وزن سنی نباشد. و این قسم در غایت رداءت ست از برای آنکه دلالت کننده است بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای ترویح روح غریزیست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق نابض

مطاوع وقوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود باز یادتی حاجت ومساعدت قوت
سریع گردد واگر حاجت بافراط کشد بروجهیکه مندفع نشود بهوای منجذب بنبض عظیم و
سریع نبض یا عظیم وسرعت متواتر گردد اما اگر عرق نابض مطاوع نباشد بازیادتی حاجت و
مساعد قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت بازیادتی حاجت ومطاوعت آلت ضعیف
باشد پس اگر حاجت بی تواتر مندفع شود سریع تنها گردد و اگر زیادت حاجت سریع با تواتر و
اگر ضعیف گردد بمشابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر میشود نبض
اندکی از جهت انضغاط قوت در تحت ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای تپ
هرچند که قوت در اصل قوی باشد و لین نبض از جهت رطوبت ست وصلابت از جهت
یبوست، و اندکی صلب میگردد در بحرانها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا
چون راس و معده و امعاء وغیرهم در اختلاف نبض از جهت ثقل ماده یا شدت ضعف بود و سبب
اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض احسن وزن والله اعلم و چند نوعیست از
مرکبات نبض که مخصوص اند باسمار قم و ثبت میباید عظیم صغیر منشاری موجی دودی نملی
ذنب الفار مطرقی ذو الفترة الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زائد باشد در اقطار
ثلثه و سببش کثرت حرارت و رطوبت و مطاوعت آلتست صغیر نبضی را گویند که ناقص باشد در
اقطار ثلثه و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلتست منشاری نبضی را
گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت و
لینی بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد اما معنے اختلاف در شهوق و
غور آنست که بعضے از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه
حرکت کنند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در صلابت ولین آنکه بعضی اجزای

در نبض عظیم طول و عرض و عمق
علم ورالات
191
مبنی منشاری
بر دوم گرم تر ازنی
در اوقصاست ساعیصاف
باشد مفرح

عرق صلب بود و بعضی لین گردد و سبب اختلاف دو چیز است اول اختلاف عصب در جرم عرق از اختلاف چون دم و صفرا و بلغم و سودا در عفونت و نجاجت و نضج چه عفونت موجب لین و کمال انبساط است و عدم عفونت موجب ضد او یعنی انقباض و نضج نیز موجب این امور است و فجاجت موجب ضد او یعنی یاد وم ورم اعضای عصبانیه است که موجب صلابت بعضی اعضای عرق دون بعضی است و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شهوق و غور است ایضاً و این همچنانست که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط است بشریان و غشائیکه از خارج و دیگری از داخل او و اغشیه متقسم از لیف عصبی ولیف رباطی پس از این منجذب میشود چیزیکه متصل است با عصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو و چیزیکه متصل نیست بآن اعضا منجذب نمیشود پس متمدد میگردد بعضی از اعضای شریان دون بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد و چیزیکه متمدد نمیگردد و لین میشود و موجی نبضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزاء در شهوق و غور و تقدم و تأخر باشد و سببش سستی ضعف تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق نابض را دفعة واحدة بلکه بسط دهد شما بالتدریج و گاه باشد که سببش لین عرق بود و قوی نبضی را گویند که مشابه موجی بود الا آنکه صغیر بود و مجملاً موجی و سببش ضعف زائد بر موجیست نملی نبضی را گویند که مشابه باشد بنبض النمل ولیکن اصغر و اشد از روی تواتر و ضعف و سببش هم زیادتی بود بر چیزیکه در دودی است ذنب الفار نبضی را گویند که اخذ کند تدریجاً از مقداری بسوی اعظم یا اصغر و پس رجعت کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردیست وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه اخذ کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید است از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و قسم اول که اخذ است از نقصان بسوی زیادت مشابه

ذنب الفارست اگر گردانیده شود مبا از طرف دقیق بدین صورت و قسم ثانی که آن فارست از زیادت بسوی نقصان مشابه ذنب الفارست اگر گردانیده شود مبا از طرف غلیظ بدین هیأت و مثال تدریج در اختلاف آنست که ما تحت اصبع اولی ممتلی بر جلد باشد از عظم و ما تحت ثانیه انقص ازو و ما تحت ثالثه انقص از ما تحت ثانیه و ما تحت رابعه انقص از ما تحت ثالثه یا بر عکس این چنانچه مثلا ما تحت اصبع اولی بر جلد باشد اصغر و ما تحت ثانیه اعظم ازو و ما تحت ثالثه اعظم از ما تحت ثانیه و ما تحت رابعه اعظم از ما تحت ثالثه و قیاس کن وقتی که اختلاف در سرعت یا غیر آن بود قسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند و قسمی را که رجوع نمی کند پس اگر منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند و الا ذنب ثابت مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز قبل از وصول بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده شد بضرب مطرقه که باز میگردد از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع در بدایت پس عود میکند مرة ثانیه جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود در امرین و اطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض واحد است یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول را و امام گفته که خلاف لفظی است از برای آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض هر دو پس مطرقی نبضه واحده باشد و الا نبضتین سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و آله صلبیه است پس مطاوعت نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت میخواند قوت را با تمام فعل او پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سبب ضعف قوت میباشد از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف پیش از نقطه مرکزیه و حیله از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که دارد طبیعت را از کمال انبساط میباشد همچنانکه عارض شود در فرع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت را ذوالفترة

نبضے را گویند که واقع شود در سکون وقتیکه متوقع باشد حرکت چون بابین مسافت مثلا یا در
مرکز بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا
در محیط بعد از سکون خارجی بمثل فرک سبیش اعیاء قوت یا استراحت یا عارض مخافض که
متصرف شود بسوی طبیعت دفعةً چون غم مفرط واقع فی الوسط نبضی را گویند که
واقع شود در حرکت وقتیکه متوقع بود سکون کما بین الحرکتین فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی
آنست که قرعه ثانیه در واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض است و در
ست مطرقی جزئیت از انبساطی که قرعه اولی اول است و سبب واقع فی الوسط شدت حاجت
بسوی ترویح که محتاج گرداند طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت دلائل نفس در
سرعت و بطو و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزدیکست بدلائل نبض بحال الله اعلم
خامه زود رقم ختام داد دلائل نبض به نظری کن تأملی فرما تا شود حاصل تا بخشش به نبض گیر نو در افزای

رسالهٔ	بسم الله الرحمن الرحیم	دلائل البول

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول حق صلی الله علیه و آله و اصحابه محقق
نماند که چون رساله دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اعزه چنان رسید
که در ادله بول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل
البول موسوم ست در حیز عبارت و قید کتابت آمده والتوفیق من الملک الاعلی باید دانست که اول اختلاط
آب بطعام در معده است تا ترقیق آن کند و کیلوس گرداند و در این جا به گردد با کیلوس از ما
ساریقا که در جهت مقعر کبد است و از عروق شعریه که در محدب او ست پس جاری شود اکثر آن از کبد
بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس
رجعت کند قهقری بسوی مثانه و از این جهت منصبغ شود بول کسیکه خضاب کرده شود بحناء و

کم گردد بول کسیکه عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسیکه عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع
آب در مثانه نقل شود از او بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم میشود
از چیزهائیکه مذکور شد دو امر اول آنکه در بول دو چیز ست مائیت منفصله که اکثر عرق
از کبد ست و فضله هضم ثانیه است و ثفل که مصاحب اوست در عروق بلا اقل مائیت که
فضله هضم ثالث است و این ثفل جوهریست مسمی برسوب امر دوم آنکه دلالت بول بر
احوال کبد و مثانه اوضح ست از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او از کبد و
کثرت مکث او در مثانه و اجناس ادله بول یعنی چیزهائیکه بول بتوسط آنها دلالت میکند بر
حال بدن هفت ست جنس اول لون ست و اصول این جنس پنج و اصل اول از اصول الوان اصفر
ست و محتویست بر پنج طبقه طبقه اول تبنی ست که صفرتش چون آب تبن مایلست بل
است به بیاض و دلالت کننده است بر برد از برای آنکه لون تبنی یا از جهت کثرت مائیت
ست یا از جهت قلت صفرا و هر یک ازین هر دو دلیل برد ست و این حکم اکثریست از برای
آنکه امکان دارد که لون تبنی از جهت میل صفرا بجانبی دیگر باشد طبقه دوم اترجی ست که
صفرت او شبیه است بصفرت پوست ترنج و حادث میشود از قلت صفرا زاید بر چیزیکه
در تبنی ست و دلیل اعتدالست طبقه سوم اشقر ست که صفرتش مایلست بحمرت و دلالت
کننده است بر حرارت طبقه چهارم ناری ست که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت
کننده بر حرارت زاید بر چیزیکه در اشقر ست طبقه پنجم احمر ناصع ست که مسمی بزعفرانی چه
لونش مشابه بشعر زعفرانست بخلاف ناری که مشابه صبغ زعفرانست و دلالت کننده
است بر حرارت زاید بر چیزیکه در ناریست اصل دوم از اصول الوان احمر ست منطویست بر سه
طبقه طبقه اول اصهب ست که در او اندک حمرتیست و نزدیک ست به بیاض و نمی که موجب آن

و آن صفرت اهل بحمرت باشد

لاجورد باشد از آنکه رقیق باشد طبقهٔ دوم **وردی** ست که او را حمرت زائد ست بر حمرت اصهب دونی که موجب آن نست لاجورد ست از آنکه غلیظ باشد طبقهٔ سوم **قانی** دانسته ست که او را حمرتیست مائل بتیرگی دونی که موجب آنست لاجورد ست از آنکه اغلظ باشد و سبب جمیع این طبقات ثلثه غلبهٔ دم و حرارتست علی مراتبها و گاهی بول باوجود بی حمی میباشد چنانکه در فالج و سوء القنیه بسبب ضعف کبد و قلت تمیز بیت از دم و لون ناری از طبقات صفرت اولست بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفوت از جهت اختلاط صفراست و حمرت از اختلاط دم و حرارت صفرا شدیدتر از حرارت دم و ایضا غالب ست بر صفرا جز ناری و بر دم جز بولی و حرارت نار اشد ست از حرارت هوا اصل سوم از اصول این خضرت ست و مشتمل ست بر چهار طبقه طبقهٔ اول فستقی ست که از اخضرت ست آن رده ی و دلالت میکند بر برد مجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا بصفرا و غالب آنست که سودا از برد مجمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائیکه از برد حاصل میشود با کموت میباشد نه با صفرت طبقهٔ دوم نیلنجی ست و الوفی ست که خضرت او فوق خضرت فستقی ست و مشابه رنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشند و این بول نیز دلالت میکند بر برد مجمد اما بردد درین اقوی ست و فستقی و نیلنجی متعدد نا و در صبیان بفالج و یا تشنج از برای آن که در بدنهای ایشان رطوبت غالب ست طبقهٔ سوم زنجاری ست طبقهٔ چهارم کراثی و این هر دو لون دلالت میکند بر افراط حرارت محرقه و فرق بینهما آنست که زنجاری مائل ست به بیاض از جهت شدت حرارت در و بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول الوان اسودت و آن را اسباب بود سبب اول احتراق ست بانطریق که یافته شود در بدن صفرای ده

پس احتراق کند چیزی را مخالطه آیت بول ست از اخلاط و سبب اسود شدن محترق
بحرارت آن ست که چیزیکه باقی ماند و بعد از احتراق از رطوبت مانع از نشستن بر
سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند ضوء در وی پس در اسود عارض گردد از برای آنکه رقت سبب سواد
ست چنانچه در انگشت محسوس شود و علامت سوادی که حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو
چیز ست اول آنست که با صفرتی باشد که زعفرانی نماید دوم آنکه متقدم باشد در بول قوی
الرائحه یا احمر سبب دوم جمود ست باین نوع که یافته شود در بدن ماده باردیکه منجمد کند چیزیرا که
مخالطه آیت بول ست از اخلاط و جمود مسود ست از برای آنکه منجمد متراکم شود در سطح
او و پیش تکثیف کند جسم را پس عارض میشود اسود او از جهت حادث گردد سواد و مرده را لون را
برد رسد و علامت سوادی که حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امر ست اول آنست
با کمودت باشد دوم آنکه متقدم باشد او را بول اخضر عدیم الرائحه یا ذو رائحه که دلالت کند
برد و چون جمود ست سبب سوم حرکت ماده سوداویه است که تحریک کند طبیعت آنرا بسبیل تنقیه و
بحران و اخراج کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه علامتش آنست که در روز بحران
باشد و از عقبش خفت حاصل شود و متقدم باشد او را علامات نضج که دلالت کند بر نضج ماده
چهارم تناول شیء صابغ ست چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در وی پس آید
بحالت خود مع بول و عدم تصرف طبیعت در وی یا از جهت سقوط قوت کبد ست و این نهایت ردائت ست
یا از جهت بودن او زائد بر قدر کفایت و درین خطری نیست فصل پنجم از اصول لون ابیض
ست و منقسم میشود بدو قسم قسم اول لونی ست که مفرق بصر ست چون لون لبن و غیر
مشف ست و نفوذ نمیکند در وی بصر یعنی بازمیدارد باصره را از عبور خود را از ابصار یافته نمیشود
در بول مگر با غاذه الملاق بیاض به حقیقیه ست و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و دسومت یا بر ذوبان

شحم باعضای اصلیه علامت ذوبان شحم آنست که بول با بیاض و سمی باشد و سببش حرارت
قویاست که اذابه رسومات بدن کند و این ذائب منجمد میشود در قاروره و علامت ذوبان اعضای
اصلیه چون عصب و عظام آن است که بول شدید البیاض بود و این در آخر دق میباشد
و علامتش فی بول ذو صمور قوی است قسم دوم لون است که مشفق است و آن
بر دو نوع است نوع اول از مشف چیزیست که آنرا مطلق لون نیست چون هوا و
اجرام فلکیه باز میدارد ماورای خود را اصلا از ابصار نوع دوم از مشف چیزیست
که آنرا لونی است چون آب صافی و این نیز باز نمیدارد ماورای خود را از ابصار مگر اندکی
و نوع اول را ابیض نمیگویند از برای آنکه عدیم اللون است از جهت ممکن نیست رویت او و
نوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق ابیض بر او مجاز است از برای آنکه او را غیر بیاض فی
نفسه لونی است و از جهت ممکن است رویت او بخلاف هوا مثلا و منعکس میشود شعاع از او
و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجاز آنست که چون مثل این مشف را عارض شود تکاثف یا
تفرق تجمع اجزای صغار بسیار شود و بسبب این اجزای مذکور سطوحی که مرئی شود ابیض اما
تکاثف چون چیزیکه عارض شود آب را وقتیکه منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه حادث گردد آب را
وقتیکه کف کند و مردم گمان برند که بیاض موجود است در آب و مظهر او است تکاثف و تفرق
و این غلط است و این قسم از بیاض در بول دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت در آب بجهت
بطلان هضم کبد از استیلای برودت یا برسده که منع کند نفوذ صابغ را پس بیرون آید
بول برنگ آب جنس دوم قوام بول است و بول بحسب قوام یا رقیق است یا غلیظ یا
معتدل بینهما از برای آنکه خالی از آن نیست که او را قوامی محسوس است یا نه اگر قوام ثابت باشد نیست
نیست رقیق است و اگر هست میرسد بعبر سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد معتدل بینهما

وسببِ رقیق عدم نضج ست یا کثرت شرب آب یا سده وشناخته میشود موضع سده

بثقل و تمدد و سبب غلیظ عدم نضج ست یا نضج خلط مفرط الغلظ و علامتش تقدم

افراط غلظ ست وسببِ معتدل بینهما نضج ست جنس سیوم صفا و کدورت بول ست

وصافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد ومنع بصر نکند از نفوذ وکدر آن را گویند که متشابه

الاجزا نباشد و بعضے از اجزاے او منع بصر کند از نفوذ وصفا از علامات نضج وسکون

مواد ست وکدورت از امارات عدم نضج وثوران اخلاط وکدر اند کی از جهت سقوط قوت

واز جهت سم باطن میباشد وغلیظ مفارق کدر ست یا ستوے قوام جنس چهارم رائحه

بول ست بحسب رائحه یا منتن ست یا عدیم الرائحه یا معتدل اما منتن دلالت کند بهت

بریکے از دو امر اول افراط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب آلات بول و این اکثر

در مثانه باشد از برای آنکه احتباس بول بیشتر در و بود پس تاثیر قروح مثانه در افساد رائحه

اکثر باشد وفرق میان امرین مذکورین بوجوه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول

غالباً با وجع در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح با قیح وقشور

میباشد بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مریض وضعف او بیش و کم میشود بخلاف کائن از

قروح واما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط ونجاجت او واز جهت سقوط قوت

میباشد واین وقتی ست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط با لعفن ابول پس اگر دیده شد

این در عقب بول شدید النتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس لا علاج باشد

از انتظار موت اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده جنس پنجم زبد ست وزبد در بول

حاصل میشود از رطوبت لزجه که مخالط اوست بریح خارجه مع البول و دشوار ست بروانیکه خرق

کند آن رطوبات را و بیرون آید پس متعلق شود بوی از زبد و عجب که امتداد در رطوبت لزجه لزجه

غلیظ ست و هرچند این رطوبات از جهت فرد برباح محارده و اکثر با بول نه با بیشتر بود و کثرت
زبد و کبر و رطوبت العنقا و زوال او دلالت کند بر کثرت ماده غلیظ نزجه و غلبه ریاح جلس ششم
رسوب است و رسوب ثفل است اعنی اجزای غلیظ در اسفل مایا قست و در
اصطلاح اطبا هر جوهر اغلاظ از مایئت و متمیز شود از ان و برابر بود این کار اسفل
باشد یا در اوسط یا در فوق و اول را رسوب راسب گویند دوم معلق سوم غمام و
اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و معلق از برای آنکه چیزی که از شان او ست رسوب
متعلق میشود و در وسط یا باشد و قتیکه منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این صفت
که بالقوه در و ست گفته میشود او را رسوب یا دال ست بر نضج ماده و آن از رسوب محمود است یا
غیر دال بر و و آنرا رسوب ردی خوانند در رسوب محمود را و صاف ست اول بیاض از برای آنکه نضج مطلقه
است و فعل هاضمه تشبیه با عضا و اعضا بعض اند پس مشابهت بودن تابع با نضج را فضلات
هضم کبدی احمر بود لیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر میشود و رسوب دوم
ملاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب قبول کرده است نضج را سوم آنکه
متشابه الاجزا است یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه تشتت
آنها از ریاح مانعه از اتصال بعضی با بعضی است و مخالطت ریاح بول از فجاجت بود و رسوب محمود
نیست فضل او در رسوب راسب است پس متعلق پس غمام بدو دلیل اول آنکه غالب اعضا اجزای ارضیه است تا
صلب و قوی بود و فضول مندفع بول وقتیکه نضیج بود تشبیه شده با اعضا و غالب باشد بر او
پس شان آن بود که متسفل بود پس چیزیکه از و متسفل شود نزدیکتر بود به نضج وجه دوم آنکه اکثر
سبب تعلق ریح بود و هرچند که ریح بیشتر باشد تعلی بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت کند بر عجز قوت
از دفع ماده در رسوب مذموم آن ست که یافته نشود در او صفات مذکوره و آن هفت قسم است

افضل او غمام پس متعلق پس راسب این وقتی ست که طفو از جهت حرارت مصعده باشد
از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعده ست ملطف نیز هست اما وقتیکه طفو از تخلخل الطف
ریح قاهره اجزای ارضیه را که از نشان اوست تسفل باشد از جهت میل ریح بسوی
فوق پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه درین
هنگام ریح در تسفل کمتر باشد و فضول مندفعه در رسوب یا از اعضا باشد یا از رطوبات
چه نیست در بدن جسمیکه باشد از و رسوب غیر این هر دو و کائن از اعضا باشد یا از اعضای
اصلیه و آن را خراطی گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد و در و دهنیت باشد
آن را شحمی خوانند یا نباشد دهنیت در و و آن را لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن
عضو پس اگر از ظاهر عضو باشد آن را قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای
کبار عراض بیاض احمر باشد آن را صفایحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر
نباشد اجزای کبار عراض پس اگر باشد احمر آن را کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و
کائن از رطوبات بعضی مایل بحمرت دلالت کند بر احتراق دم و بعضی کمد است دلالت کند بر احتراق
بلغم و بعضی اصفر است دلالت کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احتراق
سودا و تمامی اینها که مذکور شد در بولیست که آن را رسوب بود اما عدم رسوب را اسباب است
اول عدم نضج دوم سده سوم قلت ماده و رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق اینها
از خلط واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب عدیم الهضم بود و یا از فضل غذا و بهتر ول را
نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول اینها خصوصا وقتیکه مرتاض باشد از جهت کثرت
تحلیل بسبب ریاضت و در مرضی و فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود و از انواع
رسوب است رسوب مدی که ثقل و مده بود و مخاطی که ثقل و خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد که

ای مدی و مخاطی ۱۲

یافته شود در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق بینهما بعد از مشاکات هر دو در لون و ثبات
آنست که مدی منتن بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود اجتماع و ثقل و تفرق در و
بخلاف مخاطی درین احکام جنس هفتم مقدار بول ست بول یا اقل است از طبعی
یا اکثر از و یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار ست و از انجمله هست بسیار
خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب و حکم خوردن ممزوج بمشروب دارد خوردن
میوهای تر و از انجمله است ذوبان اعضا و خروج ذائب بطریق بول چنانکه در
حمیات محرقه و از انجمله است استفراغ ماده متحققه در بدن چنانکه در بحران ادرار
و فرق میان بحرانی و ذوبانی آن بود که بیمار در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت
یابد بخلاف ذوبانی و ایضا در ذوبانی حرارت قویه بود و بول را رائحه حاده باشد و در روز
بحران نباشد و اسلم بول نضجی چون اسود و غلیظ چیزی بود که اعز باشد یعنی استفراغ
کرده شود دفعة کثیر الا منقطعاً قلیلا از برای آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی
بر ضعف طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار ست و از انجمله ست فرط تحلیل رطوبات
از جهت شدت تخلخل بدن و اتساع مسام و حرکت مفرط و از انجمله ست فنای رطوبات بدن
از جهت فرط حرارت و این سبب اولیست از برای آنکه اول زوال رطوبت ست بعد
از وجود او و ثانی انتفای اوست ابتدا و از انجمله است سده که در مجاری بول منفصله
بسوی مثانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است
اسهال چه اسهال موجب انصراف مائیت بجانب معده و امعا است و افراط قلت
بول با قلت تحلل منذر است باستسقا و دلائل بر از در صفرت و سواد و بیاض
و غیرها نزدیک بدلائل بول فتأمل :: خاتمه ::

۲۰۳

احکام بول رجوزده فکر یوسفے
تاریخ سال تاکه شود روشنت بدان

بهر تو جمع کرده جمیع برادران
قاروره گیر چار صد و سی فزا بران

رساله بسم الله الرحمن الرحیم بحران

الحمد لله الحکیم الوهاب نصلی علی رسوله محمد صاحب الحکمة و فصل الخطاب و علی
آله الاطیاب و اصحابه الانجاب اما بعد میگوید بنده مسکین **محمد بدر الدین**
بن خواجه جمال الدین غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه که این فوائد چند یست
مسمی به **مختصر البیان فی ضروریات بحران** ملتقط از رساله مستغنی
عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع رموز این فن حاوی فوائد نو و کهن جان
حکمت یونان مسمی بغایة البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق
حکمت ناطق سر آمد اطبای جهان محسود اماثل و اقران یکتای زمانه بو
علی روزگار یگانه عصر حالینوس دوار حضرت استادی حکیم علی حسین عم
فیضه الی تعاقب الملوین که دست شفایش بهست اعجاز است و تدبیر صائبش
امراض لا دوا را خانه بر انداز از روح علی عباس مجوسی را بجا افتش ایمان کامل و در جنب مسیحای
او دعوی ابی سهیل مسیحی باطل حسب اصرار دوستی او مرو مر دیده ادیبت نقش نگین برت مجمع
فضائل کونین جامع زین شریفین حاجی محمد حسین عزه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال بر ناضمیم
کردن رسائل مطبوعه طبیه سر از قالب آورده بود نادر قالب تحریر ریخته شد و ما توفیقی الا بالله
التماس بخدمت اصدقا اینکه اگر بر سهو مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو بپوشند بدانکه
لفظ بحران یونانی است یا سریانی و معنی آن شدت نموده است و یا فصل خطاب

و در اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبیعت با علت و با آن سبب در بدن بیمار تغیر عظیم
ظاهر شدن بجانب بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی و طبیعت را بپادشاه حامی و
بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس هنگام کارزار لا محاله سلطان را
دفعةً یا بتدریج غلبه باشد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین اسم تغیر شدیدگانه بویا پیشونا و همچنانکه
در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشد و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای
وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آید همچنان در روز بحران انقلاب و اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات ضعیفه
شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش افعال بمریض لاحق میشود پس یک بحران واقع
شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب استفراغ
مفرط گردد و در ان مخافت ضعف بل سلب قوت و هلاکت است و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش
در افعال طبیعت واقع و طبیعت از فعل تام خود که بدون عائق و مانع بود باز میماند و بحران
جید و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود ازین وجه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات
بلکه از حرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز دارند و الا بقدر ضرورت
و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند **فائده** بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود
بر پنج نوع است بقی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه
ماده رقیق مندفع میگردد و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد **فائده**
بحران را تقدم اعراض لازم است مثلا اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم
شوند و اگر بشب واقع شود در روز ظاهر گردند و هر یک از استفراغات خمسه علامات جداگانه
مقدم شوند مثلا علامت قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و درد فم معده و اختلاج
آن و تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین علامت اسهال درد امعاء و ثقل پشت و [illegible]

اسفل و نفخ بطن و درد پشت و انصباغ براز و قراقر امعاء و عدم علامات قی و رعاف و غیره و نبض
صغیر و قوی و صلب بودن و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتغال تر و اکو
تاریکی روبروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی
خصوصا وقتیکه بیمار جوان باشد و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده
بطرف دیگر و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد و علامت عرق تقلاخ بشره و رنگینی بول
بروز چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجیت نبض نیز با علامات استفراغات همیشه متوجه
باشند اگر طبیعت بقوت دفع ماده نماید عین مقصود و مراد است و الا آگاهی طبیب حاذق را احتیاج با
عانت طبع شود و صورتی که طبیعت تنها کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال
آن نتواند کرد فائده بدانند که هر مرض را که آخر بسلامت بود چهار مرتبه است ابتدا تزید انتها انحطاط
بحران در انحطاط نمیشوند و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک
است و آنچه در زمان تزاید آید ناقص و ردی بود بدان در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد
که آن را ایام الباحوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهند که بحران کی خواهد شد و آن را ایام الانذار
گویند و بعضی روزها نه از باحوری باشند و نه از انذار اما بحسب انحراف در آن روز واقع میشود و
آن را ایام واقع فی الوسط گویند و ایامیکه در آن بحران افتد تام و نیک باشد یازده روزند
چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنا بر تسهیل حفظ بندیان درین دو بیت یاد کرده شد نظم

دال زا و یا و دال و کاف و کا	کاف دال کاف زا امیدان یقین
لام الف یا لام دال و لام زا	میم ایام بحرین را گزین

و ایام واقع فی الوسط شش روزند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و ایامیکه

دران بحران ناقص افتد و با رنج و خطر باشد بستند روز ست ششم و هشتم و دهم و یازدهم و دوازدهم و شانزدهم و هیژدهم و نوزدهم را ابا میکند دران بحران نباشد سیزده روز ست بست دودم بست و سوم بست و پنجم بست و ششم بست و هشتم بست و نهم سیم سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم وجهت تسهیل حفظ متعلمان جدولی جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم میشود

جدول ایام بحران مسهل و واقع فی الوسط و خلافی

برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبا نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل بالاختلاف	۲۲	مسهل بلاخلاف	۳۲	مسهل بلاخلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بلاخلاف	۳۳	مسهل بلاخلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بلاخوف	۳۵	مسهل
۶	بحران ردی	۱۶	مسهل بالاختلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلاخلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	روز مسهل بالاختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بلاخلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل بالاختلاف	۲۹	مسهل بلاخلاف	۳۹	مسهل بلاخلاف
۱۰	یوم مسهل بلاخلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

فائده بسیار باشد که امراض حاده تا سه یوم علامات بحران میماند پس درین سه
روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد
خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی دهد داده باشد و آن روز روز بحران هم
بود فائده این همه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود
واما در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روز طے امراض حاده بود چنانچه
در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه بچون هفت نوبه غب باشد بالجمله بعد صاد
بیست روز بحران یا پس هفت سال یا پس از چارده سال یا پس بیست و
یکسال و بقراط بعد از چهل روز بحر روز شستم و هشتادم و صد و بستم از روز هاے
بحران نشمرده و بدانند که در حمی غب یوم النوبه روز بحران میباشد پس باید که
احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت پری شکم
واقع نشود فائده معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف
نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد انقضاے
نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهر سببش اینست که یوم بلیله نزد
ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگر است باقی بر این اکثر امور مذکوره
خصوصاً علت وقوع بحران و حساب و اخذ و ترک روز حدوث مرض مع
اختلاف طریق در غایة البیان فی ما یتعلق بالبحران مذکور است این قدر به
براے تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد والحمد لله اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً

کتبه احقر حبیب الله قلعه دیدار سنگهه ضلع گوجرانواله سنه ۱۹۲۵ء ۲۶ فروری

قطعۂ تاریخ طبع کتاب از طبع جناب مولنا مولوی

محمد عبد الرشید صاحب مخمور رقم ساکن عادلگڑہ

حمد حکیمی که بتائید وی
بود از پیش هزاران غلط
هر که بخواندش نشدی مستفید
جای بجا سهو ز کاتب شده
شکر که هر عیب زدی پاک شد
مانده بهر اطباست این
از پی تاریخ جو عبد الرشید

طبع شد این نسخه میزان طب
یعنی که بنوشته بلهو و لعب
مطلب گم کرده شدی مضطرب
کرده معرب ز قلم ثبت شب
آمده خوشخط و صحیح ای محب
بلکه مفیدست با جناس رب
کرده تفکر شده در شطر غب

گفته شده از سر و پای فراز
۱۳۳۲ھ
طبع شده نسخه میزان طب

المشتهر از صاحب الصدق و الیقین شیخ الهی بخش

محمد جلال الدین تاجران کتب لاهور بازار کشمیری

خط نیست ۱۲ مولانا مولوی میر عالم هزاروی بقلم خود

فهرست میزان الطب فارسی

فهرست ادویه مفرده و مرکبه و کیفیت مزاج هریک از ادویه مفرده

فہرست بعض نسخ آنہا متعلقہ حواشی

کتبخانہ شیخ الٰہی بخش محمد جلال الدین تاجران کتب لاہور

جسمیں علاوہ مندرجہ ذیل کتب کے قرآن مجید حمائلیں تفسیر احادیث کتب عربی فارسی طب نحو منطق کا کافی ذخیرہ موجود ہے جو نہایت ارزاں قیمت پر ارسال کیجاتی ہیں

انتخاب المواعظ پنجابی ۴/۱/
مسلک المتقین فارسی ۵/
ذخیرۃ الملوک ″ ۲/
مشاہیر اسلام اردو ۸/
صدیق اکبر ۔ ۸/
شرح عقائد فارسی ۸/
کشف المحجوب اردو ۔ ۸/
کشف المحجوب فارسی ۸/
تذکرۃ الاولیا ″ ۴/
روضۃ الشہدا ″ ۔ ۸/
کلیات عراقی ″ ۔ ۱۲/
دیوان نیاز ″ ۔ ۱/
دیوان بیدل ″ ۔ ۱۲/
دیوان غوث اعظم فارسی ۲/
دیوان خواجہ معین الدین فارسی ۴/
دیوان ہلالی فارسی ۸/
معیار الحقائق کنز فارسی ۱۰/
شرح پند نامہ عطار ″ ۶/
شرح تحفۃ احرار جامی ″ ۸/
شرح بوستان محمد گلہوی ۸/

قانونچہ کہیوالی ۲/
کامل التعبیر خوابنامہ فارسی ۸/
درۃ الناصحین عربی ۱۲/
کلیات جامی فارسی ۱۲/
صرف میر فارسی عربی ۳/
میزان الصرف فارسی ″ ۱۲/
نحو میر فارسی عربی ۵/
پنج گنج صرف عربی ۵/
میر ایساغوجی ۔ ۔ ۳/
کفایہ منظور فارسی ۸/
مرقات عربی ۔ ۴/
وصیت نامہ شاہ رفیع الدین فارسی ۴/
کتاب الاثار امام محمد عربی ۸/
فقہ اکبر مترجم اردو ۱/
دلائل الخیرات مترجم فارسی ۱۲/
درایۃ النحو شرح ہدایۃ النحو عربی ۸/
تحفۃ الواعظین کامل اردو ۸/
دیوان مظہر جانجانان فارسی ۸/
ابواب الصرف جدید عربی فارسی ۔ ۔ ۔ ۵/

شرح زلیخا فارسی ۔ ۸/
خلاصہ کیدانی مترجم ۱/
لباب اخبار مترجم اردو فارسی ۴/
مجموعہ خطب محمود شاہ مترجم اردو ۴/
لیلے مجنوں فارسی ۔ ۴/
توفیق الحق نظام اور اسلام ۸/
محبوب الفقہ فارسی ۸/
انیس الواعظین اردو ۶/
سیف السنۃ کلاں پنجابی ۸/
مجموعہ خطب مترجم فارسی کلاں ۸/
نان حلوا فارسی ۱/
در المجالس فارسی ۔ ۶/
خلاصۃ المقامات ۸/
ابو المتنبی عربی ۔ ۴/
اخلاق محسنی ۔ ۸/
مجربات ہاشمی فارسی ۵/
نقش سلیمانی فارسی ۵/
مجربات سلیمانی فارسی ۲/
تعویذ سلیمانی فارسی ۵/
حل ترکیب کیمیا ۔ ۲/

ذخیرۃ الملوک اردو ۸/
تنبیہات ابن حجر مترجم فارسی
مثنوی باقی باللہ ۔ ۴/
شوارق الایمان اردو ۱۲/
فتوح الغیب اردو ۔ ۔ ۷/
لب لباب مثنوی فارسی ۸/
مجموعہ سلطانی ″ ۴/
طوطی نامہ ″ ″ ۴/
صرف بہائی معہ شرح فارسی ۲/
تحفۃ الانام پنجابی ۴/
دار الشفا معہ مجربات پنجابی ۱۲/
شرح کریما فارسی ۔ ۔ ۱/
گنجینہ عملیات فارسی ۸/
بدر السافرہ عربی ۔ ۔ ۸/
شرح الصدور ۔ ۸/
جواہر خمسہ فارسی ۔ ۔ ۱۲/
اسرار قاسمی فارسی ۸/
مجموعہ خوانی ۔ ۔ ۸/
قصص الانبیا اردو کلاں ۱۲/
مجموعہ اعجاز عیسوی فارسی ۶/

المشتہر صاحبان الصدق والیقین شیخ الٰہی بخش و محمد جلال الدین تاجران کتب لاہور

Presented to the Medical Library
McGill University
by
Dr. Casey Wood

Contents
see back

